



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما الصلوة والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

رابطه نهج البلاغه با قرآن

نویسنده: جواد مصطفوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رابطه نهج البلاغه با قرآن

نویسنده:

جواد مصطفوی

ناشر چاپی:

بنیاد نهج البلاغه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	رابطه نهج البلاغه با قرآن
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	زندگینامه مولف
۱۳	اشاره
۱۳	تحصیلات حوزوی
۱۴	انتقال به تهران
۱۴	مسئولیت‌ها و کارهای اجرایی
۱۴	آثار تحقیقاتی
۱۴	اشاره
۱۴	کتاب‌هایی که در زمان حیات ایشان به چاپ رسیده است
۱۴	آثاری که پس از فوت ایشان به چاپ رسیده است
۱۵	آثاری که هنوز به چاپ نرسیده است
۱۵	وفات استاد
۱۵	مقدمه مولف
۱۵	اشاره
۱۶	فصول و عناوین رساله
۱۷	مقدمه
۱۸	اهمیت و اعجاز قرآن
۱۸	اشاره
۱۸	نظرات دانشمندان برای اثبات اعجاز قرآن
۲۱	دین اسلام و لغت عرب مدیون قرآن است
۲۲	قضایای تاریخی قرآن

- ۲۲ اشاره
- ۲۳ نهج البلاغه چیست؟
- ۲۵ شرح حال نهج البلاغه
- ۲۷ شروع نهج البلاغه
- ۲۹ اختلاف نسخ نهج البلاغه
- ۳۱ مطالب مساوی قرآن و نهج البلاغه
- ۳۱ حمد و ستایش خداوند
- ۳۲ دین پسندیده خدا اسلام است
- ۳۳ پیغمبر اسلام در زمان فترت مبعوث شد
- ۳۳ قرآن را با ترتیل قرائت کنید
- ۳۴ خلقت انسان بیهوده نیست
- ۳۴ شکر نعمت نعمت افزون کند
- ۳۴ اندازه گیری روزی مخلوق به دست خدا است
- ۳۵ خدا هر گناهی را به یک و هر حسنه‌یی را به ده حساب می‌کند
- ۳۵ گناه شرک آمرزیده نمی‌شود
- ۳۶ ترغیب و تشویق به دعا
- ۳۶ نتیجه خوبی و بدی کار انسان به خود او باز می‌گردد
- ۳۷ متاع دنیا چیست و ذخیره آخرت کدام است؟
- ۳۷ کم فروشی نکنید
- ۳۷ انسان بسیاری از چیزها را نمی‌داند
- ۳۷ خداوند برای بعضی دنیا و آخرت را جمع می‌کند
- ۳۸ امتحان خداوند از مخلوق مسلم است
- ۳۸ فرستادن پیغمبران برای اتمام حجت است
- ۳۹ حسرت در قیامت و تقاضای برگشت به دنیا

- ۳۹ نیکی را به نیکی بهتر تلافی کنید
- ۳۹ تا مردم بد نشوند نعمت خدا از آنها بر نمی‌گردد
- ۳۹ خوف و رجا با هم پسندیده است
- ۴۰ در تنگدستی صدقه دهید
- ۴۰ هر کسی در گرو اعمال خویش است
- ۴۱ نعمتهای خدا از اندازه خارج است
- ۴۱ خداوند بر انسان سختگیری نکرده است
- ۴۱ تنها خردمندان پند می‌پذیرند
- ۴۲ مرگ می‌رسد و انسان در غفلت است
- ۴۲ فرار از جهاد سودی ندارد
- ۴۲ در خرج کردن میانه‌روی کنید
- ۴۳ رفتار و گفتار انسان بر ضمیرش گواهی می‌دهد
- ۴۳ در راه خدا از سرزنش باک نداشته باش
- ۴۳ منت گذاشتن احسان را باطل می‌کند
- ۴۳ دلیل زنده شدن پس از مرگ
- ۴۴ اگر خدا دست انسان را نگیرد به گناه می‌گراید
- ۴۴ اولین سفارش پدر به پسر نهی از شرک است
- ۴۵ مطالب مختلف قرآن و نهج‌البلاغه
- ۴۵ یاری خواستن از خداوند
- ۴۵ وحدانیت خدا
- ۴۷ رحمت خداوند
- ۴۷ بهشت پاداش ایمان و عمل صالح است
- ۴۸ خلقت آدم ابوالبشر
- ۴۹ گمراهی‌های زمان جاهلیت

- ۴۹ بهشت و نعمت‌هایش همیشگی است
- ۵۰ خداوند برای هر چیزی مدتی قرار داده است
- ۵۰ دستور داخل شدن در ملک دیگران
- ۵۰ درجات بهشت مختلف و متفاوت است
- ۵۰ مومنین برادر یکدیگرند
- ۵۱ کلمات تند و خشن
- ۵۲ نکوهش بخل و امساک
- ۵۲ از نعمت زیاد مست و مغرور نشوید
- ۵۳ اطاعت خدا و رسول
- ۵۳ حق و باطل
- ۵۳ خداوند از داشتن پدر و فرزند منزّه است
- ۵۴ تفکر در تاریخ گذشتگان و عبرت گرفتن از آنها
- ۵۵ یتیم‌نوازی
- ۵۶ بیهوده خرج کردن
- ۵۷ سستی را به خود راه ندهید
- ۵۸ در توبه کردن عجله کنید
- ۵۹ صلّه رحم و بخشش به خویشاوندان
- ۵۹ یافتن وسیله جهت تقرب به بارگاه خدا
- ۶۰ خدا فریب نمی‌خورد
- ۶۰ ریا و خود‌نمایی
- ۶۱ نهی از حسد
- ۶۱ سخن گفتن نماینده شخصیت انسان است
- ۶۱ عیبجویی نکنید
- ۶۲ چگونه باطل با حق اشتباه می‌شود

- ۶۳ پیرو خواهشهای نفسانی نشوید
- ۶۳ پیغمبر و امام پیرو مردم نمی‌شوند
- ۶۴ آرزوی بدون علم حماقت است
- ۶۵ نهی از مرء و مجادله
- ۶۵ تقوا موجب قبولی اعمال است
- ۶۵ استقراض خداوند از بندگانش
- ۶۶ از گمان و پندار پیروی مکنید
- ۶۶ آنچه خدا از شما نخواسته دنبالش نروید
- ۶۷ قرآن دارای آیات متشابه است
- ۶۸ اعانت بر کار خیر
- ۶۸ یاد خدا
- ۶۸ شادمانی ممدوح و مذموم
- ۶۹ بعضی از مردم انفاق در راه خدا را خسارت می‌دانند
- ۶۹ هلاکت گنهکاران ناگهان فرا می‌رسد
- ۷۰ محاسبه قیامت بسیار دقیق است
- ۷۰ شماره هر چیز را خدا می‌داند
- ۷۰ مسافرت در روز جمعه
- ۷۱ نکوهش تحلیل حرام و تحریم حلال
- ۷۲ نیکوکاران را تشویق کنید
- ۷۲ علت عدم اجابت بعضی دعاها
- ۷۳ چیزی بر خدا پنهان نیست
- ۷۳ انسان در مقابل زر و زیور جهان
- ۷۵ گذشتگان صالح نعمتی هستند
- ۷۵ از سوگند خوردن به خدا بپرهیزید

- ۷۶ امیدواری به خدا باید توأم با عمل باشد
- ۷۶ خداوند ضامن روزی هر جاندار است
- ۷۷ از رحمت خدا مایوس نباشید
- ۷۷ در نکوهش ارتداد
- ۷۷ در نکوهش کسانی که به جهاد نمی‌روند
- ۷۹ گفتار و کردار انسان ثبت می‌شود
- ۷۹ بیشتر مردم در خسرانند مگر آنان که خدا به ایشان توجهی کند
- ۸۰ نهی از خودستایی
- ۸۱ تقوا بهترین توشه از دنیا است
- ۸۱ نهی از دروغ و سخن بیهوده
- ۸۲ دشنام و ناسزا نگوئید
- ۸۲ اوصاف فرشتگان
- ۸۳ نکوهش جادوگر
- ۸۴ نکوهش از بدعت نهادن در دین
- ۸۵ نرمخویی دوستان را زیاد می‌کند
- ۸۵ با یکدیگر اتحاد داشته باشید و از اختلاف بپرهیزید
- ۸۶ در کارها تحقیق و کنجکاوی کنید
- ۸۶ دشمنی شما را از طریق عدالت خارج نسازد
- ۸۷ ترغیب به مشورت
- ۸۷ بین مردم را اصلاح کنید
- ۸۷ صدای خود را بلند نکنید
- ۸۸ نماز انسان را از گناه باز می‌دارد
- ۸۸ از هر علمی نافعش را بطلبید و مضرش را رها کنید
- ۸۹ کفر و عصیان بندگان به خدا زبانی نمی‌رساند

- ۸۹ ترحم بر ضعفا
- ۹۰ از گمان بد بپرهیزید
- ۹۰ گمراهان و اهل باطل در اکثریت هستند
- ۹۱ مقصود از خلقت انسان عبادت است
- ۹۲ در کارها عجله و شتاب نکنید
- ۹۲ مراعات و جانبداری از فامیل
- ۹۳ امتحان خداوند از بندگان و علت آن
- ۹۴ رستگار کسی است که به بهشت برود
- ۹۵ حیا و خجالت
- ۹۶ از خدا باک داشته باش نه از مخلوق
- ۹۶ به آنچه می‌گویید عمل کنید
- ۹۷ خداوند بر عالم بیشتر سخت می‌گیرد تا جاهل
- ۹۷ مناعت و عفت نفس فقیران
- ۹۷ خدا همانند ندارد
- ۹۸ هر کاری به دست خدا است
- ۹۹ هر کسی در قیامت داننده و گواهی دارد
- ۹۹ اهمیت علم
- ۱۰۰ خداوند از هیچ چیز عاجز نیست
- ۱۰۰ عمل صالح
- ۱۰۱ پرندگان هم مسخر امر خدایند
- ۱۰۱ در آشکار و نهان صدقه دهید
- ۱۰۱ از خوردن مال حرام اجتناب کنید
- ۱۰۲ انسان در افراط و تفریط است
- ۱۰۳ تفکر و تدبیر

- ۱۰۳ به خود بپرداز نه به دیگران
- ۱۰۴ صبر و بردباری
- ۱۰۴ نعمتی که خداوند به شما داده اظهار کنید
- ۱۰۵ انسان در انتخاب راه خویش آزاد است
- ۱۰۵ موضوعاتی که در ظاهر قرآن و نهج‌البلاغه با هم متفاوت هستند
- ۱۰۵ الفت و محبت بین دلها
- ۱۰۶ تزکیه نفس: خودستایی
- ۱۰۸ جزای ستم را چگونه باید داد؟
- ۱۰۹ عزت خاص خداوند است
- ۱۱۰ چه مقدار از تقوا نیکو است
- ۱۱۰ فریب دادن دنیا انسان را
- ۱۱۲ در بیان کید و نیرنگ
- ۱۱۴ آیا هدایت مردم به عهده پیغمبر است؟
- ۱۱۵ پیغمبر و امام تابع هوس مردم نمی‌شوند
- ۱۱۸ خاتمه
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۱۸ مورد اول
- ۱۲۲ مورد دوم
- ۱۲۳ مورد سوم
- ۱۲۴ پاورقی
- ۱۲۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

رابطه نهج البلاغه با قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه: مصطفوی جواد، ۱۳۶۸ - ۱۳۰۱

عنوان و نام پدیدآور: رابطه نهج البلاغه با قرآن جواد مصطفوی

وضعیت ویراست: [ویراست ۲]

مشخصات نشر: تهران بنیاد نهج البلاغه ۱۳۷۴.

مشخصات ظاهری: ص ۲۲۴

فروست: سلسله پایان‌نامه‌های دکترای پیرامون نهج البلاغه ۷۱

شابک: ۹۶۴-۶۳۴۸-۰۲-۵۶۰۰۰ ریال

یادداشت: به مناسبت سومین نمایشگاه قرآن کریم

یادداشت: کتابنامه ص [۲۲۳] - ۲۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس

عنوان دیگر: نهج البلاغه شرح موضوع: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق نهج البلاغه -- جنبه های قرآنی.

موضوع: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق نهج البلاغه

شرح شناسه افزوده: بنیاد نهج البلاغه رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۹/ق ۴م ۶ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۵-۲۰۶۳

زندگینامه مولف

اشاره

مرحوم حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر سید جواد مصطفوی در دوم اردیبهشت ماه ۱۳۰۱ هجری شمسی در مشهد مقدس به دنیا آمد. پدر ایشان مرحوم حجت الاسلام سید محسن مصطفوی از مدرسین مدرسه‌ی حاج صالح بود که با فوت ایشان در سال ۱۳۱۴، مرحوم دکتر مصطفوی بنا به راهنمایی مادر و دایه‌هایش به دبیرستان هدایت راه یافت و به تحصیل در دوره‌ی متوسطه مشغول شد. آنگاه مرحوم مصطفوی پس از اتمام دوره‌ی دبیرستان، تحصیلات حوزوی خود را آغاز کرد.

تحصیلات حوزوی

مرحوم دکتر سید جواد مصطفوی، تحصیلات حوزوی خود را از مدرسه خیرات خان مشهد آغاز کرد و پس از فراگیری ادبیات به مدرسه دو درب و آنگاه به مدرسه نواب رفت و به مدت ده سال در آنجا به فراگیری دروس سطح حوزه نزد اساتید پرداخت. اساتید ایشان از این قرار بودند:

[صفحه ۱۰]

شیخ کاظم دامغانی (سیوطی، حاشیه و مغنی)، سید احمد مدرس یزدی (لمعه)، ادیب نیشابوری (مطول و مغنی)، شیخ هاشم قزوینی

(رسایل، مکاسب، کفایه)، شیخ محمدرضا ترابی (باب انسداد رسایل)، شیخ مجتبی قزوینی (شرح تجرید)، شیخ هادی کدکنی (اشارات بوعلی)، میرزا جواد تهرانی (معارف و تفسیر).

انتقال به تهران

سپس به سال ۱۳۳۱ به تهران نقل مکان کرد و در مدرسه مروی در محضر آیت‌الله قاضی، به فراگیری منظومه مشغول شد و در درس خارج فقه مرحوم آیت‌الله سید احمد خوانساری حضور پیدا کرد. مرحوم مصطفوی علاوه بر دروس حوزوی به تحصیلات دانشگاهی روی آورد و از سال ۱۳۳۲ در رشته فقه دانشکده الهیات دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد و در سال ۱۳۴۲ موفق به اخذ دکترا در رشته فقه گردید و از همان سال به تدریس منطق، بلاغت، فقه‌الحديث و تفسیر پرداخت.

مسئولیت‌ها و کارهای اجرایی

مرحوم مصطفوی ضمن فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی، مسئولیت‌های اجرایی نیز بر عهده داشته است که به شرح ذیل می‌باشد:

۱. ریاست دانشکده علوم اسلامی رضوی در سال ۱۳۶۲

۲. دبیر نخستین کنگره جهانی حضرت رضا (ع)

۳. عضو هیات علمی بنیاد نهج البلاغه

آثار تحقیقاتی

اشاره

پژوهش‌های علمی مرحوم مصطفوی شامل ۳ بخش است که از قرار ذیل می‌باشد:

کتاب‌هایی که در زمان حیات ایشان به چاپ رسیده است

الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه فی شروحه

مفتاح الوسائل - معجم الفاظ وسائل الشیعه

العناوین الابجدیه للصحیفه السجادیه - معجم الفاظ صحیفه سجادیه

[صفحه ۱۱]

التطبیق بین السفینه و البحار

الهادی الی الفاظ اصول کافی - ج اول

بهشت خانواده - ج اول

آثاری که پس از فوت ایشان به چاپ رسیده است

الهادی الی الفاظ اصول کافی - ج دوم

بهشت زندگی

پرتوی از نهج البلاغه

هشت مقاله

آثاری که هنوز به چاپ نرسیده است

همچنین از استاد آثاری به جا مانده است که هنوز به چاپ نرسیده که تعداد آن بالغ بر ۱۱ اثر است.

وفات استاد

مرحوم مصطفوی پس از عمری پر بار و تلاش در زمینه معرفی و نشر فرهنگ اسلامی - شیعی در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۸ ندای حق را لیک گفت و به سوی معبودش شتافت و در یکی از حجره‌های صحن آزادی - پایین پای حضرت امام رضا (ع) - به خاک سپرده شد - حشره الله مع اجداده المعصومین (ع) -

بنیاد نهج البلاغه

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

«علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یستفرقا حتی یردا علی الحوض»

پیغمبر (ص) فرمود:

«علی با قرآن و قرآن با علی است. این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.»

«مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۱۲۴: ۳»

«حفظ علی علیه السلام القرآن کله فوقف علی اسراره و اختلط به لحمه و دمه و القاری یری ذلک فی نهج البلاغه»

«علی علیه السلام، تمام قرآن را به خاطر سپرده بود و از اسرارش آگاه گشته بود و قرآن با خون و گوشت علی در آمیخته بود، این

حقیقت را کسی در می‌یابد که نهج البلاغه را مطالعه کند.»

«مصادر نهج البلاغه، ج ۹۲: ۱»

[صفحه ۱۳]

مقدمه مؤلف**اشاره**

باسمه تعالی

در سال ۱۳۳۹، نگارنده‌ی این سطور، دوره‌ی دکترای رشته‌ی منقول دانشکده‌ی علوم معقول و منقول را به پایان رسانیدم و برای انتخاب موضوع رساله و پایان‌نامه آماده شدم. مدت‌ها برای انتخاب موضوع خاصی، فکر می‌کردم و موضوع‌های مختلفی را از نظر می‌گذرانیدم. متجاوز از یک سال این احوال ادامه داشت تا این که بالاخره نتیجه‌ی افکارم به اینجا منتهی شد که موضوع «روابط نهج البلاغه با قرآن» را با راهنمایی استاد محترم جناب آقای سید محمد مشکاف برگزیدم و این موضوع مورد تصویب معظم له قرار گرفت.

موضوع مزبور مشتمل بر سه واژه‌ی «قرآن، نهج البلاغه و روابط» است که برای تعیین هر یک از این کلمات نظر خاصی در میان بوده

است که به اختصار متذکر می‌شوم:

۱. درباره‌ی انتخاب لفظ «قرآن» فکر کردم هر موضوعی را که برای رساله انتخاب نمایم، لازم است کتاب مخصوصی را محور و مرکز بررسی قرار دهم و کتاب‌های دیگر را در اطراف و حواشی آن مطالعه کنم. سپس به

[صفحه ۱۴]

این نتیجه رسیدم که در بین صدها هزار کتابی که در دسترس مسلمین است تنها قرآن مجید برای انتخاب محور بررسی، شایسته و لایق است. زیرا من هم مانند دیگر مسلمانان جهان عقیده دارم که قرآن کریم وحی منزل الهی است و علاوه بر این که از لحاظ صحت استناد و مطابقت مطالب آن با حقیقت و واقع مورد اعتماد است و جای شک و شبهه‌ای در آن نیست بلکه رد و یا قبول هر مطلبی بستگی به موافقت و مخالفت با این کتاب الهی دارد و سخن مخالف با قرآن از هر گوینده‌ی عظیم‌الشانیه هم که باشد، از نظر مسلمین ارزش ندارد و به دستور پیشوایان دین به دیوار باید کوبیده شود. بدین جهت قرآن را محور مطالعه قرار دادم تا تمام کاوش و تفحص تنها در راه فهمیدن معنی اراده شده، صرف گردد و از دو جهت دیگر (صحت استناد و مطابقت با واقع) فکرم راحت باشد.

۲. بعد از قرآن، نهج البلاغه را مورد مطالعه قرار دادم. زیرا:

اولاً: چنانکه بعداً ثابت می‌شود، نهج البلاغه بعد از قرآن در بین کتاب‌های اسلامی در عالی‌ترین درجه‌ی بلاغت و جزالت و اتقان و صحت قرار دارد و شاید علمای اسلامی به اتکای حدیث نبوی «علی مع الحق و الحق مع علی» ... نهج البلاغه را «اخ القرآن» گفته‌اند.

ثانیاً: نگارنده از عنفوان شباب به این کتاب شریف، علاقه‌ی فراوان داشتم و شروح فارسی و عربی آن را مرتب و یا به تناوب مطالعه می‌کردم به طوری که همین کثرت ممارست باعث شد که در طی ۷ سال کتاب «الکاشف» را تهیه نمایم و به توفیق خداوند متعال به طبع برسانم. از آنجا که در تنظیم و تهیه‌ی کتاب «الکاشف» مجبور بودم که کتاب نهج البلاغه را کلمه به کلمه بررسی بنمایم در نتیجه احاطه و تسلط بیشتری بر این کتاب شریف برآیم حاصل شد. بدین جهت خواستم در این رساله از آن احاطه و ممارست بهره ببرم و علاوه بر آن از برکت این رساله، نظیر آن احاطه را در قرآن کریم هم حاصل کنم.

۳. روابط

جهت این که این دو کتاب شریف را از نظر روابط، موضوع رساله قرار دادم و نه از جهات دیگر، بعد از بیان معنی روابط و طریقه‌ی تنظیم رساله و عنوان فصول و ابوابش بیان می‌گردد، علاوه بر این که فواید این رساله که ضمن سه ماده گفته خواهد شد عیناً همان علت غایی انتخاب این موضوع است.

[صفحه ۱۵]

فصول و عناوین رساله

در این رساله مشتمل بر یک مقدمه و سه فصل است:

مقدمه: حاوی سه عنوان راجع به قرآن و سه عنوان مربوط به نهج البلاغه است.

اما فصول و رساله بدین ترتیب است:

فصل اول: در بیان مطالب و موضوعاتی است که در قرآن و نهج البلاغه به طور مساوی و به یک مضمون آمده است که آن شامل سی و پنج عنوان است.

فصل دوم: در بیان مباحثی که در یکی از این دو کتاب به صورت اجمال و در دیگری به طور تفصیل شرح داده شده است، یا یکی از این دو کتاب مقید دیگری است و از جهات دیگر غیر از تباین و تناقض اختلاف دارند.

فصل سوم: در بیان اشکال و جواب مطالبی که در ظاهر در این دو کتاب از آنها بوی تناقض و تنافی استشمام می‌شود.

بنابراین می‌توان گفت این رساله متضمن سه فایده است:

۱. از مطالعه‌ی این رساله در می‌یابیم که نهج البلاغه با قرآن کمال بستگی و ارتباط را دارد و علی بن ابیطالب (ع) بهترین شاگرد مکتب قرآن است و خلاصه، معنی حدیث نبوی «علی مع الحق و الحق مع علی» تا حدی معلوم می‌شود و نیز معنی اخوتی که علما به استناد همین حدیث ثابت کرده‌اند تا اندازه‌ای آشکار می‌گردد.

۲. کسانی که برای مطلبی از نهج البلاغه دلیلی در دست دارند ولی در قرآن به آیه‌ای مناسب با آن برخورد کرده‌اند، این رساله آنان را به آن آیه راهنمایی می‌کند.

۳. فایده‌ای که از دو فایده‌ی سابق مهم‌تر به نظر می‌رسد، موضوع تفسیر قرآن با استفاده از نهج البلاغه است که فصل دوم این رساله بیشتر متضمن آن می‌باشد. در این فصل به مطالبی برخورد می‌کنیم که شاید در هیچ تفسیری از تفاسیر متعدد و بزرگ قرآن دیده نشود. مثلاً- در تفسیر آیه‌ی شریفه «قل هو الله احد» و یا «لیس کمثله شیء» آنچه از نهج البلاغه بدست آورده و جمع کرده‌ام، در تفاسیر مورد مطالعه ندیده‌ام.

[صفحه ۱۷]

مقدمه

سپاس و ستایش [۱] خدای را سزااست که پروردگار جهانیان است. [۲] سر آغازی است که پیش از او چیزی نبوده و سرانجامی است که پس از او چیزی نمی‌باشد. [۳] خدایی که برای خود فرزند نگرفته و در ملک شریک ندارد [۴] از همانندی به آفریدگان برتر و از گفتار وصف‌کنندگان فروتر است. [۵] خداوند رحمانی که بر عرش استیلا دارد. [۶] با تسلط و قدرت بر اشیاء از آنها جدا شده و

[صفحه ۱۸]

اشیاء هم با فروتنی و بازگشت به سوی او از او جدا می‌باشد. [۷] کلیدهای آسمانها و زمین نزد اوست و به همه چیز داناست. [۸] بخشنده‌ی هر افزونی و غنیمت است و دفع‌کننده‌ی هر بلا و مصیبت سخت. [۹] بر دل متکبران ستمگری که درباره‌ی آیاتش بدون آنکه دلیلی داشته باشند مجادله کنند، مهر می‌نهد [۱۰] و برای اصلاح کار آنانکه بر او توکل نمایند از خود آنها حاضرتر است. [۱۱].

قرآن مجید کریم عزیز حکیم را که در آن شک نیست و دلیل روشن خدا است و نیکوترین سخنان است و تذکار جهانیان [۱۲] پند دهنده‌ی است که خیانت نمی‌کند و راهنمایی که گمراه نمی‌کند و شفاء درد کفر و نفاق و گمراهی است. [۱۳] چنین کتابی را به وسیله‌ی روح پاک امین فرشته‌ی ارجمند مطاع نیرومند به بیان عربی فصیح به قلب ختم رسولان محمد امی (ص) نازل کرد، [۱۴] تا مردمان را از ظلمت به نور رساند [۱۵] و مومنان را استوار کند و بصیرت و هدایت و رحمت اهل یقین باشد. در قرآن آیات بینات و حکایات گذشتگان و مثلهای گوناگون برای مردمان است که اگر بر کوه نازل شده بود، کوه را از بیم خدا فروتن می‌دید و هر سوره‌ی آن ایمان مومنان را افزون می‌کند و ستمگران

[صفحه ۱۹]

را جز خسارت نمی‌افزاید و جز کافران منکر آن نمی‌شوند. سخن فصل است، نه قول هزل، از آمیزش باطل مصون است و اگر همه‌ی آدمیان و پریان فراهم آیند و پشتیبان هم شوند که مانند آن بیاورند هرگز نتوانند. [۱۶].

و درود و سلام فراوان بر آورنده‌ی این قرآن که خدایش در شریفترین کانونها و عزیزترین کشتزارها غرس نمود. نهال وجودش که

از شجره‌ی انبیا و امنای خدا است، در حرم مکه روید و در بوستان مجد و شرافت قد کشید. [۱۷] گواه است و بشارت آور و بیم رسان و دعوت کننده به سوی خدا و چراغ روشن و خاتم پیمبران. [۱۸].

به رسالت مبعوث شد، در زمانی که مردان در تاریکی نادانی و گمراهی، به خواب طولانی فرورفته و فتنه‌ها در سراسر دنیا بر پا گردیده و آتش جنگها افروخته و نور علم و فضیلت از دنیا پنهان شده بود. نشانه‌های رستگاری نبود و پرچمهای هلاکت آشکار شده بود. [۱۹] خدایش مبعوث نمود تا آیات روشنش را بر مردم تلاوت فرماید و به آنها کتاب و حکمت آموزد و از اخلاق رذیله پاک و مهذبشان نماید. [۲۰] فرمان خدا را کمر بست و سنگینی رسالت را با قوت متحمل گردید و بدون سستی و نکول، وحی الهی را ضبط نمود و بر اجرای فرمان خدا اصرار ورزید تا شعله‌ی هدایت را از دل سخت چخماق هدایت بدر آورد و برای کسانی که در راه کج می‌رفتند، راه حق را روشن و هویدا نماید. [۲۱].

[صفحه ۲۰]

سپس درود و سلام بر خاندان پاکش که خدا می‌خواهد پلیدی و ناپاکی را از آنها ببرد و پاکیزه و طاهرشان گرداند [۲۲] آنها که اساس دین و ستون یقین و نگهدارنده‌ی سر و خزینه‌ی دانش می‌باشند [۲۳] مخصوصا پسر عم و دامادش که به نذرش وفا می‌کند و از روز جزا بیم دارد و غذای خود را با آنکه دوست دارد فقط برای رضای خدا به مستمند و یتیم و اسیر می‌دهد [۲۴] آنکه از کودکی رسول خدایش بر سینه چسبانیده و در فراش خود خوابانیده و به دهانش لقمه می‌گذاشت. آنکه در کوه حرا و مهبط وحی تنها قرینش بود، نور وحی و رسالت را فقط او می‌دید و بوی نبوت را تنها او استشمام می‌کرد. [۲۵].

[صفحه ۲۱]

اهمیت و اعجاز قرآن

اشاره

به سعی و همت رادمردی شریف از شش سالگی با الفبای قرآن آشنا شدم و بر طبق معمول آن دوران که شروع به تحصیل با الفبای قرآن و هجی کردن سوره‌های کوچک و سپس قرائت تمام قرآن بود، مشغول بودم و تا کنون هم این رشته‌ی مودت با قرائت و مباحثه و تلمذ و مطالعه‌ی قرآن و تفاسیرش، گاهی کم و گاهی بسیار در حال اتصال بوده است زیرا من هم مانند صدها میلیون مسلمان باور دارم که این کتاب عظیم [۲۶] مبارک [۲۷] مبین [۲۸] فرقان است [۲۹] و بیان [۳۰] نوید بخش و بیم رسان [۳۱] نور است [۳۲] و رهنما [۳۳] مومنان را

[صفحه ۲۲]

رحمت و شفا [۳۴] اندرز پروردگار است و شفای بیماری دلها [۳۵] بحق نازل شده [۳۶] تا بندگان بوسیله‌ی آن پروردگار خود را بشناسند و بدون آنکه او را ببینند، تجلی و ظهورش را با ذکر قدرت و سطوتش مشاهده کنند. [۳۷] حلالش را حلال و حرامش را حرام دانند [۳۸] قرآنی که از کجی [۳۹] و بطلان بیمه شده [۴۰] و رسول خدا مامور به قرائتش بوده [۴۱] و هنگام قرائت آن خداوند متعال به سکوت و استماعش امر فرموده [۴۲] و کسانی را که در قرآن تدبر نمایند، سرزنش نموده است. [۴۳].

چنین کتاب، دیگر حقا شایسته‌ی تعمق و تدبر و درخور دقت و بررسی بیش از هر کتابی است.

نظرات دانشمندان برای اثبات اعجاز قرآن

دانشمندان اسلامی برای اثبات اعجاز قرآن کتابهای مستقل و یا ضمن مباحث دیگر نوشته‌اند و از جهات مختلف، پیرامون این

مبحث استدلال و قلم فرسایی نموده‌اند:

۱- بعضی، آیات شریفه‌ی تحدی و دعوت به مسابقه‌ی قرآن را عنوان بحث قرار داده‌اند و چنین می‌نویسند: مردم قریش و سایر دشمنان لجوج و متعصب پیغمبر همگی عرب اصیل بودند و در بین آنها سخن پردازان نامدار بسیار بود که در بیشتر ایام سال جز زیر و رو کردن کلمات زبان کهنسال خود اشتغال دیگری نداشتند. اینان در کوی و برزن و مجامع عمومی از پیغمبر اکرم (ص) که معبودهای عزیزتر از جان آنها را مورد طعن و نفرت قرار می‌داد، می‌شنیدند که می‌فرماید: خداوند نامریی مرا به اعلام پیام خویش [صفحه ۲۳]

اختصاص داده است و نشانه‌ی صدق این گفتار، همین کلمات است که من به زبان شما می‌خوانم. همین‌ها کلمات خداست. شما که مردم سخندان و فصیح‌اللیان می‌باشید، شما که رموز سخن و ترکیب کلمات را نیک می‌دانید، اگر از این قرآن به شک اندرید، سوره‌ی نظیر آن بیاورید و هرگز نخواهید آورد. [۴۴].

اگر می‌گویید قرآن را ساخته است، ده سوره‌ی ساختگی نظیر آن بیاورید. [۴۵] اگر می‌گویید قرآن را ساخته است سوره‌ی نظیر آن بیاورید. [۴۶] اگر راست می‌گویید سخنی نظیر آن بیاورید. [۴۷] کار تحدی و دعوت به معارضه را به آنجا رسانید که میان آن گروه متعصب که سخندانی را مایه‌ی تشخص و ناحیه‌ی تخصص خود می‌دانستند، به زبان قرآن صلا داد که اگر آدمیان و پریان فراهم آیند که نظیر این قرآن بیاورند اگر چه پشتیبان هم شوند هرگز نظیر آن نتوانند آورد. [۴۸] این آیات با صدای رسای پیغمبر و مسلمین چون چکش و مطرقه‌ی سنگین، سرکوبشان می‌کرد و آنها می‌شنیدند و معارضه نمی‌کردند.

براستی عجیب است! یکی از سوره‌های کوچک قرآن سوره «کوثر» است که مجموع کلماتش از ۱۰ تجاوز نمی‌کند و مجموع حروفش از ۴۵ کمتر است و گویی هر عقل عادی این مطلب را در صف بدیهیات اولیه می‌گذارد که ترکیب ۴۵ حرف و انشاد ۱۰ کلمه که به فرض انجام، معارضه‌ی محقق و دعوت اسلام محکوم به سقوط بود، چنین کاری از تجهیز نیروها و تحریک سپاهها و کشتن و کشته‌ها دادن و عرصه بدر و احد و سایر نواحی جزیره العرب را از خون عزیزان خویش رنگین کردن آسانتر بود. معذکک این کار را نکردند، برای آنکه قدرت نداشتند. پس به همین دلیل و به همین یک دلیل دعوی او صحیح است. [۴۹].

۲- برخی می‌گویند: اگر در میان عبارات کوتاه و دقیق و لطیف سخندانهای عرب [صفحه ۲۴]

جمله‌ی را انتخاب کنید که گل سر سبد این گونه عبارات باشد، همانا جمله‌ی «القتل انفی للقتل» است که گویا در مقام معارضه با آیه‌ی شریفه‌ی «و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب» گفته شده است. لیکن محققین و نقادان سخن در علم معانی از لطایف کلام و دقایق بلاغت بیست و چند نکته‌ی دقیق برای آیه بر شمرده‌اند که یکی از آنها در جمله‌ی «القتل انفی للقتل» وجود ندارد.

۳- دسته دیگر می‌گویند در سراسر قرآن که ۷۸۰۰۰ کلمه است یک کلمه سست و ناباب که بتوان به کلمه‌ی دیگری مبدلش کرد به طوری که کلام از سیاق و قوت خویش نیفتد، یافت نمی‌شود. در صورتی که در میان کتب ساخته‌ی مغز بشر چنین چیزی سراغ نداریم.

۴- جماعتی می‌گویند: در آیات قرآنی اشارتهای بسیاری است که تذکر آن را در چهارده قرن قبل جز به اعجاز نمی‌توان نسبت داد. از جمله آیه‌ی شریفه‌ی «و ارسلنا الریاح لواقح» [۵۰] است، یعنی بادها را آبستن کنان فرستادیم. این اشاره‌ی قرآن در علم طبیعی امروز مطلبی روشن است که بادها در تلقیح نباتات نقش خاصی دارند ولی چون از کشف این مطلب حدود یک قرن بیشتر نمی‌گذرد و مفسرین قرون سابق از چنین موضوعی اطلاع نداشتند که گیاه هم نر و ماده دارد و گرد گیاه نر به وسیله‌ی باد در ماده تلقیح می‌شود، در تفسیر آیه‌ی شریفه مطالبی گفته‌اند که مطالعه‌ی آنها امروز برای ما به عنوان تفریح و دفع ملال تلقی می‌شود.

آنها در تفاسیر خود نوشته‌اند که «لواقح» در آیه‌ی شریفه به معنی اسم فاعل (آبستن کردن) و یا به معنی اسم مفعول (آبستن شدن)

است. اگر به معنی اسم فاعل باشد از این جهت است که آب در ابر به وسیله باد وارد می‌شود. پس گویا باد ابر را آستن کرده است و اگر به معنی اسم مفعول باشد، از این جهت است که باد ابر را حمل می‌کند و می‌برد. پس باد مانند آستن است که چنین را حمل می‌کند.

دیگر آیه‌ی شریفه‌ی: «و جعلنا فیها رواسی شامخات و اسقیناکم ماء فراتا [۵۱]» یعنی «در زمین کوه‌های بلند نهادیم و به شما آبی گوارا نوشاندیم.»

در علم امروز ثابت شده است که کوه‌ها در تصفیه‌ی آبها نقش مهمی دارند و از این [صفحه ۲۵]

نظر، عطف این دو جمله به یکدیگر کمال تناسب را دارد، در صورتی که مفسرین سلف راجع به عطف در این آیه یا سکوت کرده و یا مناسبت را لازم ندانسته و یا مناسبتی غیر مناسب ذکر کرده‌اند.

و نیز در آیه‌ی شریفه‌ی «مرج البحرین یتقیان بینهما برزخ لا یغیان [۵۲]» یعنی دو دریا را وا گذاشت که به هم برسند، میانشان حایلی است که به هم تجاوز نکنند. مفسرین سابق نوشته‌اند مراد از این دو دریا، دریای آسمان و دریای زمین است و یا مراد بحر فارس و بحر روم است که جزایری بین آنها وجود دارد ولی علم امروز این مطلب را کاملاً روشن کرده است.

البته این مفسرین را تقصیری نیست، ما هم اگر در زمان آنها می‌بودیم غیر از این فکر نمی‌کردیم. «رضوان الله علیهم اجمعین و شکر الله مساعیهم الجمیله.»

۵- برخی دیگر به دلیلی ساده و روشن و در عین حال محکم و متقن اشاره کرده‌اند و می‌گویند: پیداست که مقصود از استدلال بر اعجاز قرآن، این است که ثابت شود، قرآن سخن خود پیغمبر یا بشر دیگری نیست، بلکه کلام خدا و وحی منزل الهی است. چنان که از دلیل اول این معنی ظاهر گشت. همچنان که از اعتراضات مخالفین قرآن- که خود قرآن با سماحتی عجیب، برای ایفای امانت و صداقت بیان می‌کند و از برکت بیان همین اعتراضات، می‌توان از طرز تفکر معارضان اسلام خبر یافت- پیداست که آنها نیز در مقام معارضه و نفی همین معنی بوده‌اند.

زمانی که جنگ سرد علیه تحدی قرآن شروع شد، معارضان می‌گفتند: بشری به او تعلیم می‌دهد، [۵۳] دروغی است که ساخته شده و گروهی دیگر برای ساختن آن، کمکش کرده‌اند، [۵۴] اینها خیالات پریشان است، اصلاً آن را ساخته است، اصلاً او خیال پرداز است، [۵۵] اینها داستانهای گذشتگان است که نوشته‌اند و در بامداد و پسین به او املا می‌کنند، [۵۶] این قرآن جز داستانهای گذشتگان چیزی نیست، [۵۷] چرا از

[صفحه ۲۶]

پروردگارش معجزه‌یی به او نازل نمی‌شود؟ [۵۸].

اینها و نظیر اینها از گفتگوهای که از تشبثات مردم ناتوان است، زیاد می‌گفتند ولی جواب تحدی و معارضه را نمی‌دادند و پیداست که مقصود گویندگان این جملات، تنها نفی این جمله است که «قرآن کلام خداست» اینک می‌گوییم:

کلمات و عبارات قصار و کوتاه و خطبه‌های مفصل و احادیث منقول‌ه‌ی از پیغمبر خاتم (ص) که همگی حاکی از سیاقی خاص می‌باشد در متون حدیث و ادب فراوان است و بدون اغراق و مبالغه، سخنان ماثور از پیغمبر خاتم (ص) در اوج فصاحت و عالی‌ترین درجه‌ی بلاغت است که سیاق مخصوص این کلمات تامات، موجب امتیاز آنها از هر کلام دیگری گشته است.

عمرو بن بحر جاحظ که از روی استحقاق، سلطان نثر عرب لقب گرفته و پس از عصر اول هیچ کس به شیرینی و دقت او معانی را در قالب کلمات نیآورده است و انصافاً شهادت وی در این موضوع سندی انکار ناپذیر است، ضمن گفتگو از زیبایی اسلوب و قوت سیاق و فصاحت بیان نبوی (ص) چنین گوید:

«سخنی است که شماره‌ی حروفش اندک و شماره‌ی معانی‌ش بسیار، از تصنع بری و از تکلف برکنار است. آنجا که تفصیل در کار آید مفصل و آنجا که اختصار شاید، مختصر است. از کلمات نامانوس فراری و از جملات مبتذل و بازاری میرا است. کلماتش با حکمت همدوش و با عصمت هماغوش و با تایید قرین و با توفیق همنشین است. چنین گفتاری را خداوند با محبت و قبول توام ساخته بود. مهابت و حلاوت و افهام و اختصار را با هم داشت. از تکرار سخن بی‌نیاز بود. هیچ وقت کلمه‌یی از سخنش نمی‌افتاد و خطایی بر او رخ نمی‌داد و دلیلش سستی نمی‌گرفت و هیچ کس بر او فایق نمیشد و سخندانی او را معجب نمی‌کرد. سخنان مفصل را با کلمه‌ی مختصر رد نمی‌کرد. برای اسکات حریف در حدود معلومات او سخن می‌گفت. جز سخن راست دلیلی نمی‌آورد و غلبه را جز به وسیله حقیقت نمی‌خواست و سخنان فریبنده و خدعه آمیز نمی‌گفت. در سخن نه کند بود و نه تند. گفتارش نه طولانی بود و نه مبهم. مردم سخنی سودمندتر و شیواتر و رساتر و موثرتر و روان‌تر و فصیح‌تر از سخن وی نشنیدند. شاید [صفحه ۲۷]

آنها که از دانش بهره‌ی کافی ندارند و از رموز سخن بی‌خبرند، گمان برند که ما در ستایش سخن محمدی راه تکلف پیموده و درباره‌ی اهمیت آن گزاف گفته‌ایم. چنین نیست قسم به آن کس که گزاف‌گویی را بر دانشمندان حرام کرده و تکلف را در نظر اهل نظر قبیح ساخته و دروغگویان را نزد خردمندان بی‌قدر نموده است، این گمان را کسانی می‌کنند که از راه حقیقت منحرفند.» [۵۹].

اینها سخن جاحظ بود که قطعاً پس از تامل و نقادی دقیق در احادیث نبوی به این نتیجه رسیده است و نیز از خود پیامبر این سخن معروف است که «من از همه‌ی عرب فصیح‌ترم و کلمات مختصر پر معنی خاص من است.» اینک می‌گوییم در مقام قیاس و سنجش بیان محمدی با آیات قرآنی، فاصله‌ی عظیم کلماتی را که به وحی القا شده، با کلماتی که ضمیر انسانی ابداع کرده است، نمایان می‌کند و این تفاوت آنقدر آشکار است که هنگام اختلاط، حتی بدون انس به آیه‌های قرآن در نظر ابتدایی می‌توان این دو اسلوب واضح‌الامتیاز را از یکدیگر جدا ساخت. اگر قرآن کلام خدا نیست، پس این فاصله‌ی شگفت میان سخنان محمدی و آن سخنان که به وحی الهی دریافت می‌کرد از کجاست؟ کنجکاوهای روانی، این نکته را روشن می‌کند که محال است یک تن حتی با تعقل و تعمد بتواند از ضمیر خویش دو اسلوب چنین متفاوت بر آرد و قطعاً یکی از آنها سرچشمه‌ی دیگر دارد که همان وحی خدایی است و اگر جز این می‌بود، محال بود سیاق قرآن و اسلوب کلمات محمدی مندرج نشود و دو اسلوب در سایه‌ی روشن تعبیرات و تشبیهات و استعارات از نفوذ یکدیگر متاثر نشوند.

دین اسلام و لغت عرب مدیون قرآن است

بدون گفتگو، بنای اسلام به کمک و هدایت قرآن استوار شده و به پشتیبانی این کتاب جاوید از دستبرد حادثان زمان، مصون مانده است.

قرآن معجزه‌ی ابدی خاتم پیغمبران محمد مصطفی (ص) و دستور اساسی اسلام و

[صفحه ۲۸]

کارنامه‌ی نهضت عظیم مسلمانی است و صلایی است که چهارده قرن پیش، ختم رسولان از دره‌ی محصور مکه و مدینه در داد. آیات روشن قرآنی با صدای رسای پیغمبر اسلام هنوز در گوش جانها طنین انداز است و همین زبان عرب که اکنون در صف زبانهای زنده‌ی دنیا است، در طی این قرون دراز، بقا و یکنواختی خود را به قرآن مدیون است و اگر این کتاب عظیم آسمانی در این مدت طولانی رشته‌ی وحدت و اتصال زبان پسران عدنان را از ضعف و وهن مصون نمی‌داشت، خدا می‌داند تاریخ سنگدل با

این زبان که زیباییهای دل انگیزش قابل انکار نیست و قسمت اعظم این زیباییها را از جلال و شکوه قرآن وام گرفته است، تا کنون چه‌ها کرده بود؟!

[صفحه ۲۹]

فضای تاریخی قرآن

اشاره

درباره‌ی حکایت‌هایی که قرآن از امم قدیم نقل می‌کند که به سنت لا یتغیر تاریخ، تحت نفوذ عیاشان و مترفان قرار گرفتند و از اطاعت هادیان خیرخواه سر باز زدند و طغیان و سرکشی نمودند و تبعیت دین خدا را به این بهانه که فقیران و زبوان پیرو آن شده‌اند، دون شان خویش دانستند و عذاب خدای، در نمیروز یا شبانگاه به صورت توفانی سخت یا بادی ریگ‌بار یا ابری آتش‌بیز یا زلزله‌یی هول‌انگیز بر آنها فرود آمد و دیارشان واژگون شد، برخی از مشککان استبعاد و استغراب می‌کردند و به پندار خویش این حکایات را تضعیف می‌نمودند، ولی از گوشه و کنار کلمات محققان و باستان‌شناس‌هایی که در قرون اخیر در مناطق متروک جزیره‌العرب بحث و تفحص کرده‌اند، به دست می‌آید که همه این حکایتها مایه‌ی تاریخی محقق دارد و این اشارتهای کوتاه قرآن، عصاره‌ی تاریخ قرن‌ها است.

درباره‌ی داستان اصحاب فیل که قرآن در سوره کوچک فیل به آن اشاره کرده و تشکیکی که از معارضان قرآن ذکر شده، وارداتی در خاطر دارم که بطور اجمال ذکرش

[صفحه ۳۰]

را در این مقام، مناسب می‌دانم. خداوند متعال در سوره‌ی فیل می‌فرماید:

الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل الم یجعل كیدهم فی تضلیل و ارسل علیهم طیرا ابابیل ترمیهم بحجاره من سجیل فجعلهم كعصف ماكول.

مگر ندیدی پروردگارت با صاحبان فیل چه کرد؟ مگر نیرنگشان را قرین گمراهی قرار نداد؟ و پرندگان گروه گروه بر ایشان فرستاد که سنگهای سفالین به آنها پرت می‌کردند و آنها را چون کاه جویده و خرد شده کردند.

این است آن مقدار که بر آن نقل می‌کند. ولی مفسرین عرب که غالبا با استفاده از افسانه‌های بی‌مایه و افزودن شاخ و برگهای بیجا حقیقت را تحریف و اوهام را به وقایع مسلم قرآنی مخلوط می‌کنند، در تفسیر این حادثه قطعی عجله و بی‌مبالا-تی کرده‌اند که قضیه‌ی فیل به ناحق دستاویزی برای خرده گیران شده است.

مورخین گفته‌اند: «ابرهه» نایب السلطنه حبشه با لشکر و پیلان بسیار برای خراب کردن خانه‌ی کعبه آمده بود. معترضین می‌گویند: برای خراب کردن کعبه در شهر بدون دفاع مکه، حرکت دادن چنین نیرویی عظیم لازم نبود. دیگران جواب می‌دهند که قشون ابرهه برای خراب کردن خانه کعبه نیامده بود بلکه مقصودش گذشتن از قلب جزیره‌العرب و شرکت در جنگهای هفتصد ساله‌ی ایران و روم بود، زیرا حبشه کشتی نداشت و نمی‌توانست به وسیله‌ی کشتی‌رانی در خلیج فارس در ناحیه اروند رود نیرو پیاده کند و تنها راه وی، راه زمینی بود. ما اکنون با این تحریفات و اشکالات ناشی از آنها کاری نداریم و تنها در حدود همان پنج آیه قرآن سخن می‌گوییم.

آنچه درباره‌ی این پنج آیه می‌توان گفت استبعاد و استعجابی است که از چنین امر خارق العاده‌ی اظهار شده و گفته می‌شود که چگونه ممکن است پرندگان سنگ سفالین بردارند و به مردمی به قصد هلاکت بزنند و آنها از ضرب چنین سنگی، همچون کاه

خرد کردند؟ لیکن دلیل متقنی که بر وقوع این قضیه هست، این اشکال را از بیخ و بن ویران می‌کند. مطابق نقل مسلم تاریخ، سالی که چنین واقعه‌ی مهمی در مکه روی داد، مبدا تاریخی شده که به «عام الفیل» مشهور شده و همچنین مسلم است که آورنده قرآن، پیغمبر خاتم، در همین سال در مکه متولد شده است و در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث [صفحه ۳۱]

گشته و سوره‌ی فیل هم در مکه نازل شده است.

بنابراین از زمان وقوع حادثه تا نزول قرآن و اخبار پیغمبر محترم، حداکثر پنجاه سال فاصله بوده است، به طوری که زمانی که پیغمبر اکرم (ص) سوره‌ی فیل را در مکه معظمه‌ی می‌خواند، پیرمردان هفتاد ساله در سن بیست سالگی آن قضیه را به چشم خود دیده بودند و با وجود آن، اهل مکه عداوت شدیدی قبل از هجرت با پیغمبر اکرم داشتند و از هیچ شکنجه و آزاری نسبت به آن حضرت و مسلمین کوتاهی نمی‌کردند تا به خیال فاسد خود از پیشرفت دعوت حق جلوگیری کنند تا آنجا که تصمیم به قتلش گرفتند، چنین مردم لجوج و متعصبی اگر داستانی بشنوند که به چشم خود ندیده و یا از پدران خویش نشنیده‌اند، بزرگترین حربه را علیه اسلام پیدا می‌کنند و با هو و جنجال جزیره العرب را علیه پیغمبر می‌شورانند.

بطور قطع و مسلم، تمام مردم مکه از زن و مرد و پیر و جوان چنین حادثه‌ی را یا به چشم خود دیده و یا به یک واسطه به طور تواتر شنیده بودند. شاید اشخاصی که اجساد خرد شده‌ی قشون ابرهه را از ترس تعفن به دست خود چال کرده بودند، هنوز زنده بودند و سوره‌ی فیل با تصدیق همگانی مواجه شده بود.

علاوه بر آنکه «پروکوب» نویسنده و سردار رومی متولد به سال پانصد میلادی که حادثه‌ی فیل در عصر او رخ داده است و یادداشتهای او از منابع موثق تاریخ قدیم است، این داستان را نقل می‌کند، «کلمان هوار» خاورشناس فرانسوی نیز بر اساس یادداشتهای او چنین می‌نویسد: «مورخان یونان می‌گویند ابرهه بزحمت حرکت را آغاز کرده بود و ناگهان نیز عقب نشینی کرد. ممکن است یک مرض وبایی قشون او را تار و مار کرده و ابرهه را به عقب نشینی وادار کرده است.» این احتمال مورخین یونان است که در زمان وقوع حادثه با مکه فاصله‌ی بسیار داشته‌اند اما حقیقت بی‌تردید همان است که از سکوت مکیان لجوج در مقابل استماع سوره‌ی فیل استنباط می‌شود.

نهج البلاغه چیست؟

در سال ۴۰۰ هجری کتابی دینی به زبان عربی از زیر قلم دانشمندی شریف که از

[صفحه ۳۲]

رجال بزرگ علمی آن زمان بود، بیرون آمد. مولف ارجمند این کتاب پس از شش سال چشم از جهان فرو بست ولی تالیفش تا کنون که یک هزار سال تمام از عمر پرافتخارش می‌گذرد، به حیات معنوی و درخشان خود ادامه داده تا آنجا که بر تارک کتب ادبی قدم نهاده و روی دیده مسلمین ماوی گرفته و در سینه حفاظ و حاملان حدیث جایگزین شده و زبان و عاظ و خطبا بدان مزین گشته و از نوک قلم مولفین متبحر تراوش کرده و صدها برابر خود آن کتاب در اطرافش قلمفرسایی شده است.

نام شریف این کتاب «نهج البلاغه» و نام مولف بزرگوارش «ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع)» ملقب به «شریف رضی یا سید رضی» می‌باشد.

در طی این ده قرن حاملین علم و حدیث، نهج البلاغه را بعد از قرآن کریم مورد توجه و نظر خاص قرار داده و به حفظ آن اهتمام داشته‌اند. نویسندگان تاریخ و رجال بعضی از کسانی را که تمام نهج البلاغه را از بر کرده‌اند ذکر نموده‌اند از آن جمله «ابن کثیر» در تاریخش و شیخ منتجب‌الدین در فهرستش این اشخاص را یاد می‌کنند:

۱. قاضی جمال الدین محمد بن حسین کاشانی که در قرن پنجم و نزدیک به عهد سید رضی بوده است.

۲. ابوعبدالله محمد فارقی خطیب متوفی به سال ۵۶۴.

۳. شیخ محمد حسین مروت معروف به حافظ عاملی.

۴. سید محمد یمانی مکی حائری متوفی به سال ۱۲۸۰.

در این عصر هم اشخاصی که بسیاری از نهج البلاغه را از حفظ دارند، خود نگارنده دیده و آنها را امتحان کرده است. حاملین حدیث و روایت در قدیم و تازگی در ضمن اجازات خود به اصحاب خویش، روایت از کتاب نهج البلاغه را جداگانه ذکر نموده‌اند که بیست نفر از آنها را علامه معاصر شیخ عبدالحسین امینی در جلد چهارم الغدیر ذکر نموده است که اول آنها اجازه‌ی شیخ محمد بن علی بن احمد بن دار به شیخ فقیه ابی عبدالله حسین است که در جمادی الاخری سنه ۴۹۹ صادر شده است و آخرین آنها اجازه‌ی علامه‌ی مجلسی به سید نعمت الله جزایری - قدس الله اسرارهم - است که در سنه ۱۰۹۶ صادر شده است.

[صفحه ۳۳]

در طی این ده قرن، کتاب نهج البلاغه مانند هزاران کتاب دینی دیگر مورد نظر و بحث و مطالعه و انتقاد دانشمندان نکته سنج و باریک بین بوده است. آنان کتابهایی را که لایق مطالعه و بحث دیده‌اند، کلیه‌ی مطالب و موضوعات و حتی گاهی بسیاری از جملات و کلمات آنها را تحت کنترل و بررسی قرار داده و نقض و ابرامها نموده و در شروح و تعلیقات خود حاصل قضاوت خویش را درباره‌ی آن کتب نوشته و برای ما به یادگار گذاشته‌اند.

گاهی از شش جلد کتاب قطور که در نهایت متانت و دقت نوشته شده است و دانشمندان، دقت و متانت مولف را در سراسر کتاب تصدیق نموده‌اند، اگر یک موضوع کوچک خارج از تحقیق در آن پیدا شده است، این دانشمندان چشم پوشی نکرده و آن را به عنوان نقطه‌ی ضعف چنین کتاب نفیسی بر شمرده‌اند. [۶۰].

این دانشمندان علاوه بر مداحی استطرادی که از نهج البلاغه در ضمن تالیفات غیر مربوطه‌ی به آن کتاب نموده‌اند، متجاوز از سیصد جلد کتاب (چنان که در فصل آینده ذکر می‌شود) در اطراف نهج البلاغه قلم‌فرسایی نموده و به عنوان شرح و حاشیه و ترجمه و فهرست و مستدرک به نظم و نثر و زبان‌های مختلف از عامه و خاصه کتاب نوشته‌اند و هر یک از این علما، نهج البلاغه را به زبانی ستوده و تعریف کرده‌اند و اشعار عربی بسیاری در مدح خود کتاب یا مطلق کلام امیرالمومنین (ع) گفته‌اند که تنها علامه‌ی محقق، مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله هاشمی خوبی، ۱۲ قطعه از این اشعار را که در حدود هشتاد بیت است، در کتاب منهاج البراعه ایراد نموده است که ما در اینجا فقط دو بیت از آن را به جهت تناسب با این رساله یاد آور می‌شویم:

کتاب کان الله رصع لفظه

بجوهر آیات الكتاب المنزل

حوی حکما کالدر تنطق صادقا

فلا فرق الا انه غیر منزل [۶۱].

یعنی «نهج البلاغه کتابی است که گویی خداوند متعال الفاظش را با گوهرهای آیات قرآنی زینت داده است. این کتاب شامل حکمتهایی است مانند مروارید درخشان

[صفحه ۳۴]

و به راستی و صداقت، گویا و سخنان. فرقی بین این کتاب و قرآن مجید نیست جز آنکه این کتاب از طرف خدای نازل نگشته است.»

بسیاری از شارحین نهج البلاغه جمله‌ی معروف «کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق» را در این مقام یاد می‌کنند. برخی

دیگر به این کتاب شریف لقب «اخ القرآن» داده‌اند و کلمه «اخ» که در اصل لغت به معنی برادر است، در مواردی به معانی مصاحب و همزاد و مانند، بکار می‌رود و پیداست که اخوت نهج البلاغه با قرآن به ملاحظه‌ی همین معانی مجازی است یعنی کسانی که می‌گویند نهج البلاغه «اخ القرآن» است، مقصودشان این است که نهج البلاغه راهی را پیموده است که قرآن آن را پیموده و بخوبی از قرآن متابعت کرده و قدم جای قدم قرآن نهاده است.

و معلوم است که طبق عقاید دینی مسلمین - مخصوصاً شیعه‌ی امامیه - بعد از کلمات پیغمبر اکرم (ص) سخنی شبیه‌تر به قرآن از کلام امیرالمومنین علی - علیه‌السلام - یافت نمی‌شود، زیرا آن حضرت، اعلم و اخطب و ابلغ امت است و هادی و رهبر و خلیفه‌ی بحق است بر ایشان. اولین شاگرد مکتب قرآن او است و معلمی جز رسول خدا (ص) نداشته است و از زمانی که لقمه‌ای را می‌جوید و در دهان علی (ع) می‌گذاشت تا زمانی که علی (ع) جسد شریف پیغمبر را غسل داد و به خاک سپرد، از او جدا نشد. این است که ما هم امروز پس از طی ده قرن به پیروی از علمای محقق سلف می‌گوییم «نهج البلاغه اخ القرآن» است و با تصدیق میلیون‌ها مسلمان مواجه می‌شویم.

این موضوع نباید سهل و ساده تلقی شود که در بین هزارها کتاب دینی تنها یک کتاب چنین عنوان و شهرتی پیدا کند، زیرا چنانکه ذکر شد، در طی این هزار سال، نهج البلاغه و هزارها کتاب دینی دیگر مورد مطالعه و تحقیق و بررسی دانشمندان نقاد و نکته‌سنج قرار گرفته است و در تخطئه و تصویب و نقض و ابرام این کتاب‌ها سخنان فراوانی را گفته و کتاب‌های بسیاری را پرداخته‌اند.

قضاوت درباره‌ی هر امری در ابتدا ممکن است توأم با حب و بغض و پنهان ماندن عیوب و نقایص مخفی حتی بر نکته‌سنجان باریک‌بین بوده باشد و در نتیجه آن قضاوت خالی از تحقیق و غیر مطابق با واقع گردد. اما هر گاه درباره‌ی موضوعی ده قرن متوالی تحقیق و بررسی شد، قضاوتی که درباره‌ی آن موضوع پس از این مدت می‌شود، به طور مسلم مطابق با واقع و حقیقت خواهد بود.

[صفحه ۳۵]

درباره نهج البلاغه پس از هزار سال تحقیق و نقد و بررسی به اتکای حدیث شریف «علی مع القرآن و القرآن مع علی» و ادله‌ی دیگر، می‌گویند نهج البلاغه اخ القرآن و از معتبرترین کتب اسلامی است و در اطرافش آنقدر قلم‌فرسایی می‌کنند که بعد از قرآن نظیرش در این زمینه در دنیا یافت نمی‌شود.

در نهج البلاغه، امیرالمومنین (ع) بعد از آنکه شرح حالات و زهد و تقوای پیغمبر اکرم (ص) را بیان می‌کند و اصحابش را به پیروی از آن حضرت امر می‌نماید در آخر خطبه می‌فرماید: «فما اعظم منه الله عندنا حین انعم علینا به سلفا نتبعه و قائدا نطاعه». «خدا چه منت بزرگی بر ما نهاد که چنین رهبر و پیشروی به ما ارزانی داشت تا ما از او پیروی نماییم و قدم جای قدمش گذاریم.» [۶۲].

براستی اگر انسان چنین پیشوایانی معصوم و نمونه‌ی انسان کامل نمی‌داشت، چگونه در انتخاب خط مشی زندگی دچار حیرت و سرگردانی نمی‌شد؟ همچنین اگر دانشمندان خیرخواه و فضل دوست گذشته‌ی ما درباره‌ی هزارها کتاب صحیح و سقیم موجود، اظهار نظر نکرده و نتیجه‌ی قضاوت خود را برای ما به یادگار نگذاشته بودند، ما در مقابل خروارها کاغذ سیاه شده که گاهی انباری از آن پیشیزی ارزش ندارد و گاهی یک جمله‌ی آن سعادت جامعه‌ی را تامین می‌کند، چه حالی داشتیم و چگونه گرفتار بهت و حیرت نمی‌شدیم؟

ما اگر بخواهیم تنها آنچه را که شارحین نهج البلاغه از عامه و خاصه درباره‌ی این کتاب گفته‌اند، ذکر کنیم چندین برابر این رساله می‌شود و به علاوه توضیح و اصحاحات و معرفی خورشید تابان برای بینایان می‌باشد، لذا در همین جا دنباله‌ی مطلب را قیچی کرده، وارد فصل بعد می‌شویم.

سخنانی که امیرالمومنین علی (ع) در زمان خلافت خوش یا قبل از آن به اصحابش القا می‌فرمود، طبق سیره‌ی عرب و به مقتضای حافظه‌ی سرشار این قوم و نبوغی که در این خصیصه دارند، در سینه‌های اصحاب محفوظ بود و نیز نامه‌هایی که [صفحه ۳۶]

آن حضرت در زمان حکومت و هنگام وفات به عنوان «فرمان» یا «وصیت» به کاتبش املا فرموده بود، نگهداری شده و باقی بود. بعضی از اصحاب از همان زمان اقدام به تالیف و نوشتن می‌نمودند و این مطالب گرانها را در اوراق و دفاتر ضبط می‌کردند، از این جمله «ابوسلیمان زید بن وهب جهنی کوفی» است که در جنگ صفین حاضر بوده و مجموعه‌یی به نام «کتاب الخطب» گرد آورده است. [۶۳] تا زمانی که تالیف و تدوین حدیث توسعه یافت و این ذخایر گرانها بدان اوعیه [۶۴] منتقل و مترسم [۶۵] گشت، دوازده مجموعه به نام «خطب امیرالمومنین» در قرن اول و دوم هجری تالیف شد که بعضی از آنها به روایت صادقین (ع) از آن حضرت نقل شده است. [۶۶].

سپس طبق سیره‌ی مولفین، خطب مزبور از کتابی به کتاب دیگر منتقل می‌گشت و در کتابخانه‌ها مضبوط بود. در سال ۳۸۱ هجری ابونصر شاپور بن اردشیر که از وزرای دانشمند و فضل دوست و شیعه مذهب بهاء الدوله بویه‌ی است کتابخانه‌ی مهمی در کرخ بغداد تاسیس کرد. این کتابخانه نظیر «بیت الحکمه» معروف هارون الرشید خلیفه‌ی عباسی بود. محمد کردعلی می‌گوید: «شاپور بن اردشیر کتب ذی قیمت و نفیسی که در فارس و عراق متفرق بود، در این کتابخانه جمع کرد و دستور داد از روی تالیفات اهل هند و چین و روم، استنساخ کنند تا اینکه بیش از ده هزار کتاب نفیس و جلیل که اکثر آنها به خط مولفین اصلی بود، در این کتابخانه گرد آورد.» یاقوت حموی می‌گوید: «کتابخانه‌یی بهتر از آن که شاپور بن اردشیر در بغداد وقف کرده بود، در دنیا پیدا نمی‌شد و همگی آن کتب، اصول معتبره و به خط ائمه و بزرگان نوشته شده بود.» ابن اثیر گوید: «در این کتابخانه تنها صد قرآن به خط ابن مقله - خوشنویس معروف - موجود بود و چون وزیر مزبور اهل فضل و ادب بود دانشمندان از اطراف و اکناف جهان مولفات خود را به کتابخانه‌ی او اهدا می‌نمودند.» [۶۷].

[صفحه ۳۷]

این کتابخانه معظم به دستور موسس ارجمندش تحت نظر و اختیار سید رضی - قدس سره - قرار داشت و آن سید جلیل همیشه از این کتابخانه پر برکت و همچنین از کتابخانه خصوصی و بزرگ برادرش - سید مرتضی که دارای هشتاد هزار کتاب بود و به همین جهت او را «ثمانینی» می‌گفتند - استفاده می‌کرد و در سال ۴۰۰ هجری کتاب نهج البلاغه موجود را از برکت این دو کتابخانه معظم تالیف کرد.

سید شریف به اتکای این دو کتابخانه اسناد و مدارک مجموعه‌ی خویش را جز در دوازده مورد مخصوص، ذکر نکرده است و چنانکه در مقدمه‌ی کتاب می‌گوید مقصودش از تالیف نهج البلاغه انتخاب گوهرهای بلاغت و گلچین کردن قسمت‌های جالب از کلام علی (ع) بوده است نه استقصا و استیعاب آنها. بدین جهت در بسیاری از موارد از خطبه‌ی مفصلی که در کتب دیگر حدیث موجود است، تنها قسمتی از صدر یا ذیل آن را آورده است که گاهی شارحین نهج البلاغه مانند ابن ابی‌الحدید و حاج میرزا حبیب‌الله خوبی در هنگام شرح قسمت‌های غیر مذکور را نیز بیان می‌کنند.

سید شریف نمی‌دانست که ۴۱ سال بعد از وفات او کتابخانه معظم و معتبر شاپور طعمه‌ی حریق و آتش می‌شود و جهالت و شرارت بنی‌نوع بشر چنین سرمایه‌ی سعادت و گنجینه‌ی معارف و ذخایر نایاب را فدای اغراض پوچ و بی‌مایه‌ی خصوصی خویش می‌کند. اگر آن رادمرد شریف چنین احتمالی می‌داد شاید تمام سخنان علی (ع) را با مصادر و ماخذ در مجموعه خویش می‌آورد. اکنون پس از ده قرن فاضل معاصر شیخ هادی کاشف‌الغطاء - مد ظله - این خدمت علمی را به عهده گرفته و کتابی به عنوان مستدرک نهج البلاغه و مدارک آن تالیف نموده است. [۶۸] مولف محترم در این کتاب شریف، قسمت‌های سه گانه نهج البلاغه را یک به یک

بررسی نموده و به مقدار ماخذی که در دست داشته است، اسناد و مدارک نهج البلاغه را از کتب علمای قبل از سید رضی پیدا کرده و در کتاب خویش این اسناد را ذکر نموده است [۶۹] که ما قسمتی از آن ماخذ را در اینجا به صورت فهرست وار متذکر می شویم:

[صفحه ۳۸]

۱- کتاب مغازی و فتوح الامصار واقدی متوفی (۲۰۷).

۲- کتاب البیان و التبین ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ متوفی (۲۵۵).

۳- کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه (۲۷۶).

۴- تاریخ کامل مبرد (۲۸۵).

۵- کتاب عقدالفرید ابن عبد ربه (۳۲۸).

۶- اصول کافی محمد بن یعقوب کلینی (۲۹: ۳۲۸).

۷- تحف العقول حسن بن علی بن شعبه (۲۳۲).

۸- مروج الذهب مسعودی (۳۴۵: ۳۳۳).

۹- توحید صدوق (۳۸۱).

۱۰- تاریخ محمد بن جریر طبری (۳۱۰).

شروح نهج البلاغه

کتاب‌ها و مجموعه‌هایی که درباره‌ی نهج البلاغه نوشته شده است، بعد از قرآن در بین کتابهای اسلامی از لحاظ تعدد و کثرت رتبه‌ی اول را حایز است ما آنچه را در تتبع ناقص خویش بدست آورده‌ایم. دسته‌بندی نموده و به ۱۴ قسمت زیر تقسیم نمودیم:

۱- شرح همه کتاب

۲- تعلیقه و پاورقی همه کتاب

۳- شرح عبارات مشکل کتاب

۴- شرح خطبه‌ها

۵- شرح رسایل و مکتوبات

۶- شرح کلمات قصار

۷- شرح قسمتی منتخب از آن

۸- ترجمه تمام نهج البلاغه

۹- ترجمه‌ی قسمتی از آن

۱۰- منظوم نمودن تمام یا بعض آن

[صفحه ۳۹]

۱۱- تعداد خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های آن

۱۲- فهرست الفاظ و جملات آن

۱۳- تعریف و توضیح کتاب

۱۴- مستدرک و مصادر کتاب.

علامه متتبع حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی - رحمه‌ا - ... در کتاب الذریعه این کتاب‌ها را با نام مولفینش ذکر نموده است و ۶۲ کتاب دیگر که در موارد مختلف از آنها نام برده است، را نیز در آنجا ذکر می‌کند. پس جمعا، ایشان ۱۴۹ کتاب در اطراف نهج البلاغه دیده و ثبت کرده است و از کتاب «الکاشف» تالیف نگارنده نیز ذیل شماره ۱۹۵۳ یاد کرده است. می‌فرماید: «آنچه از شروح و تعلیقاتی که درباره نهج البلاغه نوشته شده و ما یادداشت کرده بودیم و فعلا حاضر نیست، بیش‌تر از مقداری است که ذکر نمودیم.» بنابراین کتبی که در اطراف نهج البلاغه نوشته شده است به مقداری که ایشان دیده‌اند از ۳۰۰ متجاوز است.

اولین کسی که نهج البلاغه را شرح نموده است، علی بن ناصر معاصر «سید شریف» می‌باشد که کتابش به نام «اعلام نهج البلاغه» موصوم است. دیگر کتابی از سید شریف مرتضی - برادر مولف نهج البلاغه و متوفی به سال (۴۳۶ هـ) - است که به نام «تفسیر الخطبه الشقیه» نوشته است.

آنچه در این مقام، مادر فرزند مرده را می‌خندانند، این است که برخی از نویسندگان در صحت استناد نهج البلاغه، راه خدشه باز کرده و گفته‌اند که این کلمات و خطبه‌ها و نامه‌ها از امیرالمومنین (ع) صادر نشده بلکه از منشآت خود سید رضی یا برادرش سید مرتضی است که آن سید جلیل القدر به امام خود، نسبت داده است و مطالبی هم به صورت استدلال به رشته کشیده و برای تایید شک و خدشه خویش مطالبی یافته و پرداخته‌اند و عجیب‌تر اینکه برخی از دانشمندان در مقام جواب این خدشه بر آمده و این مطلب را به صورت اشکال و جوابی تنظیم کرده‌اند. آیا اگر شخصی در نصف النهار تابستان در حجره‌ی تاریکی نشسته باشد و بگوید که اکنون شب است به دلیل اینکه خورشید را نمی‌بیند، باید به او جواب دهند که از حجره در آی تا ببینی خورشید را [صفحه ۴۰]

که در کبد آسمان می‌درخشید! آیا اصلا این بحث لایق گفتگو و نوشتن و صرف وقت است؟ در مورد ما نحن فیه می‌گویند: «نهج البلاغه از منشآت سید رضی یا برادرش می‌باشد. سپس به آنها جواب می‌دهند که ما بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌های مذکور در نهج البلاغه را در کتاب مولفینی پیدا می‌کنیم که این دو برادر حتی در زمان وفات آنها هنوز به دنیا نیامده بودند مانند بعضی از ده نفری که اکنون ذکر شد. مثلا محمد بن یعقوب کلینی که او ثق و اعدال روایت شیعه است، قسمتهای بسیاری از خطب و مکاتیب نهج البلاغه را در اصول و روضه‌ی کافی خویش با استناد قوی نقل می‌کند در صورتی که وفات شیخ کلینی ۳۱ سال قبل از تولد سید رضی بوده است یا واقدی که ۱۵۲ سال پیش از تولد او وفات نموده و یا جاحظ که یکصد و چهارسال پیش مرده است.»

باز اشکال می‌کنند که چگونه ممکن است نهج البلاغه سخن علی (ع) باشد در صورتی که در این کتاب کلمات تند و زننده و توهین آمیزی نسبت به اصحاب پیغمبر مانند معاویه و طلحه و زبیر گفته شده است؟ به اینان جواب می‌دهند مگر شما جنگ جمل و صفین را فراموش کرده‌اید؟ مگر گفتن کلمات تند و خشن در نظر شما از شمشیر کشیدن و کشتن مهمتر است؟ پس چرا جوابی را که برای آنها تهیه می‌کنید در اینجا فراموش می‌کنید؟

باز می‌گویند: «نهج البلاغه از لحاظ تقسیم مطالب و سجع و قافیه و صناعات لفظی و معانی دقیق دارای اسلوب خاصی است که در زمان آن حضرت معمول و متداول نبوده و از دیگری، چنین سبکی شنیده نشده است.»

به اینها جواب می‌دهند که ما نیز می‌گوییم علی (ع) شخصیت منفرد و منحصری است که از لحاظ علم و شجاعت و بلاغت و سایر کمالات نفسانی، بعد از پیغمبر اکرم (ص) نظیر ندارد و سخنش هم دارای امتیاز مخصوصی است که سبک و اسلوبش در سخن دیگران یافت نمی‌شود و امتیاز نهج البلاغه از سایر کتب به واسطه‌ی همین است که از منبع علوم و معارف علی (ع) صادر شده است. چرا شما امتیاز سبک و خصوصیت اسلوب را در خطب سبحان و اشعار امروالقیس و سعدی و فردوسی تصدیق می‌کنید، ولی نسبت به امیرالخطباء علی (ع) این امتیاز را فراموش می‌کنید؟

از این اشکال و جوابهای مانند توضیح و اوضحات به یاد مطلبی افتادم که به گمانم

[صفحه ۴۱]

در «رحله المدرسیه» شیخ محمد جواد بلاغی نسبت به قرآن دیده‌ام. در آنجا شخصی نسبت به قرآن اشکال کرده است که چگونه این قرآن از جانب خدای متعال نازل شده است در صورتی که در آن اشتباه تاریخی موجود است، زیرا نام آن دو پسر حضرت آدم که به درگاه خدا قربانی آوردند و از یکی قبول گشت و از دیگری مردود شد و او بر برادرش حسد برده و او را کشت «قایل و هاییل» ذکر شده است در صورتی که هیچ گونه مدرکی در دست نیست که برای حضرت آدم، پسرانی به این نام وجود داشته باشد! صاحب کتاب به او جواب می‌دهد که اصلاً در قرآن اسم هاییل و قاییلی موجود نیست تا شما چنین اشکالی بکنید، بلکه در آیه‌ی شریفه‌ی «و اتل علیهم نبا ابنی ادم بالحق اذ قربا قربانا» [۷۰] از آنها با عنوان «ابنی آدم» یاد شده است.

اشکال و جواب درباره‌ی نهج البلاغه عیناً مانند همین اشکال و جواب درباره‌ی قرآن است که مطالعه‌ی آن برای تفریح و دفع ملال مناسب‌تر است.

فاضل معاصر شیخ هادی کاشف الغطاء درباره‌ی این اشکال و جوابها می‌گوید: «و لیس جاحد الامور المعلومه علما ضروریا به اشد سفها ممن رام الاستدلال بالادله النظریه علیها»، «کسی که مطالب بدیهی را انکار کند سفیه‌تر از کسی نیست که بخواهد برای آنها دلیل عقلی اقامه کند.»

اختلاف نسخ نهج البلاغه

چنانکه سابقاً اشاره کردیم، سید شریف رضی نسخه‌ی را که به نام نهج البلاغه تهیه فرموده است، در کتابهای دیگر قبل از او هم آورده شده و طبعاً به واسطه‌ی استنساخ متعدد و نبودن وسایل طبع، اختلافاتی در این نسخ موجود است که بیشتر آنها نسخه بدل محسوب می‌شود و مغیر معنی نیست و شارحین نهج البلاغه موارد مزبور را یادآوری کرده‌اند. نگارنده در آخر کتاب الکاشف، ۲۴۹ مورد آن را کلمه به کلمه متذکر شده است. البته نباید از نظر دور داشت که این اختلاف نسخه‌ها در کتابهای دیگر هم که شرح و ترجمه‌ی برای آن نوشته نشده است، خیلی بیشتر از نهج البلاغه است و بسیاری از اوقات موجب حیرت و سرگردانی در استنباط مقصود مولف می‌شود، لیکن از طرفی هم همین تراجم و

[صفحه ۴۲]

شروح بسیار نهج البلاغه و اختلاف انظار و ابداع احتمالات شارحین و گاهی اشتباه و طغیان قلم آنها بر این اختلاف افزوده است. ما برای نمونه سه مورد از این تصرفات بی‌جا را که موجبی جز سلیقه‌ی مخصوص و یا اشتباه کاتبی نداشته است، متذکر می‌شویم:

۱- در خطبه‌ی اول نهج البلاغه‌ی نسخ موجود، عبارت چنین است:

فمن وصف سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جراه و من جراه فقد جهله و من جهله فقد اشار الیه و من اشار الیه فقد حذه و من حذه فقد عده و من قال فیم؟ فقد ضمنه و من قال علی م فقد اخلی منه».

در این عبارت چنان به نظر می‌رسد که جمله‌ی «و من جهله فقد اشار الیه» از اضافات سلیقه‌ی کاتبان و شارحان است یعنی چون دیده‌اند که در این جملات تالی در هر جمله‌ی سابق مقدم جمله‌ی لاحق قرار گرفته غیر از «جهله و اشار الیه»، خیال کرده‌اند که در آنجا یک جمله افتاده است لذا آن را زیاد کرده‌اند، غافل از اینکه اولاً بعد از جمله‌ی «و من حذه فقد عده» نیز چنان است و ثانیاً از لحاظ معنی در کلمه «جهله» معنی تمام است و ناشناختن خدا، تالی فاسدی است که بعد از آن افسدی نیست و برای انسانیت رنگ سیاهی است که بالاتر از آن رنگی نباشد مگر اینکه گفته شود «و من جهله فقد کفر» یا «فقد استحق النار» و امثال این توالی، نه آنکه اشاره‌ی به ذات باری را تالی جهل او قرار دهند. این معنی صحیح نیست مگر با تاویلات و تمحلات بعیده مثل اینکه گفته شود که

مراد از جهل ذات باری این است که خدا را آن طور که باید و شایسته است، نشناخته است نه آنکه بکلی منکرش شده باشد و لازمه‌ی این معنی آن است که خدا را محدود و محاط فرض کند و باز لازمه‌ی این محدودیت آن است که به او اشاره کند و ناگفته پیدا است که ذوق سلیم چنین لوازم بعیده را مناسب با آن ملزوم نمی‌داند خصوصا با ملاحظه‌ی سایر فقرات که لوازم و توالی هر یک در کمال قرب و مناسبت است. بدین جهت در شرح ابن میثم و منهاج البراعه‌ی خوئی می‌بینیم که این دو شارح بزرگوار بکلی این جمله را ذکر نکرده و شرح نداده‌اند اگر چه در چاپهای جدید شرح ابن میثم این جمله در متن ذکر شده است ولی علتش این است که به واسطه‌ی اشکال حروف معرب و مخارج زیاد آن، بعضی از چاپخانه‌ها متن نهج البلاغه را از روی نسخه‌ی شیخ محمد عبده

[صفحه ۴۳]

چاپ مصر عکس برداری می‌کنند و در نسخ جدید در محل مربوط می‌گذارند. غافل از اینکه با این عمل اعتبار نسخه‌ی ابن میثم از بین می‌رود و این گونه اشتباهات دامن او را هم می‌گیرد. در هر حال در نسخه‌ی شرح خوئی چاپ سابق این جمله در متن هم ذکر نشده است.

۲- حضرت در شماره‌ی ۳۰ کلمات قصار پایه‌های ایمان و کفر را بیان می‌فرماید. در تمام نسخ نهج البلاغه که به نظر نگارنده رسید، حذف و اختلاف عجیبی شده است، زیرا این روایت در اصول کافی به طور کامل نقل شده است و چون مقایسه می‌شود، معلوم می‌گردد که این اشتباه از قلم کاتبان نسخه‌های اصلی نهج البلاغه می‌باشد.

به طوری که در اصول کافی ضبط شده سلیم بن قیس هلالی از حضرت امیرالمومنین (ع) نقل می‌کند حضرتش برای هر یک از ایمان و کفر چهار پایه و برای هر پایه، چهار شعبه و برای هر شعبه، لازمی را بیان کرده است ولی نسخه‌های نهج البلاغه‌ی موجود پایه‌ها و شعبه‌های ایمان را مانند کافی نقل کرده است، اما در قسمت کفر چهار شعبه غلو را که یکی از ستون‌های کفر است، چهار ستون کفر شمرده است. یعنی در کافی می‌گوید: «الکفر علی اربع دعائم: الفسق و الغلو و الشک و الشبهه و الفسق علی اربع شعب علی الجفاء و العمی و الغفله و العتو فمن جفا احتقر الحق» ... تا آنجا که می‌فرماید: «و الغلو علی اربع شعب علی التعمق بالرای و التنازع فیه و الزیغ و الشقاق». [۷۱] ولی در نسخه‌های نهج البلاغه این طور ذکر شده است: «و الکفر علی اربع دعائم: علی التعمق و التنازع و الزیغ و الشقاق». [۷۲].

سپس شعبه‌های شک را مطابق اصول کافی نقل می‌کند ولی به بیان شعبه‌های شبهه نمی‌پردازد.

۳- در کلمات قصار شماره ۱۸۱ آنچه از کتب شارحین امامیه دیده‌ام، عبارت این گونه ضبط شده است:
وا عجا اتکون الخلافه بالصحابه و لا تکون بالصحابه و القرابه؟! و روی له شعر فی هذا المعنی و هو:

[صفحه ۴۴]

فان كنت بالشورى ملكت امورهم

فكيف بهذا و المشيرون غيب

و ان كنت بالقربى حججت خصيمهم

فغيرك اولى بالنبي و اقرب [۷۳].

شارحین خاصه، مخاطب این کلام را ابوبکر یا عثمان دانسته و گفته‌اند که مراد علی (ع) از جمله‌ی «فغيرك اولى بالنبي و اقرب» خود آن حضرت می‌باشد که قرابت نسبی و سببی با پیغمبر اکرم (ص) داشته است و به نحو قیاس، جدل می‌فرماید که اگر به عقیده‌ی شما قرابت با پیغمبر اکرم (ص) موجب خلافت می‌شود (با آنکه چنین نیست و انتخاب خلیفه با خدا است) من از شما اولی و احقم زیرا شما با آن حضرت تنها قرابت سببی دارید و من علاوه بر قرابت سببی، پسر عم آن حضرت هم می‌باشم، ولی در شرح

ابن ابی‌الحدید و شیخ محمد عبده عبارت این گونه نقل شده است: «و اعجابا اتكون الخلفه بالصحابه القرابه و روى له شعر فى هذا المعنى» و سپس آن رباعی را نقل می‌کنند.

شیخ محمد عبده در شرح این عبارت بکلی سکوت کرده است ولی ابن ابی‌الحدید مطلبی را نقل می‌کند که خوانندگان را به اصل کتاب ارجاع می‌دهیم که چون این عبارت مربوط به بحث طویل الذیل خلافت است و در کتب استدلالی فریقین به طور مبسوط و مفصل نقض و ابرام شده است، در اینجا دامنش را بر می‌چینیم.

[صفحه ۴۷]

مطالب مساوی قرآن و نهج البلاغه

حمد و ستایش خداوند

قرآن مجید و نهج البلاغه‌ی شریف، بعد از تسمیه با کلمه‌ی «الحمد لله» آغاز می‌شوند که عین این کلمه بیست و دو مورد در قرآن و سی و یک مورد در نهج البلاغه آورده شده است، به علاوه ترکیب‌های دیگری که مفید این معنی باشد، بیشتر از این مقدار است تا دستوری باشد برای مردم که در ابتدای خطابه‌ی خود، منعم و رازق خویش را ستایش کنند و متذکر عظمت و جلال او در ضمن صفاتی که بعد از این کلمه بیان می‌شود، بشنود، چنانکه علی (ع) می‌فرماید: «الحمد لله الذی جعل الحمد مفتاحا لذكره». [۷۴].

یعنی سپاس سزاوار خداوندی است که سپاسگزاری را کلیدی جهت یادآوری خود قرار داد.

و چون علمای بیان الف و لام کلمه «الحمد لله» را استغراقیه و لام جر را مفید

[صفحه ۴۸]

اختصاص دانسته‌اند، معنی این کلمه این است: «به طور کلی هر گونه ستایش مختص خداوند است».

از بیان شیخ توسی در تفسیر تبیان پیرامون آیات اول سوره انعام، استفاده می‌شود که صفاتی که بعد از کلمه الحمد لله ذکر می‌گردد، علت امر به تحمید بندگان و مانند «دعوی الشیی بیینه و برهان» است. شیخ جلیل بعد از ذکر آیه‌ی «الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور» [۷۵] می‌گوید: «اخبر الله تعالى فی هذه الايه ان المستحق للحمد من خلق السموات و الارض» [۷۶] یعنی خداوند متعال در این آیه خبر می‌دهد که سزاوار ستایش کسی است که آسمانها و زمین را آفریده و تاریکی‌ها و نور را قرار داده است.

و ملا عبدالله - مؤلف حاشیه‌ی معروف در منطق - نیز به این معنی تصریح کرده و آن را از لطایف کلام شمرده است و نیز در علم معانی و بیان خلاصه‌ی این مطلب را به این عبارت بیان می‌کند: «تعلیق الحکم علی الوصف یشعر بعليه ماخذ الاشتقاق». بنابراین می‌توان گفت معنی آیه‌ی «الحمد لله الذی فصلنا علی کثیر من عباده المومنین» [۷۷] این است که چون خداوند ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داد، سزاوار است که او را ستایش کنیم. معنی آیه‌ی شریفه‌ی «الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب» [۷۸] این است که چون خداوند قرآن را بر بنده‌اش محمد (ص) فرود فرستاد، سزاوار ستایش است. همچنین در جمله‌ی نهج البلاغه «الحمد لله الناشر فی الخلق فضله و الباسط فیهم بالجود یده» [۷۹] معنی این است که چون خداوند احسانش را بر مردم پراکنده و همه را مشمول بخشش خود قرار داده است، سزاوار ستایش است.

به طوری که در قرآن و نهج البلاغه تفحص و استقصا نمودیم، حمد و ستایش الهی در شش مورد آورده شده است:

۱. در موقع بیان نعمتی از نعم الهی مانند سه مثال سابق.

۲. هنگام ذکر صفات الهی مانند آیه‌ی که از شیخ توسی در تفسیر تبیان بیان

[صفحه ۴۹]

شد.

۳. زمان تذکر نعمت و احسانی که از جانب خداوند به انسان ارزانی شده است مانند آیهی «الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل» [۸۰].

۴. موقعی که بلا و مصیبتی از انسان دفع شود، مانند:

فاطر: ۳۴: الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن.

سپاس خدایی را سزااست که اندوه را از ما برد.

۵. در اوقات مخصوصی از شبانه‌روز مانند آیهی:

ق: ۳۹: و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب

۶. ستایش در همه اوقات به صورت صنعت تایید مانند:

خطبه‌ی ۴۸: الحمد لله کلما وقب لیل و غسق و الحمد لله کلما لاح نجم و خفق.

سپاس خداوندی را سزا است تا هر زمان که شب فرارسد و تاریکی فراگیر شود و هر گاه که ستاره هویدا و پنهان گردد.

تا صبا می‌رود به بستانها

چون تو سروی ندیده در چمنی

دین پسندیده خدا اسلام است

آل عمران: ۱۹: ان الذین عندالله الاسلام.

همانا دین نزد خدا اسلام است.

آل عمران: ۸۵: و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین.

کسی که غیر از اسلام دینی را بجوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.

[صفحه ۵۰]

مائده: ۳: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را دین شما انتخاب کردم.

خطبه‌ی ۱۸۹: ثم ان هذا الاسلام دین الله الذی اصطفاه لنفسه و اصطنعه علی عینه.

این اسلام، دین خدا است و آن را برای خود برگزیده و به نظر عنایت خویش پرورده است.

خطبه‌ی ۱۶۰: فمن یتبع غیر الاسلام دینا تتحقق شقوته و تنفصم عروته و تعظم کبوته و یکن مابه الی الحزن الطویل و العذاب الویل.

کسی که غیر از اسلام دینی جوید، بدبختی و تیره‌روزیش ثابت می‌گردد و رشته‌ی او گسیخته می‌شود و بر او سخت می‌افتد و

بازگشت او به اندوه بسیار و عذاب دردناک است.

بیان:

دین در لغت به معنی جزاء و پاداش است، مانند آیاتی که کلمه دین در آنها مضاف‌الیه یوم گشته است، چون «مالک یوم الدین»

[۸۱]، به معنی اطاعت و انقیاد است مانند آیهی «ما کان لیاخذ اخواه فی دین الملک» [۸۲] ولی اکنون که می‌گوییم دین، به معنی

قوانین و مقررات خاصی است که از جانب خداوند توسط یکی از پیغمبران برای سعادت بشر نازل گشته است، چنانکه در آیهی

شریفه: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق» [۸۳] در این معنی به کار رفته است.

اما اسلام به معنی دخول در سلامت است زیرا شخص به برکت اسلام، عقاید و حیثیات خود را در دنیا و آخرت در حصار محکم و استوار الهی از گزند و شرور، سالم نگه می‌دارد، یا به معنی تسلیم و انقیاد است و این معنی از آیات بسیاری استیناس [۸۴].

[صفحه ۵۱]

می‌شود مانند:

حج: ۳۴: فالهکم اله واحد فله اسلموا و بشر المحبتین.

خدایان خدای یگانه است، مطیع او شوید و فروتنان را مژده بده.

و به ملاحظه‌ی همین معنی شریعت‌های گذشته را قرآن مجید، اسلام نام نهاده است مانند:

بقره: ۱۳۱ اذ قال له اسلم قال اسلمت لرب العالمین و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون.

زمانی که پروردگار ابراهیم به او گفت: اسلام آور. گفت: به پروردگار جهانیان اسلام آوردم و ابراهیم همین طریقه را به پسران خویش و یعقوب سفارش کرد ای فرزندان من خدا این دین را برای شما برگزید، نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.

پیغمبر اسلام در زمان فترت مبعوث شد

مائده: ۱۹: یا اهل الکتاب قد جائکم رسولنا یبیین لکم علی فتره من الرسل.

ای اهل کتاب فرستاده‌ی ما در دوران فترت پیغمبران، به سوی شما آمد که حق را برای شما روشن کند.

خطبه‌ی ۸۸ و ۱۵۷: ارسله علی حین فتره من الرسل و طول هجعه من الامم.

خداوند پیغمبرش را در زمان فترت رسولان و خواب طولانی امتها فرستاد.

بیان:

«فترت» در لغت به معنی انقطاع و سستی در کار است و در آیه‌ی شریفه به اتفال جمیع مفسرین مراد انقطاع وحی و فاصله‌ی بی‌ست که بین آمدن پیغمبران حاصل می‌شود و در اینجا مقصود فاصله‌ی بی‌ست که بین حضرت عیسی و پیغمبر خاتم (ص) رخ داد که حدود ۶۰۰ سال بوده است و ذکر این مطلب در آیه برای امتنان و اتمام حجت خداوند

[صفحه ۵۲]

بر بندگان است تا نگویند چرا بعد از این مدت طولانی برای ما راهنما و پیغمبری نفرستادی. چنانکه این معنی از ذیل آیه شریفه و خطبه‌ی مبارکه نیز ظاهر می‌گردد.

قرآن را با ترتیل قرائت کنید

در سوره مزمل خداوند متعال بعد از آنکه به پیغمبر اکرمش امر به قیام لیل می‌کند، می‌فرماید:

مزمل: ۴: و رتل القرآن ترتیلا.

و قرآن را با ترتیل بخوان.

علی (ع) در خطبه‌ی «همام» که صفات متقین را ذکر می‌کند، می‌فرماید:

خطبه‌ی ۱۸۴: اما اللیل فصافون اقدامهم تالین لاجزاء القرآن یرتلونه ترتیلا.

چون شب شود برای نماز بر پا می‌ایستند، آیات قرآن را با ترتیل می‌خوانند.

بیان:

«ترتیل» را مفسرین شمرده شمرده و بدون شتاب خواندن، معنی می‌کنند به طوری که کلمات و حروف از یکدیگر جدا و متمایز باشد. ولی با تایید روایات دیگر می‌توان گفت که مقصود از «ترتیل» خواندن با اندیشه و تأمل است که در صورت عجله و تند خواندن میسر نمی‌شود.

خلقت انسان بیهوده نیست

مومنون: ۱۱۵: افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون؟ مگر پنداشتید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما بازگشت نمی‌کنید؟
خطبه‌ی ۸۵: فان الله سبحانه لم یخلقکم عبثا و لم یتراکم سدی.
خداوند شما را بیهوده نیافریده و مهمل رها نکرده است.

[صفحه ۵۳]

در قسمت دوم این رساله بیان می‌کنیم که قرآن و نهج البلاغه منظور از خلقت انسان را چه می‌داند.

شکر نعمت نعمت افزون کند

خداوند از قول موسی بن عمران به بنی‌اسرائیل حکایت می‌کند:
ابراهیم: ۷: و اذ تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید.
زمانی که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاسگزاری کنید، افزونتان دهم و اگر ناسپاسی کنید، عذاب من بسیار سخت است.
حکمت ۸۵: اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقله الشکر.
هر گاه نمونه‌ها و اوایل نعمت به شما رسید باقیمانده‌ی آن را به کمی سپاس، دور نسازید.
حکمت ۲۳۶: ان لله فی کل نعمه حقا فمن اذاه زاده منها و من قصر فیه خاطر بزوال نعمته.
همانا خدای را در هر نعمتی حقی است که هر کس آن را به جا آورد، خدا از آن نعمت او را فراوان دهد و هر کس در انجام آن حق، کوتاهی کند در خطر زوال آن نعمت افتد.
علی (ع) در خطبه‌ای که بعد از برگشتن از جنگ صفین قرائت نموده می‌فرماید: خطبه‌ی ۲: احمده استتماما لنعمته.
خدا را برای تمام گرداندن نعمتش، سپاس می‌گزارم.

اندازه‌گیری روزی مخلوق به دست خدا است

نحل: ۷۱: و الله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق.
خدا بعضی از شما را بر بعضی دیگر در روزی برتری داد.
[صفحه ۵۴]

رعد: ۲۶: الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر.
خدا روزی را برای هر که خواهد گشایش دهد یا تنگ گیرد.
و نیز می‌فرماید:

زخرف: ۳۴: نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوه الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات.
ماییم که معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کردیم و بعضی از آنها را بر بعضی دیگر به مرتبت بالا بردیم.

خطبه‌ی ۹۰: و قدر الارزاق فكثرها و قللها و قسمها على الضيق و السعه فعدل فيها. روزی‌ها را اندازه‌گیری کرد و به تنگی و فراخی قسمت کرد و در این قسمت به عدالت رفتار نمود. بیان:

کم و زیاد روزی در مقام تقدیر و تقسیم غیر از مقام ایصال آن به مخلوق است زیرا رتبه‌ی تقدیر، مقدم و رتبه‌ی ایصال [۸۵]، موخر است و از قرآن و نهج البلاغه استفاده می‌شود که این اندازه‌گیری در رتبه‌ی اول می‌باشد و برای رتبه‌ی دوم علت و موجب دیگری لازم است که طلب و سعی و کوشش باشد. پس اگر دو نفر با وجود طلب مساوی، روزی مختلف بدست آوردند، کاشف از این است که در مرحله‌ی تقدیر و تقسیم روزی این دو نفر مختلف بوده است. و اما راجع به علت این اختلاف در رتبه‌ی تقدیر در قرآن بیان شده است: زخرف: ۳۲: لیتخذ بعضهم بعضا سخریا. تا بعضی از آنان بعض دیگر را مسخره خود گرداند.

مقصود این است که چون انسان حوایجی دارد که به تنهایی از عهده‌ی انجام آنها بر نمی‌آید، به کمک روزی بیشتر و ثروت زیادتری که دارد، می‌تواند دیگران را برای انجام آن حوایج مسخر خود کند. در نهج البلاغه علت این اختلاف چنین بیان شده است: [صفحه ۵۵]

خطبه‌ی ۹۰: لیتلی من اراد میسورها و معسورها و لیختبر بذلک الشکر و الصبر من غنیها و فقیرها. تا به آسانی و دشواری روزی هر که را بخواهد، آزمایش نماید و به همین طریق، سپاسگزاری را از ثروتمند و صبر و بردباری را از فقیر و مستمند بیازماید.

خدا هر گناهی را به یک و هر حسنه‌ی را به ده حساب می‌کند

انعام: ۱۶۰: من جاء بالحسنه فله عشر امثالها و من جاء بالسیئه فلا یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون. هر کس کار نیکی را انجام دهد، ده برابر آن اجر دارد و هر کس گناهی را مرتکب شود جز مثل آن سزایش ندهند و ستمشان نکنند.

علی (ع) در نامه‌ی که به پسرش امام حسن (ع) نوشته است بعد از آنکه رحمت و لطف خدای مهربان را شرح می‌دهد، می‌فرماید: نامه ۳۱: و لم یؤتسک من الرحمه بل جعل نزوعک عن الذنب حسنه و حسب سیئتک واحده و حسب حسنتک عشا. ترا از رحمت خود نا امید نکرده، بلکه بازگشت ترا از گناه حسنه‌ی قرار داده و گناه ترا یکی و کار نیکت را ده برابر حساب کرده است.

گناه شرک آمرزیده نمی‌شود

نساء: ۴۸ ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و من یشرک بالله فقد افتری اثما عظیما. محققا خدا نمی‌آمرزد که به او شرک آورند و جز این، هر که را بخواهد می‌بخشد و هر کس به خدا شرک آورد، گناهی بزرگ مرتکب شده است.

علی (ع) در آخر خطبه‌ی که با موعظه و نصیحت شروع می‌شود، ظلم را سه [صفحه ۵۶]

قسمت نموده و راجع به قسم اول که شدیدترین اقسام آن است، می‌فرماید:

خطبه‌ی ۱۷۵: فاما الظلم الذی لا یغفر فالشک باللہ قال اللہ سبحانہ: «ان اللہ لا یغفر ان یشرک به». اما ظلمی که بخشیده نمی‌شود، شرک به خدا است و خدا فرموده است: «محققا خدا نمی‌آمرزد که به او شرک آورند».

ترغیب و تشویق به دعا

غافر: ۶۰: و قال ربکم ادعونی استجب لکم. پروردگارتان گفته است، مرا بخوانید تا اجابتان کنم. بقره: ۱۸۶: و اذا سئلتکم عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعان. و اگر بندگانم درباری من از تو پرسند، من نزدیک هستم و چون صاحب دعا مرا بخواند، دعای او را اجابت می‌کنم. خطبه‌ی ۸۹: و من سئله اعطاه. و هر کس که چیزی از او خواست، عطا فرمود. در نامه‌ی که علی (ع) به پسرش نوشته است، یادآور می‌شود: نامه ۳۱: و اعلم ان الذی بیده خزائن السموات و الارض قد اذن لک فی الدعاء و تکفل لک بالاجابه و امرک ان تساله لیعطیک و تسترحمه لیرحمک. خدایی که خزانه‌های آسمان و زمین به دست اوست به تو اجازه‌ی دعا داده و اجابت آن را برای تو ضامن گشته و به تو فرموده که از او بخواهی تا عطا کند و مهربانی طلبی تا مهربانی کند. حکمت ۴۲۷: و لا لیفتح علی عبد باب الدعاء و یغلق عنه باب الاجابه. نمی‌شود که خدا بر بنده‌ی در دعا را بگشاید و در اجابت را بر او ببندد. [صفحه ۵۷]

نتیجه خوبی و بدی کار انسان به خود او باز می‌گردد

اسراء: ۷: ان احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها. اگر نیکی کنید به خویش نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید برای خودتان است. یونس: ۲۳: یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم. ای مردم سرکشی کردن شما به ضرر خودتان است. و نیز می‌فرماید: زمر: ۴۱: فمن اهتدی فلنفسه و من ضل فانما یضل علیها. هر که هدایت یابد برای خویشتن است و هر که گمراه شود به ضرر خویش گمراه می‌شود. روم: ۴۴: من کفر فعليه کفره و من عمل صالحا فلا نفعه یمهدون. هر که کافر شود، زیان کفرش بر خود اوست و کسانی که عمل شایسته‌ی انجام دهند برای خودشان آماده می‌کنند. در نامه‌ی که علی (ع) به قثم بن عباس بن عبدالمطلب حاکم مکه نوشته‌اند، می‌فرماید: نامه ۳۳: و لن یفوز بالخير الا عامله و لا یجزی جزاء الشر الا فاعله. و هرگز به خیر و نیکی نرسد مگر نیکوکار و هرگز کیفر بدی نبیند مگر بدکردار.

متاع دنیا چیست و ذخیره آخرت کدام است؟

کهف: ۴۶: المال و البنون زینه الحیوه الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا. مال و فرزندان زیور زندگی این دنیا است و کارهای شایسته‌ی ماندنی نزد پروردگارت، از نظر پاداش بهتر و امید آن بیشتر است. [صفحه ۵۸]

خطبه ۲۳: ان المال و البنین حرث الدنیا و العمل الصالح حرث الاخره. همانا مال و فرزندان کشت دنیا و کار شایسته، کشت آخرت است.

کم فروشی نکنید

اسراء: ۳۵: و اوفوا الکیل اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و احسن تاویلا. و چون به وزن کردن پرداختید، پیمانانه را تمام دهید و با ترازوی درست وزن کنید که این بهتر و سرانجام آن نیکوتر است. علی (ع) در نامه‌ی بی که به مالک اشتر نوشته است، تذکر می‌دهد که: نامه ۵۳: ولیکن البیع بیعا سمحا بموازین عدل. داد و ستد باید آسان و به ترازوهای بی کم و زیاد باشد.

انسان بسیاری از چیزها را نمی‌داند

چون از پیغمبر اکرم راجع به «روح» سوال کردند، این آیه نازل شد: اسراء: ۸۵ و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قليلا. از تو درباره‌ی روح می‌پرسند، بگو روح مربوط به پروردگار من است و شما جز اندکی از علم، داده نشده‌اید. در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی امانت می‌فرماید: احزاب: ۷۲: انه کان ظلوما جهولا. همانا انسان ستم‌پیشه و بسیار نادان است. علی (ع) در نامه‌ی بی به امام حسن (ع) بعد از آنکه راجع به مبدا و معاد و امتحان خدا سفارش کرده‌اند، می‌فرماید: نامه ۳۱: فان اشکل علیک شیء من ذلک فاحمله علی جهالتک به فانک اول ما خلقت جاهلا ثم علمت و ما اکثر ما تجهل من الامور و یتحیر فیه رایک و یضل فیه [صفحه ۵۹]

بصرک ثم تبصره بعد ذلک.

پس اگر چیزی از این مطالب بر تو مشکل شد، آن را بر نادانی خود حمل کن زیرا تو در ابتدای آفرینش نادان بودی و سپس دانش آموختی و چه بسیار است آنچه را که نمی‌دانستی و اندیشه‌ات در آن سرگردان و بینایت، گمراه بود و سپس بینا گشتی.

خداوند برای بعضی دنیا و آخرت را جمع می‌کند

قرآن مجید بعد از آنکه گفتار سربازان غزوه‌ی احد را نقل می‌کند که آنها دعا می‌کردند خدایا قدمهای ما را استوار کن و بر گروه کافران پیروزمان ساز، می‌فرماید:

آل عمران: ۱۴۸: فاتاهم الله ثواب الدنيا و حسن ثواب الاخره.

خدا پاداش دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنها داد.

نساء: ۱۳۴: من كان يريد ثواب الدنيا فعند الله ثواب الدنيا و الاخره و كان الله سميعا بصيرا.

هر کس پاداش دنیا را می‌خواهد پس پاداش دنیا و آخرت نزد خداست و خدا شنوا و بینا است.

خطبه ۲۳: ان المال و البنین حرث الدنيا و العمل الصالح حرث الاخره و قد يجمعها الله لاقوام.

مال و فرزندان متاع دنیا و کار شایسته، متاع آخرت است و گاهی خداوند هر دو را برای گروهی جمع می‌کند.

علی (ع) در نامه‌یی به محمد بن ابی‌بکر چنین می‌نویسد:

نامه ۲۷: و اعلموا- عبادالله- ان المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا و اجل الاخره ... سكنوا الدنيا بافضل ما سكنت و اكلوها بافضل ما اكلت

فحظوا من الدنيا بما حظي به المترفون و اخذوا منها ما اخذه الجبابره المتكبرون ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ و المتجر الرابع ... و تيقنوا

انهم جيران الله غدا في اخرتهم لا ترد لهم دعوه و لا ينقص لهم نصيب من لذه.

[صفحه ۶۰]

ای بندگان خدا، بدانید پرهیزگاران دنیا و آخرت را به دست آوردند ... در دنیا در بهترین منزل جا گرفتند و نیکوترین خوردنی را

خوردند پس از دنیا بهره‌یی بردند که مردم خوش گذران بردند و کامی گرفتند که گردنکشان گرفتند: سپس از دنیا رفتند با

توشه‌یی که به مقصد می‌رساند و تجارتی که سود دارد ... یقین دارند که فردا در آخرت در جوار خدا هستند، درخواستشان رد

نشود و بهره‌شان از لذت کم نشود.

و نیز در کلمات قصار آن حضرت چنین می‌فرماید:

و دیگر کسی است که در دنیا برای آخرت کار می‌کند. برای او آنچه از دنیا مقدر است، بی‌آنکه کار کند، می‌رسد. پس او هر دو

بهره را بدست آورده و هر دو سرا را مالک شده است.

امتحان خداوند از مخلوق مسلم است

عنکبوت: ۲ و ۳: احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا و هم لا يفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم.

مگر این مردم پنداشته‌اند، به صرف اینکه گویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و امتحان نمی‌شوند، در حالی که کسانی را که پیش

از ایشان بودند، امتحان کردیم.

علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید:

خطبه ۱۰۲: ايها الناس ان الله قد اعاذكم من ان يجور عليكم و لميعذكم من ان يبتليكم.

ای مردم ... همانا خدا شما را پناه داده است از اینکه بر شما ستم کند، ولی پناه نداده از اینکه امتحان کند.

فرستادن پیغمبران برای اتمام حجت است

قرآن بعد از اینکه دوازده نفر از پیغمبران را به نام یاد می‌کند، می‌فرماید:

نساء: ۱۶۵: رسلا مبشرين و منذرين لئلا يكون للناس على الله حجه بعد الرسل.

[صفحه ۶۱]

اینها پیغمبرانی بودند نوید آور و بیم‌رسان تا مردم را پس از آمدن این پیغمبران، بر خدا دست آویزی نباشد.

مولی الموحدين نیز در نهج البلاغه می‌فرماید:

خطبه ۱۴۴: بعث رسله بما خصهم به من وحیه و جعلهم حجه له علی خلقه لئلا تجب الحجه لهم یتربک الاعذار الیهم. خداوند پیغمبرانش را با اختصاص وحی، برانگیخت و ایشان را بر مخلوقش، حجت گردانید تا آنها را بر خدا دستاویزی و عذری نباشد.

حسرت در قیامت و تقاضای برگشت به دنیا

قرآن کریم بعد از آنکه به متابعت و پیروی از اوامر خویش دستور می‌دهد و از عذاب ناگهانی برحذر می‌سازد، می‌فرماید:
 زمر: ۵۶-۵۸: ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ان كنت لمن الساخرین ... او تقول حین تری العذاب لو ان لی کره فاکون من المحسنین.
 تا، کسی نگوید دریغا از آنچه من دربارهی خدا کوتاهی کردم و از مسخره‌کنان بودم ... یا هنگامی که عذاب را ببیند بگوید: ای کاش برای من بازگشتی بود تا از نیکوکاران می‌شدم.
 علی (ع) در نامه‌یی به یکی از عمالش می‌نویسد:
 نامه ۴۱: فکانک قد بلغت المدى و دفنت تحت الثری و عرضت علیک اعمالک بالمحل الذی یناری الظالم فیہ بالحسره و یتمنی المضیع فیہ الرجعه.
 به آن ماند که تو به آخرت رسیده‌یی و زیر خاک پنهان گشته‌یی و کردارت به تو نمایانده شده است در جایی که ستمگر به صدای بلند، دریغ می‌گوید و تبهکار آرزوی برگشت به دنیا می‌کند.
 [صفحه ۶۲]

نیکی را به نیکی بهتر تلافی کنید

نساء: ۸۶: و اذا حییتم بتحیه فحیوا باحسن منها او ردوها ان الله کان علی کل شیء حسیباً.
 چون شما را درود گفتند، درودی بهتر از آن بگویید یا همان درود را باز بگویید همانا خدا همه چیز را حسابگر است.
 حکمت ۵۹: اذا حییت بتحیه فحی باحسن منها و اذا اسدیت الیک ید فکافتها بما یربی علیها و الفضل مع ذلک للبادی.
 چون کسی به تو درود فرستد، درودی بهتر از آن فرست و هر گاه دستی سويت دراز شد، آن را به زیادتیر پاداش ده، چرا که فضیلت برای کسی است که ابتدا کرده است.

تا مردم بد نشوند نعمت خدا از آنها بر نمی‌گردد

رعد: ۱۱ ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم.
 و خدا نعمتی را که نزد گروهی هست، تغییر نمی‌دهد تا آنچه را در ضمیرشان هست، تغییر دهند.
 خطبه ۱۷۷: و ایم الله ما کان قوم قط فی غض نعمه من عیش فزال عنهم الا بذنوب اجترحوها.
 سوگند به خدا هرگز قومی در فراخی نعمت و خوشی نبوده‌اند که از ایشان گرفته شده باشد مگر بر اثر گناهایی که مرتکب شده‌اند.

خوف و رجاب با هم پسندیده است

اسراء: ۵۶: اولئک الذین یدعون یتبعون الی ربهم الوسیله الیهم اقرب و یرجون رحمته و یخافون عذابه ...
 [صفحه ۶۳]

قرآن مجید، مردمی را که: «به رحمت خدا امیدوارند و از عذابش بیم دارند» می‌ستاید و هم چنین در ضمن ستایش خانواده‌ی زکریا می‌فرماید:

انبیاء: ۹۰: و یدعوننا رغبا و رهبا.

و ما را با امید و بیم می‌خوانند.

علی (ع) در خطبه‌ی «همام» و ضمن بیان صفات متقین می‌فرماید:

خطبه ۱۸۴: و لولا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفه عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب.

و اگر نبود اجلی که خدا بر ایشان تعیین فرموده از شوق ثواب و بیم عذاب، چشم بر هم زدنی جان در بدنشان قرار نمی‌گرفت.

و نیز در خطبه‌ی بی که در طلب باران بیان نموده‌اند، می‌فرمایند:

خطبه ۱۴۳: اللهم انا خرجنا الیک ... راغبین فی رحمتک و راجین فضل نعمتک و خائفین من عذابک و ندمتک.

رو به سوی تو آورده‌ایم در حالی که خواهان رحمت و امیدوار به زیادی نعمت و بیمناک از خشمت می‌باشیم.

در تنگدستی صدقه دهید

طلاق: ۷: و من قدر علیه رزقه فلینفق مما اتاه الله لا یکلف الله نفسا الا ما اتاها سیجعل الله بعد عسر یسرا.

و هر که روزی او تنگ باشد، باید از آنچه خدا به او داده است انفاق کند. خدا، هیچکس را بیش از آنچه به او داده، مکلف نمی‌کند. خدا از پس سختی آسانی قرار می‌دهد.

حکمت ۱۳۲: استنزولوا الرزق بالصدقه و من ایقن بالخلف جاد بالعطیه.

روزی را به وسیله صدقه طلب کنید و کسی که به گرفتن عوض باور داشته باشد به بخشش جوانمردی کند.

[صفحه ۶۴]

حکمت ۲۵۰: اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقه.

چون تنگدست گشتید به وسیله صدقه دادن با خدا معامله کنید.

هر کسی در گرو اعمال خویش است

طور: ۲۱: کل امریء بما کسب رهین.

هر کسی در گرو کاری است که انجام داده است.

خطبه ۲۳۲: فانکم مرتهنون بما اسلفتم و مدینون بما قدمتم.

شما در گرو آنچه پیش فرستاده‌اید، می‌باشید و به خاطر آنها مجازات می‌شوید.

بیان:

شیخ توسی در بیان آیه‌ی فوق می‌فرماید: «با هر انسانی طبق آنچه عملش استحقاق دارد، معامله می‌شود، اگر طاعت انجام داده

است، پاداش می‌بیند و اگر گناه کرده، مجازات می‌شود و هیچکس به گناه دیگری مواخذه نمی‌شود و همچنان که گروگان نزد

مرتهد [۸۶] حبس می‌شود تا آنچه لازم است، راهن [۸۷] بپردازد و سپس گروگان آزاد می‌شود، انسان هم در مقابل اعمالش

محبوس است تا زمانی که معلوم شود آن اعمال را طوری که لازم بوده، انجام داده است آن گاه خلاص می‌شود و گرنه گرفتار

می‌گردد.» [۸۸].

نعمتهای خدا از اندازه خارج است

خداوند پس از آنکه مقداری از نعمتهای خویش را از قبیل خلقت زمین و آسمان و باران و دریا و میوه‌ها تذکر می‌دهد، می‌فرماید:
[صفحه ۶۵]

ابراهیم: ۳۴: و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها.
و اگر بخواهید نعمت خدا را بشمارید، نمی‌توانید آن را شماره کنید.
و نیز در سوره‌ی نحل (آیه‌ی ۱۸) نعمتهای بیشتری را متذکر می‌شود و سپس همین جمله را تکرار می‌کند.
در ابتدای نهج‌البلاغه مذکور است:
خطبه ۱: و لا یحصی نعماء العادون.
و شماره کنندگان، نعمتهای او را شماره نتوانند کرد.

خداوند بر انسان سختگیری نکرده است

قرآن مجید بعد از آنکه راجع به معاف بودن مریض و مسافر از گرفتن روزه دستور داده می‌فرماید:
بقره: ۱۸۵: یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر.
خدا برای شما آسانی می‌خواهد و مشقت و سختی نمی‌خواهد.
حج: ۷۸: و ما جعل علیکم فی الدین من حرج.
خدا برای شما سختی و مشقتی در دین قرار نداده است.
علی (ع) در هنگام مراجعت از جنگ صفین ضمن جوابی که به مرد شامی داده است، می‌فرماید:
حکمت ۷۵: ان الله سبحانه ... کلف یسیرا و لم یکلف عسیرا.
خداوند به کار آسان تکلیف کرده و به کار دشوار دستور نداده است.

تنها خردمندان پند می‌پذیرند

خداوند در ذیل بسیاری از آیاتی که نعمتهای خود را شرح می‌دهد، می‌فرماید:
رعد: ۴: ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون.
[صفحه ۶۶]

همانا در آنچه ذکر شد، نشانه‌ها و عبرتهایی برای گروه خردمندان است.
در سوره‌ی روم بعد از آنکه برای کسانی که برای خدا شریک قرار می‌دهند، مثالی می‌زند، می‌فرماید:
روم: ۲۸: کذلک نفصل الایات لقوم یعقلون.
این آیه‌ها را برای گروهی که خرد دارند، شرح می‌دهیم.
علی (ع) در خطبه‌ی که مزایای اسلام را شرح می‌دهد، می‌فرماید:
خطبه ۱۰۵: فجعله (الاسلام ...) فهما لمن عقل و لبا لمن تدبر.
دین اسلام باعث فهم است، برای کسی که خرد خود را به کار اندازد و موجب عقل و خرد است، برای کسی که تفکر و اندیشه نماید.

و بعد از آن راجع به مردن می‌فرماید:
خطبه ۲۳۰: فکفی واعظا بموتی.
و مرگ برای پند دادن خردمند، کافی است.

مرگ می‌رسد و انسان در غفلت است

انبیاء: ۱: اقرب للناس حسابهم و هم فی غفله معرضون.
وقت حساب دادن مردم نزدیک شد و آنها در حالت بی‌خبری روی گردانند.
علی (ع) بعد از آنکه بندگان خدا را از فریب شیطان و انجام گناه به امید توبه بر حذر می‌دارد، می‌فرماید:
خطبه ۶۳: و الشیطان موکل به ... حتی تهجم منیته علیه اغفل ما یکون عنها.
تا اینکه ناگاه مرگ بر او حمله کند در حالتی که از آن بسیار غافل باشد.

فرار از جهاد سودی ندارد

قرآن مجید درباره کسانی که نسبت به رفتن به جنگ بهانه‌جویی کرده و
[صفحه ۶۷]

می‌خواستند فرار کنند، می‌فرماید:

احزاب: ۱۶ و ۱۷: قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او القتل و اذا لا تمتعون الا قليلا قل من ذا الذی یعصمکم من الله ان اراد بکم سوءا او اراد بکم رحمه ...

بگو اگر از مردن یا کشته شدن فرار کنید، فرار کردن سودتان ندهد و در این صورت جز مدت کمی برخوردار نخواهید شد. بگو
کیست که شما را در برابر خدا، اگر محتتی و یا رحمتی برایتان بخواهد، نگه می‌دارد؟

علی (ع) ضمن کلامی که اصحابش را به جهاد ترغیب می‌کند، می‌فرماید:

خطبه ۱۲۴: و ایم الله لئن فررتم من سیف العاجله لا تسلما من سیف الاخره ... ان فی الفرار موجه الله و الذل اللالزم و العار الباقی و
ان الفار لغیر مزید فی عمره و لا محجوز بینه و بین یومه.

سوگند به خدا اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت به سلامت نمی‌مانید ... همانا فرار از جنگ سبب خشم خدا و ذلت و
بیچارگی و ننگ همیشگی است و به عمر فرار کننده افزوده نمی‌شود و فرار مانع از مرگش نمی‌گردد.

در خرج کردن میانه‌روی کنید

قرآن کریم ضمن بیان صفات بندگان حقیقی خدا می‌فرماید:

فرقان: ۶۷: والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما.

و کسانی هستند که چون خرج کنند، اسراف نکنند و بخل نورزند و میان این دو معتدل باشند.

حکمت ۳۲: کن سمحا و لا تکن مبذرا و کن مقذرا و لا تکن مقترا.

بخشنده باش ولی نه به حد اسراف و میانه‌رو باش و سخت گیر مباش.

[صفحه ۶۸]

رفتار و گفتار انسان بر ضمیرش گواهی می‌دهد

قرآن مجید درباره منافقین که خلاف آنچه در دل داشتند به زبان می‌آوردند، خطاب به پیغمبر اکرم می‌فرماید: محمد: ۳۰: فلعرفتهم بسیماهم و لتعرفنهم فی لحن القول. آنها را به وجناتشان شناختی و آهنگ گفتارشان می‌توانی بشناسی. حکمت ۲۵: ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه. کسی چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر آنکه در سخنان بی‌اندیشه و پرده‌های رخسارش هویدا می‌گردد.

در راه خدا از سرزنش باک نداشته باش

قرآن حکیم در ستایش قومی می‌فرماید: مائده: ۵۴: فسوف یاتی الله بقوم ... یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومه لائم. در راه خدا کارزار کنند و از ملامت ملامتگران نهراسند. علی (ع) به پسر ارجمندش امام حسن (ع) می‌نویسد: نامه ۳۱: و جاهد فی الله حق جهاده و لا تاخذک فی الله لومه لائم. در راه خدا جهاد کن، جهادی که شایسته‌ی اوست و در راه خدا از سرزنش ملامتگر باک نداشته باش.

منت گذاشتن احسان را باطل می‌کند

بقره: ۲۶۴: یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی. شما که ایمان دارید صدقه‌های خویش را با منت و اذیت باطل نکنید. در نامه‌ی که علی (ع) به مالک اشتر نوشته، تذکر داده است: [صفحه ۶۹] نامه ۵۳: و ایاک و المن علی رعیتک باحسانک ... فان المن یبطل الاحسان ... بپرهیز از اینکه به احسانی که می‌کنی بر رعیت منت گذاری ... زیرا منت گذاشتن احسان را باطل می‌کند.

دلیل زنده شدن پس از مرگ

قرآن مبین در پاسخ به اشکال فردی که استخوان پوسیده‌ی انسانی را نزد پیغمبر اکرم آورد و گفت که چگونه ممکن است این دوباره زنده شود، می‌فرماید: یس: ۷۸ و ۷۹: و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یجیی العظام و هی رمیم؟ قل یحییها الذی انشأها اول مره. برای ما مثلی می‌زند در حالی که خلقت خویش را از یاد برده است: می‌گوید چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند، بگو: همان که دفعه‌ی اول آن را ایجاد کرده است، زنده‌اش می‌کند. حکمت ۱۲۱: و عجبت لمن انکر النشأ الاخری و هو یری النشأ الاولی. و شکفت دارم از کسی که خلقت دیگر را انکار می‌کند و حال آنکه خلقت اول را می‌بیند. بیان:

خداوند در ابتدا انسان را از کتم عدم بوجود می‌آورد و پس از آنکه مدتی زندگی کرد، بدن ظاهریش را معدوم می‌کند و از بین می‌برد. بار دوم طبق قانون معاد جسمانی، او را زنده می‌کند و به ظاهر زندگی اول بر می‌گرداند. اگر انسان خلقت اول خویش را از یاد ببرد و نسبت به آن غافل باشد، زنده شدن پس از مرگ را مستبعد می‌شمرد و بلکه منکر می‌شود و می‌گوید چگونه ممکن است استخوانهای پوسیده و بدن خاک شده انسان زنده شود و به حالت اول بر گردد؟

قرآن مجید، این اشکال را نقل می‌کند و جوابش را که همان تذکر به خلقت اول است، بیان می‌کند. چگونه ممکن است انسان متذکر باشد که قدرتی خارج از تصور

[صفحه ۷۰]

انسان به ایجاد معدوم صرف، تعلق گرفت و انسانی ایجاد کرد و اکنون همان قدرت از ایجاد دوباره‌ی آن عاجز باشد، در صورتی که از بدیهیات اولیه به شمار می‌رود: «چونکه صد آمد نود هم پیش ماست» و خلقت دوباره به مراتب آسانتر از خلقت اول است. البته این سنجش و قیاس نسبت به قدرت محدود مخلوق و ممکن است که خلقت دوم را آسان‌تر نام می‌نهد و گرنه نسبت به قدرت نامحدود و بی‌پایان ذات باری آسان و آسان‌تر معنی ندارد و به ملاحظه‌ی همین سنجش و قیاس است که قرآن مجید در آیه‌ی دیگری کلمه «اهون» به کار برده و فرموده است:

روم: ۲۷: و هو الذی یبدو الخلق ثم یعیده و هو اهوون علیه...

اوست که مخلوق را ایجاد کرده و سپس آن را بر می‌گرداند و برگردانیدن برای او آسانتر است.

اگر خدا دست انسان را نگیرد به گناه می‌گراید

قرآن حکیم از قول حضرت یوسف (ع) نقل می‌کند:

یوسف: ۵۳: ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی.

همانا ضمیر انسانی پیوسته به گناه فرمان می‌دهد مگر آن که پروردگارم رحم کند.

علی (ع) نیز به نمایندگی خویش - مالک اشتر - طی نامه‌ی امر می‌فرماید:

نامه ۵۳: و امره ان یکسر نفسه عند الشهوات و یزعمها عند الجمعات فان النفس اماره بالسوء الا ما رحم الله.

هنگام شهوات، نفس خود را فرو نشان و هنگام سرکشی‌ها بازش دار زیرا نفس به گناه فرمان می‌دهد مگر آن را که خدا رحم کند.

اولین سفارش پدر به پسر نهی از شرک است

قرآن عظیم، وصایای حضرت لقمان را به پسرش یاد آور شده، می‌فرماید:

لقمان: ۱۲: و اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم.

[صفحه ۷۱]

و آن دم که لقمان به پسر خویش که پندش می‌داد، گفت: پسرکم به خدا شرک نیاور که شرک ستمی بزرگ است.

علی (ع) هنگامی که از ضربت شمشیر ابن ملجم ملعون در بستر خوابیده بود و اندکی بعد بدرود حیات گفت، به فرزندانش املا فرمود:

نامه ۲۳: وصیتی لکم ان لا تشرکوا بالله شیئا.

سفارش من به شما این است که چیزی را شریک خدا نسازید.

و نیز در خطابه‌ی که در همان حال احتضار بیان می‌نمود، فرموده است:

خطبه ۱۴۹: اما وصیتی فالله لا تشرکوا به شیئا.

اما سفارش من به شما درباره خدا است که چیزی را شریک او قرار ندهید.

[صفحه ۷۵]

مطالب مختلف قرآن و نهج البلاغه

یاری خواستن از خداوند

فاتحه الكتاب: ۵: ایاک نعبد و ایاک نستعین.

تنها ترا می پرستیم و تنها از تو یاری می جویم.

بقره: ۴۵: و استعینوا بالصبر و الصلوه.

بوسیله بردباری و نماز کمک طلبید.

اعراف: ۱۲۸: قال موسی لقومه استعینوا بالله.

موسی به قوم خود گفت از خدا یاری جوید.

خطبه ۲: و استعینه فاقه الی کفایته.

از او یاری می جویم، برای احتیاجی که به بی نیاز گردانیدنش دارم.

[صفحه ۷۶]

خطبه ۱۵۱: و استعینه علی مداحر الشیطان و مزاجره و الاعتصام من حبائله و مخاتله.

از خدا برای دور ساختن شیطان و بازداشتن او و برای محفوظ ماندن از دامها و فریبهای او یاری می خواهم.

خطبه ۲۳۲: و استعینه علی وظائف حقوقه.

و از او برای ادای حقوقش یاری می جویم.

خطبه ۲۳۳: اوصیکم عبادالله بتقوی الله... و ان تستعینوا علیها بالله و تستعینوا بها علی الله.

شما را سفارش می کنم ای بندگان خدا برای تقوی کمک خواهید و از تقوی برای معرفت او یاری جوید.

بیان:

از آیات و عبارات مذکور و نیز موارد بسیار دیگری که ذکر نشد، بدست می آید که برای جلب هر نفعی و دفع هر زیانی باید از

خدا یاری جست و محتاج به توضیح نیست تنها جمله‌ی آخر که از نهج البلاغه ذکر شد، ظاهرش موهم دور مصرح و توقف شیء بر

نفس است، زیرا تا، کسی خدا را نشناسد، از او بر تقوی یاری نمی طلبد و تا تقوی نداشته باشد، مستعد طلب معرفت خدا نمی شود.

به عبارت دیگر در این سخن، معرفت حق متوقف بر تقوی و تقوی متوقف بر معرفت و طلب از خدا قرار داده شده که این محال و

غیر ممکن است. ولی جواب این است که: درجات معرفت الهی متفاوت است و درجه‌ی نازل‌ه‌ی آن است که متوقف علیه یاری

خواستن از تقوی است و این درجه ممکن است از راه دیگری غیر از تقوی حاصل شود و اما معرفت متوقف بر تقوی و مسبب از

آن، آن است که از برکت تقوی حاصل می شود و هر چند تقوی بیشتر باشد، معرفت بیشتر حاصل می شود، پس متوقف علیه از نظر

درجات و مراتب، مختلف است و اشکال دور، وارد نمی آید، نظیر توقف تشنگی و میل به آشامیدن آب شور.

[صفحه ۷۷]

وحدانیت خدا

اخلاص: ۱: قل هو الله احد.

بگو او خدای یگانه است.

خطبه ۱۵۲: الاحد لا بتاویل عدد.

خدا یکی است بدون برگشت به عدد.

خطبه ۲۲۸: ما وحده من کیفه.

کسی که کیفیت برای خداوند ثابت کند، خدا را یکتا نشناخته است.

حکمت ۴۶۲: و التوحید ان لا تتوهمه.

یکتا دانستن خدا این است که او را به وهم و اندیشه در نیاوریم.

خطبه ۶۴: کل مسمی بالوحده غیر قلیل.

هر نامیده شده به «یکی» غیر از خدا، کم است.

بیان:

کلمه «واحد» در چند معنی به کار می‌رود:

۱- واحدی که مبدا کثرت است و کم متصل و منفصل را به وسیله‌ی آن تقسیم می‌کنند و خلاصه آن یک که بعدش دو، سه و چهار شمرده می‌شود که خداوند واحد به این معنی نیست زیرا اولاً: خدا یکی است ثانی و ثالث ندارد: ثانیاً: از اوصاف این معنی قلت و کمی است یعنی دو و سه و چهار بیشتر از آن است و خداوند موصوف به قلت نمی‌شود زیرا تمام اوصاف کمالیه در ذات باری به نحو اتم و اکمل موجود است. علی‌علیه‌السلام در عبارت اول و پنجم مذکور به این معنی اشاره فرموده و چنین وحدتی را از خداوند نفی نموده است.

۲- وحدت نوعیه و جنسیه که آن وحدت مبهمه‌یی است که انواع و اجناس

[صفحه ۷۸]

ممکنات را به آن موصوف می‌رسانند و می‌گویند ابها در جنس، اشد از ابهام در نوع است و می‌گویند انسان یک نوعی است و غنم نوع دیگر و حیوان یک جنس است و جوهر جنس دیگر.

۳- وحدت به نوع و وحدت به جنس، چنان که می‌گوییم زید یکی از افراد انسان و انسان یکی از انواع حیوان است و واضح است که خداوند متعال نه جنس است و نه فصل تا واحد به معنی دوم باشد و نه مندرج تحت نوع و جنسی تا واحد به معنی سوم باشد زیرا تمام این معانی از خصایص ممکنات است.

۴- وحدت اعتباریه‌یی است که برای شیء ذات، اجزایی فرض شود و سلب این معنی از ذات باری در کمال وضوح است.

علی‌علیه‌السلام در حدیث دیگری که در روز جنگ جمل به اعرابی سایل از معنی توحید القا نموده، فرموده است: «واحد بودن خداوند چهار معنی دارد که دو معنی از آنها درباره‌ی خداوند روا نیست و دو معنی دیگر روا و صحیح است. اما آن دو معنی که درباره‌ی خدا روا نیست، اول: واحدی است که از باب اعداد باشد، این معنی نسبت به خدا روا نیست زیرا چیزی که ثانی ندارد، در باب اعداد داخل نمی‌شود. نمی‌بینی که خداوند کسی را که او را ثالث ثلاثه گفته، کافر دانسته است (اشاره به عقیده نصاری است نسبت به الوهیت حضرت مسیح و به موضوع حلول)، معنی دوم آن است که مردم، واحد می‌گویند و مرادشان نوع و جنس است. این معنی هم درباره‌ی خداوند روا نیست زیرا که لازمه‌ی این معنی تشبیه نمودن خالق به مخلوق است و خداوند متعال از تشبیه منزّه است.

و اما آن دو معنی واحد که درباره‌ی خداوند صحیح است: اول این است که در اشیاء، شبیه و مانند‌ی برای او پیدا نمی‌شود. دوم

اینکه نه در مرتبه‌ی وجود و نه در مرتبه‌ی عقل و وهم، قابل تقسیم نیست.» [۸۹].

در عبارت سومی که از نهج البلاغه ذکر شد «و التوحید ان لا تتوهمه» به معنی چهارم این روایت اشاره می‌فرماید و اما درباره‌ی جمله «ما وحده من کیفه» می‌گوییم اگر برای خداوند کیفیتی ثبت شود اعم از کیفیات محسوسه یا استعدادیه یا نفسانیه یا کیفیات مختصه‌ی به کمیات تمام اینها عوارضی باشند که از محل و موضوع مستغنی نیستند و این [صفحه ۷۹]

اعراض، نعت و صفاتی برای محل منعوث [۹۰] و موصوف خود می‌باشند و لازمه‌ی اتصاف، اقتران است و لازمه‌ی اقتران، تشبیه که منافی با توحید است: چنانکه در نهج البلاغه می‌فرماید: «فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه.» [۹۱].

رحمت خداوند

در کلمه مبارکه «بسم الله الرحمن الرحیم» خداوند متعال خود را «رحیم» معرفی نموده است. و همچنین در آیات «انه هو التواب الرحیم» - هو البر الرحیم - لروف رحیم - هو العزیز الرحیم - ان الله غفور رحیم. خطبه ۱۷۸: رحیم لا یوصف بالرقه. خداوند، رحیمی است که به نازک دلی موصوف نمی‌شود. بیان:

چون رحیم بودن مخلوق عبارت از رقت قلب و انفعال نفس و امثال آن عبارات است و این معانی از اوصاف ممکن و مرکب می‌باشد که ساحت مقدس ربوبی از آن منزّه و مبرا است، بدین جهت در اطلاق نظیر این صفات بر خداوند متعال، دانشمندان می‌گویند: «خذ الغایات و اترك المبادی» یعنی «نتیجه را ملاحظه کن و مقدمات را رها کن.» مثلا نسبت به رحیم بودن خداوند باید بگوییم فقط نتیجه‌ی رقت قلب که انعام و افضال و عفو و غفران است از صفات آن ذات باری است و ملزوم و مبدا این معانی که رقت قلب و انفعال نفس است، ساحت مقدسش از آنها پاک و منزّه است. و همچنین مراد از غضب خداوند در آیه‌ی شریفه‌ی... «و غضب الله علیه» [۹۲... انتقام و عقوبت است نه هیجان و غلیان نفس. [صفحه ۸۰]

بهشت پاداش ایمان و عمل صالح است

نساء: ۱۲۴: و من یعمل من الصالحات من ذکر او انثی و هو مومن فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون نقیرا. هر کس از مرد و زن کارهای شایسته کند و مومن باشد به بهشت در آید و به قدر رشته‌ی هسته‌ی خرمایی ستم نبیند. اعراف: ۴۳... و نودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون. اهل بهشت را ندا کنند که این بهشت را به پاداش اعمالی که می‌کرده‌اید، به دست آورده‌اید. قرآن مجید از مردمی که نماز را تباه کرده و پیرو هوسها شده‌اند، استثنایی نموده، می‌فرماید: مریم: ۶۰: الا من تاب و امن و عمل صالحا فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون شیئا. مگر آنها که توبه کرده، ایمان آورده، کار شایسته کرده‌اند، آنها به بهشت در آیند و هیچ‌گونه ستم نبینند. نساء: ۱۳... و من یطع الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها... و هر کس خدا و پیغمبر را فرمان برد خدا او را به بهشت‌هایی در آرد که جویها در آن روان است. خطبه‌ی ۱۶۶: الفرائض! الفرائض! ادوها الی الله تودکم الی الجنة.

واجبات را بجا آورید. واجبات را بجا آورید، آنها را برای خدا انجام دهید تا شما را به بهشت رساند. خطبه ۱۶...: الا وان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها و اطعوا ازمتها فاوردتهم الجنة. تقوی مانند شترهای رامی است که صاحبشان بر آنها سوار شده و مهارشان را [صفحه ۸۱]

به دست دارند و ایشان را به بهشت وارد می‌سازند.

خطبه ۲۳۳: فان التقوی فی الیوم الحرز و الجنة و فی غد الطریق الی الجنة.

تقوی در امروز پناه و سپر است و فردا راه بهشت.

نامه ۲۷...: فمن اقرب الی الجنة من عاملها...

چه کسی به بهشت نزدیک‌تر است از کسی که کار بهشت کرده است؟

در وصیتی، آن حضرت بعد از مراجعت از جنگ صفین راجع به ماترک و دارایی خویش چنین فرموده است:

نامه ۲۴: هذا ما امر به عبدالله علی بن ابیطالب امیرالمومنین فی ماله ابتغاء وجه الله لیولجنی به الجنة و یعطینی به الامنه.

این است آنچه که بنده‌ی خدا علی بن ابیطالب پیشوای مومنین نسبت به دارایی خود دستور داده است برای خشنودی خدا و برای اینکه مرا به بهشت در آورد و آسودگی عطا فرماید.

بیان:

در قرآن و نهج البلاغه آیات و عبارات بسیار دیگری نیز به این مضمون وارد شده است که در تمام آنها، بهشت را تنها پاداش عمل صالح، تقوی، ترس از خدا، اطاعت خدا و رسول و امثال این عبارات که همه متضمن یک معنی است، قرار داده است و در هیچ مورد چیز دیگری را مانند انتساب به خاندان پیغمبر اکرم یا وصول به حق یا حضور در مقام جلالی که دست‌ی ادعا می‌کنند، موجب دخول بهشت ندانسته است.

خلقت آدم ابوالبشر

آل عمران: ۶۰: ان مثل عیسی عندالله کمثل ادم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون.

حکایت عیسی نزد خدا چون حکایت آدم است، وی را از خاک آفرید و بدو گفت باش! پس وجود یافت.

[صفحه ۸۲]

همچنین علی علیه‌السلام بعد از آنکه خلقت زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستاره را تشریح می‌کند، می‌فرماید:

خطبه ۱: ثم جمع سبحانه من حزن الارض و سهلها و عذبها و سببها تربه سنهنا بالماء حتی خلصت و لاطها بالبله حتی لزیت فجبل منها صوره ذات احناء و وصول و اعضاء و فضول اجمدها حتی استمسکت و اصلدها حتی صلصت لوقت معدود و اجل معلوم ثم نفخ فیها من روحه فمثلت انسانا ذا اذهان یجیلها و فکر یتصرف بها و جوارح یختمها و ادوات یقلبها و معرفه یفرق بها بین الحق و الباطل و الادواق و المشام و الالوان و الاجناس معجونا بطینه الالوان المختلفه و الاشباه المولفه و الاضداد المتعادیه و الاخلاط المتباینه من الحر و البرد و البله و الجمود و المساء و السرور...

سپس از زمین سنگلاخ و زمین هموار و کشتزار و شوره‌زار پاره‌ی خاکی فراهم آورد و آب بر آن ریخت تا پاکیزه شد و آن را با آب آمیخت تا به هم چسبید، آنگاه از آن خاک آمیخته شکلی را که دارای دست و پا و اعضا و پیوستگی و گسستگی‌ها بود، بیافرید و آن را جمود داد تا از یکدیگر جدا نشود و محکم کرد به حدی که صدا می‌کرد: سپس آن را گذاشت تا زمان معین و مدت معلومی، پس آن گل خشکیده را جان بخشید و انسانی بوجود آمد دارای قوای مدرکه‌یی که آنها را جولان می‌داد و فکری

که با آن در کارها تصرف می‌کرد و اعضایی که خدمتگزارش بود و ابزاری که آنها را به حرکت می‌آورد و دارای معرفتی بود که میان حق و باطل و چشیدنی‌ها و بویدنی‌ها و رنگها و جنسها تمیز می‌داد. سرشت او را از رنگهای گوناگون و مواد موافق و مختلف آمیخت از صفرا و بلغم و خون و سودا و اندوه و خوشحالی...

گمراهی‌های زمان جاهلیت

آل عمران: ۱۶۴: و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین.

همانا این مردم پیش از آمدن پیغمبر در گمراهی آشکاری بودند.

خطبه ۹۴: بعثه و الناس ضلال فی حیره و خابطون فی فتنه قد استهوتهم الالهواء و استزلتهم

[صفحه ۸۳]

الکبریاء و استخفتهم الجاهلیه الجهلاء حیاری فی زلزال من الامر و بلاء من الجهل.

خداوند آن حضرت را مبعوث کرد هنگامی که مردم گمراه و سرگردان بودند و کورکورانه در فتنه و فساد قدم می‌نهادند و خواهشهای نفسانی خرد آنها را ربوده بود و خودبینی آنها را لغزاینده بود و نادانی بسیار ایشان را سبکسر نموده، در کار خویش سرگردان و پریشان بودند.

خطبه ۱۸۷: بعثه حین الاعلم قائم و لا منار ساطع و لا منهج واضح.

خداوند حضرت رسول را مبعوث فرمود هنگامی که نه نشانه‌یی بر پا بود و نه روشنایی، نمایان و نه راه مستقیمی، آشکار.

خطبه ۲۱: ان الله بعث محمدا- صلی الله علیه و اله- نذیرا للعالمین و امینا علی التنزیل و انتم معشر العرب علی شر دین و فی شر دار منیخون بین حجاره خشن و حیات صم تشربون الکدر و تاکلون الجشب و تسفکون دماء کم و تقطعون ارحامکم الاصلنام فیکم منصوبه و الاثام بکم معصوبه.

خداوند حضرت محمد (ص) را برانگیخت تا بیم دهنده‌ی جهانیان و امین قرآن باشد. شما ای گروه تازیان در آن هنگام دارای بدترین کیش و بدترین منزل بودید. میان سنگلاخ خشن و مارهای کر سکونت داشتید، آب لجن می‌نوشیدید و غذای خشن می‌خوردید و خون یکدیگر را می‌ریختید و از خویشاوندی بریده بودید. بت‌ها میان شما بر پا و گناهان به شما پیچیده بود.

بهشت و نعمت‌هایش همیشگی است

نساء: ۵۷ و ۱۲۲: و الذین امنوا و عملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداء...

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به بهشتهایی واردشان خواهیم ساخت که از زیر آنها جویها روان است و همیشه در آنجا می‌باشند...

[صفحه ۸۴]

خطبه ۱۰۸: فاما اهل الطاعه فاثابهم بجواره و خلدهم فی داره حیث لا یظعن النزال و لا یتغیر لهم الحال.

اما خداوند، فرمانبرداران را در جوار خویش پاداش می‌دهد و در خانه‌ی خود، ایشان را جاودان نگه می‌دارد، از آنجا خارج نشوند و تغییر حال نیابند.

رعد: ۳۵: مثل الجنة التي وعد المتقون تجیر من تحتها الانهار اكلها دائم و ظلها...

صفت بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده‌اند، این است که از زیر آن جویها روان است میوه و سایه‌ی آن همیشگی است.

خطبه ۸۴: لا یقطع نعیمها و لا یظعن مقیمها و لا یهرم خالدها...

نعمت بهشت قطع نمی‌شود و مقیم در آن کوچ نمی‌کند و جاوید در آن پیر نمی‌شود.

خداوند برای هر چیزی مدتی قرار داده است

انعام: ۲: هو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده...
 اوست که شما را از گل آفرید سپس مدتی مقرر کرد و مدتی نیز به نزد او معین است.
 یونس: ۴۹... لکل امه اجل اذا جاء اجلهم فلا یتساخرون ساعه و لایستقدمون.
 برای هر امتی، مدتی معین است و چون مدتشان به سر رسد نه ساعتی پس آیند و نه جلوتر روند.
 رعد: ۲... و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمی.
 خداوند خورشید و ماه را زیر فرمان گرفت که هر یک در مدتی معنی سیر می‌کنند.
 احقاف: ۳: ما خلفنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی.
 [صفحه ۸۵]

ما آسمانها و زمین را با هر چه میانشان هست، جز به حق و برای مدتی معین نیافریده‌ایم.
 خطبه ۸۲: و جعل لکل شیء قدرا و لکل قدر اجلا و لکل اجل کتابا.
 خداوند برای هر چیز، اندازه‌ی و برای هر اندازه، مدتی و برای هر مدت، نوشته‌ی معین فرموده است.
 بیان:

شیخ توسی در تفسیر آیه‌ی اول از قول شش نفر از مفسرین نقل می‌کند که مدتی که خدا مقرر کرده است، زمانی است که هر انسان در آن زمان زنده می‌شود و مدت معینی که نزد خدا است، مراد زنده شدن در قیامت و بعث و نشور است. سپس می‌گوید ولی آنچه ما می‌گوییم این است که مدت اول زمان زنده شدن و مردن مردم است که بالفعل انجام می‌شود و مدت دیگری که نزد خدا معین است، نسبت به کسانی است که پیش از آن زمان کشته می‌شوند یا به واسطه‌ی قطع رحم و امثال آن عمرشان کوتاه می‌شود.
 و اما راجع به تعمیم و تخصیص متعلق این مدت معین چنانکه ملاحظه می‌شود، نهج البلاغه مدت معین را تعمیم داده و برای هر چیز دانسته است و قرآن مجید تنها برای انسان و کواکب و امتهای تصریح نموده است، ولی ممکن است از آیه ۳ سوره احقاف استفاده‌ی تعمیم کرد زیرا در آن آیه برای آسمان و زمین و آنچه میان این دو هست، مدت معین قرار داده شده است. [۹۳].

دستور داخل شدن در ملک دیگران

نور: ۲۷ و ۲۸: یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون

درجات بهشت مختلف و متفاوت است

انعام: ۱۳۲: و لکل درجات مما عملوا.
 و برای هر یک از مردم در برابر کردارشان در بهشت، درجاتی است.
 خطبه ۸۴: درجات متفاوتات و منازل متفاوتات.
 در بهشت درجاتی است که بر یکدیگر برتری دارد و منزلهایی است که از یکدیگر امتیاز دارد.

مومنین برادر یکدیگرند

حجرات: ۱۰: انما المومنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم.

اهل ایمان برادر یکدیگرند، میان برادران خویش اصلاح کنید.

علی علیه السلام در نهج البلاغه به دستور آیه شریفه عمل نموده و در هر موردی که مرد ناشناسی را مخاطب قرار داده و یا مردی را که نمی‌خواسته است، نام برد، کلمه

[صفحه ۸۷]

«اخ» را دربارهی او به کار برده است، به عبارت دیگر آن حضرت به جای کلمات «دوست، همشهری، رفیق، هموطن» و امثال اینها کلمه «اخ» یا «اخوه» به کار برده است که جمعا ۶۷ مرتبه این کلمه در نهج البلاغه استعمال شده است.

در اینجا به چند مورد آن اشاره می‌شود:

روزی که حضرت از اخبار غیبی که از پیغمبر (ص) استفاده فرموده بود، شکل و لباس قوم مغول و خونریزی آنها را بیان می‌فرمود، مردی از قبیله کلب برخاست و گفت: «خداوند به تو علم غیب عطا فرموده است». حضرت در اول خطاب به او فرمود: خطبه ۱۲۸: یا ابا کلب.

ای برادری که از قبیله کلبی.

مردی از قبیله بنی‌اسد به آن حضرت عرض کرد: «با آنکه شما سزاوار خلافت بودید، چگونه شد که خلافت را از شما گرفتند؟» در اینجا با وجود اینکه این مرد سوال بی‌جایی کرد، چنانکه از تندی جواب حضرت پیداست، مع ذلک آن حضرت در ابتدا فرمود: حکمت ۱۶۱: یا ابا بنی اسد.

ای برادری که از قبیله بنی‌اسدی.

هنگامی که از ابوذر غفاری، پس از مرگش یاد می‌کند، می‌فرماید:

حکمت ۲۸۱: کان لی فیما مضی اخ فی الله.

در گذشته، برادری در راه خدا داشتم.

حکمت ۱۱: اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان...

ناتوان‌ترین مردم کسی است که از بدست آوردن برادران برای خویش ناتوان باشد.

حکمت ۴۷۱: شر الاخوان من تکلف له.

بدترین برادران کسی است که برای او رنج و مشقت بیفتد (دوستی با او سبب آزار بشود).

[صفحه ۸۸]

حکمت ۴۷۲: اذا احتشم المومن اخاه فقد فارقه.

هر گاه مومن برادر خود را به خشم آورد، از او جدا شده است.

پیداست که در تمام این موارد، چنانکه شارحین نهج البلاغه گفته‌اند، مراد از کلمه «اخ» برادر ایمانی و دوست و رفیق است نه برادر تنی و همزاد انسان.

کلمات تند و خشن

قرآن مجید در مواردی که عقاید باطل و سخنان یاهوی مردم لجوج و عنود را نقل می‌کند، گاهی با کلمات تند و خشنی به آنها پاسخ می‌دهد. علی علیه السلام نیز چون از یارانش بهانه‌جویی‌های بی‌مورد مشاهده می‌فرمود یا سخن کفر آمیزی می‌شنید در مقام جواب، کلمات تند و درشتی را مناسب با خطا و گناه آنها ادا می‌نمود.

قرآن مجید از قول حضرت ابراهیم که بت پرستان را مخاطب قرار می‌داد، نقل می‌کند:
انبیاء: ۶۶ و ۶۷: قال افتعدون من دون الله ما لا ینفعکم شیئا و لا یضرکم

نکوهش بخل و امساک

لیل: ۸-۱۰: و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی فسئیرہ للعسری.

اما آنکه بخل بورزد و بی نیازی بجوید و کلمه‌ی نیکو را تکذیب کند، زود باشد
[صفحه ۹۰]

که برای او طریقه‌ی سختی پیش آریم.

محمد: ۳۸...: و من یبخل فانما یبخل عن نفسه و الله الغنی و انتم الفقراء.

هر که بخل کند، درباره خویش بخل می‌کند چرا که خدا بی‌نیاز است و شما محتاجید.

حدید: ۲۴: الذین یبخلون و یامرون الناس بالبخل و من یتول فان الله هو الغنی الحمید.

کسانی که بخل ورزند و مردم را به بخل ورزیدن وادارند و هر که رویگردان شود، خدا بی‌نیاز و ستوده است.

حکمت ۱۲۱: عجبت للبخل یتعجل الفقر الذی منه هرب و یفوته الغنی الذی اياه طلب فیعیش فی الدنیا عس الفقراء و یحاسب فی الاخره حساب الاغنیاء.

شگفت دارم از مرد بخیل زیرا که وی به سوی فقری که از آن گریزان است، می‌شتابد و توانگری و غنایی را که می‌جوید، از دست می‌دهد، پس در دنیا مانند تنگدستان زندگی می‌کند و در آخرت مانند توانگران به حسابش می‌رسند.
بیان:

راجع به زیان و کیفر شخص بخیل، قرآن مجید می‌فرماید: «طریقه‌ی سختی برایش پیش می‌آوریم و او به خود، بخل می‌کند» یعنی زیانش به خود او بر می‌گردد و نهج البلاغه این عقوبات را توضیح می‌دهد که اولاً: بخیل در راه به دست آوردن مال رنج می‌برد و زحمت می‌کشد و چون خرج نمی‌کند و نگه می‌دارد از آن مال بهره‌ی نمی‌برد، ثانیاً: چنین شخصی در دنیا مانند فقرا زندگی می‌کند و در آخرت هم که باید حساب به دست آوردن آنها را پس بدهد، مانند اغنیا به حساب می‌آید. این‌ست طریقه‌ی سخت و این‌ست زیان خود بخیل.

[صفحه ۹۱]

از نعمت زیاد مست و مغرور نشوید

قصص: ۶۴: و کم اهلکنا من قریه بطرت معیشتها...

چه بسیار از آبادی‌ها را هلاک کردیم که رفاه معاش آنها را طاغی و سرکش ساخته بود.

علی علیه‌السلام در آخر خطبه‌ی که اصحابش را به تقوی و تهیه‌ی توشه‌ی آخرت موعظه می‌کند، می‌فرماید:

خطبه ۶۳: نسال الله سبحانه ان یجعلنا و ایاکم ممن لا تبطره نعمه.

از خداوند مسالت می‌نماییم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی او را یاغی نکند.

در پایان نامه‌ی که به قثم بن عباس نوشته است، سفارش می‌کند که:

نامه ۳۳...: و لا تکن عند النعماء بطرا و لا عند الباساء فشلا...

هنگام نعمت و خوشی سرکشی مکن و زمان سختی و گرفتاری سست و دل‌باخته مباش.

اطاعت خدا و رسول

احزاب: ۷۱... من يطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظيما.
 کسی که خدا و رسولش را فرمان برد، به کامیابی بزرگی رسیده است.
 نساء: ۸۵: من يطع الرسول فقد اطاع الله...
 کسی که اطاعت پیغمبر کند، خدا را اطاعت کرده است.
 حکمت ۹۲: ان ولی محمد من اطاع الله و ان بعدت لحمته و ان عدو محمد من عصی الله و ان قربت قرابته.
 دوست محمد (ص) کسی است که خدا را فرمان برد، اگر چه خویشاوندی او با
 [صفحه ۹۲]

آن حضرت دور باشد و دشمن محمد (ص) کسی است که خدا را فرمان نبرد اگر چه خویشاوندی او نزدیک باشد.
 و به حارث همدانی می نویسد:
 نامه ۶۹: و اطع الله فی جمل امورک فان طاعه الله فاضله علی ما سواها.
 و خدا را در همه کارهای اطاعت کن زیرا اطاعت خدا بر همه چیز فزونی دارد.
 خطبه ۱۴۷: فبعث محمدا- صلی الله علیه و آله- بالحق لیخرج عباده من عباده الاوثان الی عبادته و من طاعه الشیطان الی طاعته...
 خداوند، محمد (ص) را بحق مبعوث فرمود تا بندگان را از پرستش بتها باز دارد و به بندگی او رهنمایی نماید و از فرمانبرداری شیطان، باز دارد و به فرمانبرداری او هدایت نماید.

حق و باطل

رعد: ۱۷: انزل من السماء ماء فسالت اودیه بقدرها فاحتمل السیل زبدا رایبا و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیه او متاع زبد مثله
 كذلك یضرب الله الحق و الباطل فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فی الارض کذلک یضرب الله الامثال.
 خداوند از آسمان آبی فرورستاد که در دره‌ها به اندازه‌اش جاری شد و سیل کفی پف کرده بیاورد بعضی چیزها که برای ساختن زیور یا کالا در آتش می‌گدازند کفی مانند آب دارد. خدا حق و باطل را چنین مثل می‌زند که کف به کنار افتاده، نابود می‌شود ولی چیزی که به مردم سود می‌دهد، در زمین باقی می‌ماند. خدا مثلها را چنین می‌زند.
 حکمت ۳۶۸: ان الحق ثقیل مرء و ان الباطل خفیف و بیء.
 حق سنگین است و گوارا و باطل سبک است و وبا آور.
 [صفحه ۹۳]

بیان:

در آیه شریفه، خداوند متعال، باطل را به کف روی آب سیل و روی فلز در کوره مثال می‌زند از این جهت که ظاهرش باد می‌کند و جلوه‌ی دارد اما نه دوامی دارد و نه برای مردم سودمند است و به اندک پفی، خانه‌اش ویران می‌شود و بکلی از بین می‌رود. اما حق مانند آب باران، خالص و بدون کف یا مانند طلا و نقره‌ی ذوب شده، خالص است که با دوام و سودمند می‌باشد، اگر چه مانند کف پف کرده، ظاهر آراسته‌ی ندارد و علی‌السلام نیز همین مطلب را به شکل دیگری بیان فرموده است.

خداوند از داشتن پدر و فرزند منزّه است

اخلاص: ۳: لم یلد و لم یولد.

خداوند نزاده و زاده نشده است.

خطبه ۱۸۱: لم یولد و سبحانه فیکون فی العز مشارکا.

خداوند سبحان زاده نشده است تا در عزت شریک داشته باشد.

چون غالباً در انسان چنین است که اگر فرزند عزت و قدرتی داشته باشد پدرش هم همان عزت و قدرت و بلکه بیشتر از او را دارد.

پس اگر خدا پدر می‌داشت آن پدر در عزت شریک خدا می‌شد.

خطبه ۱۸۱: لم یلد فیکون موروثا هالکا.

و نزییده است تا ارث دهنده و فناپذیر باشد.

توالد و تناسل در انسان برای بقای نوع و تبدیل افراد از پدر به فرزند است و غالباً پدر قبل از پسر می‌میرد و پسر از او ارث می‌برد

پس اگر خداوند، فرزند می‌داشت چنین تالی فاسدی پیدا می‌شد.

خطبه ۲۲۸: لم یلد فیکون مولودا.

[صفحه ۹۴]

خداوند نزییده است تا زاییده شده باشد.

در جنس حیوان به استثنای اصل اول زاییدن با زاییده شدن ملازمه دارد و هر کس فرزند دارد مسلماً پدری هم داشته است بنابراین

اگر خدا را فرزندی باشد لازم است او را پدری هم باشد.

خطبه ۲۲۸: و لم یولد فیصیر محدودا.

و زاییده نشده است تا محدود گردد.

زیرا زاییده شده، حادث است و هر حادثی زمان و مکان معین و محدودی دارد.

تفکر در تاریخ گذشتگان و عبرت گرفتن از آنها

قرآن مجید پس از آنکه داستان مفصل و مشروح حضرت یوسف و پدر و برادرانش را بیان می‌کند و یک جمله هم راجع به

تکذیب انبیا از زبان مردم آن روزگار نقل می‌کند، به این جمله‌ی مبارکه می‌رسد:

یوسف: ۱۱۱: لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب.

در سرگذشت اینان بر خردمندان، عبرت و پند است.

و نیز در سوره حج، اقوام و ملکی را که پیغمبران خویش را تکذیب نمودند و در میان خود ستم کردند و هلاک شدند، ذکر

می‌کند و سپس می‌فرماید:

حج ۴۶: افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها.

چرا در این سرزمین سیر نمی‌کنند تا دل‌های فهمیده و گوش‌های شنوا پیدا کنند.

علی علیه‌السلام در خطبه مفصل قاصعه می‌فرماید:

خطبه ۲۳۴: و احذروا ما نزل بالامم قبلکم من المثلات بسوء الافعال و ذمیم الاعمال فتذکروا فی الخیر و الشر احوالهم و احذروا ان

تکونوا امثالهم فاذا تفکرتم فی تفاوت حالهم فالزموا کل امر لزمتم العزه به حالهم و زاحت الاعداء له عنهم و مدت العافیه فیه بهم و

انقادت النعمه له معهم و وصلت الکرامه علیه حبلمهم

[صفحه ۹۵]

من الاجتناب للفرقه و اللزوم للالفه و التحاض علیها و النواصی بها و اجتنبوا کل امر کسر فقرتهم و او هن متهم من تضاعن القلوب و تشاحن الصدور و تدائر النفوس و تخاذل الایدی...

بترسید از عذابها و سختی‌هایی که در اثر زشتکاریها و بدکرداریها به امتهای پیش از شما رسید و پیش آمدهای آنان را در نیکی و بدی یاد آورید و بر حذر باشید از اینکه مانند آنان باشید و هر گاه در تفاوت دو حالت نیک و بد ایشان اندیشه کردید، اختیار کنید هر کاری را که ایشان به سبب آن ارجمند گشتند و دشمنانشان دور گشت و تندرست ماندند و نعمت و آسایش بدست آوردند و بزرگواری ریسمان ایشان را متصل کرد، مانند دوری نمودن از اختلاف و چسبیدن به الفت و ترغیب و سفارش درباره‌ی آن. دوری کنید از هر کاری که کمر پیشینیان را شکست و قدرتشان را سست نمود مانند دل به کینه‌ی یکدیگر بستن و سینه را از دشمنی هم پر کردن و پشت کردن و پشت به یکدیگر نمودن و یاری نکردن دستها یکدیگر را.

همچنین در نامه‌یی به حارث همدانی می‌نویسد:

نامه ۶۹: و صدق بما سلف من الحق و اعتبر بما مضی من الدنیا ما بقی منها فان بعضها یشبه بعضا و اخرها لا حق باولها. از گذشته آنچه حق بوده است، تصدیق کن و از گذشته‌ی دنیا برای باقیمانده‌ی آن، عبرت گیر زیرا بعضی از آن مانند بعضی دیگر است و آخرش پیوسته به اولش می‌باشد.

علی (ع) در نامه‌یی به پسرش امام حسن (ع) می‌نویسد:

نامه ۳۱: و اعرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من کان قبلک من الاولین و سرفی دیارهم و اثارهم فانظر فیما فعلوا و عما انتقلوا...

سرگذشت پیشینیان را بر دلت عرضه کن و آنچه به آنها رسیده است، به یادش آور و در منازل و آثارش که از آنها باقی مانده، سیر کن، پس بین چه کردند و از چگونه منازلی انتقال یافتند؟ در قسمت دیگر این نامه‌ی شریف، می‌فرماید:

[صفحه ۹۶]

ای بنی، انی - و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی - فقد نظرت به اعمالهم و بکرت فی اخبارهم و سرت فی اثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی اخرهم فعرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره. پسرکم! اگر چه من مانند پیشینیان عمر دراز نکردم ولی در کردار ایشان نگرستم و در سرگذشت آنها فکر نمودم و در آثاری که از آنها باقی مانده است، سیر کردم، چنانکه مانند یکی از آنها شدم بلکه به سبب آنچه از کارهای آنها به من رسیده است، چنان شدم که گویی از اول تا آخر با ایشان زندگی کردم و در نتیجه کارهای خوب و پاکیزه‌ی آنها را از کردار زشت و تیره‌ی ایشان تمیز دادم و سودش را از زیانش شناختم.

در قسمت آخر این رساله می‌فرماید:

استدل علی مالک یکن ما قد کان فان الامور اشباه و لا تکونن ممن لا تنفعه العظه الا اذا بالغت فی ایلامه، فان العاقل یتعظ بالادب و البهائم لا تتعظ الا بالضرب.

از آنچه که می‌بینی و اتفاق افتاده است، به آنچه که ندیده‌ی پی ببر و استدلال کن زیرا امور دنیا مانند یکدیگر است، و از کسانی مباش که موعظه و اندرز سودشان ندهد مگر اینکه آنها را زیاد بیازاری، همانا خردمند، با ادب پند می‌آموزد و چهارپایان جز با کتک پند نمی‌گیرند.

اسراء: ۳۴: و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشدّه.

به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به طریقی که نیکوتر است تا زمانی که به قوت خویش برسد، یعنی بالغ و رشید شوید.

الضحی: ۹: فاما الیتیم فلا تقهر.

بر یتیم پیروزی مجوی.

فجر: ۱۵- ۱۷: فاما الانسان اذا ما ابتلاه ربه فاكرمه و نعمه فيقول ربی اكرمن و اما اذا ما

[صفحه ۹۷]

ابتلاء فقدر عليه رزقه فيقول ربی اهانن كلاب لا تكرمون الیتیم.

و اما آدمی، چون گرفتار گردد و روزی او تنگ شود، گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است. چنین نیست بلکه شما یتیم را محترم نمی دارید.

همچنین در ۲۲ مورد دیگر، قرآن راجع به یتیم توصیه و سفارش کرده است.

علی علیه السلام در نامه خویش به مالک اشتر می نویسد:

نامه ۵۳: و تعهد اهل الیتیم و ذوی الرقه فی السن ممن لا حيله له و لا ینصب للمساله نفسه و ذلك علی الولاه ثقیل و الحق كله ثقیل.

به یتیمان و پیران سالخورده که چاره‌ای ندارند و خود را در معرض سؤال در نمی آورند، رسیدگی کن: اگر چه این مطلب بر

زامداران سنگین و گران است ولی هر مطلب حقی سنگین و گران است.

و نیز در بستر مرض و حالت احتضار که فرزندانش را نصیحت می کرد، فرمود:

نامه ۴۷: الله فی الایتام فلا تغبوا افواهم و لا یضیعوا بحضرتکم.

خدا را به یاد آورید! خدا را به یاد آورید! درباره‌ی یتیمان. برای خوراک آنها نوبت قرار ندهید- گاه سیر و گاه گرسنه‌شان

نگذارید- ایشان در نزد شما ضایع و تباه نشوند.

بیهوده خرج کردن

اسراء: ۲۶ و ۲۷: و لا تبذر تبذیرا ان المبذرين كانوا اخوان الشیاطین و كان الشیطان لربه كفورا.

بیهوده خرج مکن که بیهوده خرج کنندگان، همزادان شیطانند و شیطان نسبت به پروردگار خویش نا سپاس است.

علی علیه السلام در جواب کسانی که از روی اعتراض به وی گفتند: «چرا بیت‌المال را میان مسلمین مساوی تقسیم می کنی و

پیشینیان در اسلام و مردم با شرف را بر دیگران ترجیح نمی دهی؟» می فرماید:

خطبه ۱۲۶: الا و ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و

[صفحه ۹۸]

یضعه فی الاخره و یکرمه فی الناس و یهینه عندالله و لم یضع امره ما له فی غیر حقه و عند غیر اهله الا حرمه الله شکرهم و کان لغير و

دهم فان زلت به النعل یوما فاحتاج الی معونتهم فشر خدین و الام خلیل.

همانا بذل مال در غیر موردش، بیهوده خرج کردن و اسراف است و چنین کاری، بذل دهنده را در دنیا بلند و در آخرت پست

میکند و در نظر مردم محترم و نزد خدا خوار می گرداند و هر کس مالش را بی جا به غیر مستحق داد، خداوند را از سپاسگزاری

ایشان محروم می کند و دوستی آنها برای غیر او می باشد. پس اگر روزی قدمش بلغزد- و برایش گرفتاری پیش آید- و او به یاری

ایشان نیازمند گردد، همان گیرندگان مال، بدترین یار و سرزنش کننده ترین دوست او می باشند.

بیان:

از آیه شریفه استفاده می‌شود که بیهوده خرج کردن، کاری شیطانی است و باعث ناسپاسی خداوند می‌گردد. علی علیه‌السلام نیز که در این خطبه‌ی شریفه به شرح یکی از موارد بیهوده خرج کردن می‌پردازد، شیطانی بودن این عمل را توضیح می‌دهد و معلوم می‌کند که چگونه بیهوده خرج نمودن، موجب ناسپاسی خداوند می‌شود.

سستی را به خود راه ندهید

آل عمران: ۱۳۹: و لا تهنوا و لا تحزنوا و اتمم الاعلون ان کتم مومنین.

سستی را به خود راه ندهید و اندوهگین مباشید و اگر ایمان داشته باشید از دیگران برترید.

خطبه ۲۹: لا یمنع الضیم الذلیل و لا یدرک الحق الا بالجد.

مرد زبون نمی‌تواند از ستم جلوگیری کند و حق جز با تلاش و کوشش بدست نمی‌آید.

حضرت علی (ع) درباره‌ی جدیت پیغمبر اکرم نسبت به تبلیغ و دعوت به حق

[صفحه ۹۹]

می‌فرماید:

خطبه ۱۱۵: فبلغ رسالات ربه غیر و ان و لا مقصر و جاهد فی الله اعداءه غیر واهن و لا معذر.

پس رسالت پروردگارش را، بدون سستی و کوتاهی به انجام رسانید و در راه خدا با دشمنان او جنگید، بدون آنکه ناتوان شود یا

عذر و بهانه‌ی آورد.

بعد از آنکه با آن حضرت برای خلافت بیعت کردند، فرمود:

خطبه ۱۶۷: لا تفعلوا فعله تضعضع قوه و تسقط منه و تورت و هنا و ذله.

کاری نکنید که نیرو و قوت را سست کند و توانایی را ساقط نماید و سستی و خواری به جای گذارد.

حضرت امیر (ع)، هنگامی که مالک بن حارث اشتر را به سپهسالاری لشکری گمارد، به سربازان مالک نسبت به فرمانبرداری از او

چنین می‌نویسد:

نامه ۱۳...: فاسمعاه و اطیعا و اجعلاه درعا و مجنا فانه ممن لا یخاف و هنه و لا سقطته و لا بطوه عما الاسراع الیه احزم و لا اسراعه

الی ما البطء عنه امثل.

سخن مالک را بشنوید و فرمانش را امتثال کنید و او را سپر و زره خود قرار دهید زیرا او از کسانی است که از آنها ترس و سستی و

لغزش سر نمی‌زند، هنگامی که شتاب لازم باشد، کندی نمی‌کند و زمانی که کندی بهتر باشد، شتاب نمی‌نماید.

حضرت در جواب نامه‌ی که برادرش عقیل به آن حضرت نوشته بود و آن حضرت را به گوشه‌نشینی و ترک جنگ دعوت کرده

بود، نوشته است:

نامه ۳۶...: لا یریدنی کثره الناس حولی عزه و لا تفرقهم عنی وحشه و لا تحسبن ابن ابیک- و لو اسلمه الناس- متضرعا متخشعا و لا

مقرا للضیم و اهنا و لا سلس الزمام للقائد و لا وطی الظهر للراکب المقتعد ولکنه کما قال اخو بنی سلیم:

فان تسالینی کیف انت؟ فانی

صبور علی ریب الزمان صلیب

یعز علی ان تیر بی کابه

فیشمت عاد او یساء حبیب

[صفحه ۱۰۰]

انبوهی مردم بر گرد من، بر عزتم نمی‌افزاید و پراکندگی ایشان از من، وحشت و ترسی برایم نمی‌آورد، هر چند مردم پسر پدرت را رها کنند، او را خوار و فروتن گمان مکن زیرا نه سستی می‌کند و زیر بار ستم می‌رود و نه زمام خود را بدست هر کشنده می‌دهد و نه برای سواری هر راکبی پشت می‌دهد، بلکه او آنچه‌انسان است که شاعر گفته: «اگر از من بپرسی چگونه‌یی؟ گویم: من در سختی روزگار شکیبیا و توانایم. بر من دشوار است که اندوهی در من دیده شود تا دشمنی شاد یا دوستی اندوهگین گردد.»

در توبه کردن عجله کنید

نساء: ۱۷ و ۱۸: انما التوبه علی الله للذین یعملون السوء بجهاله ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم و کان الله علیما حکیما و لیست التوبه للذین یعملون السيئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان.

بازگشت به سوی خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی بدی می‌کنند و سپس به زودی توبه می‌نمایند اینان را خدا می‌بخشد همانا خدا دانا و فرزانه است. بازگشت به سوی خدا برای کسانی نیست که گناه می‌کنند و تا چون مرگ یکی از آنها در رسد، می‌گویند اینک توبه می‌کنم.

قرآن مجید از قول فرعون نقل می‌کند:

یونس: ۹۰ و ۹۱: ... حتی اذا ادرکه الغرق قال امننت انه لا اله الا الذی امننت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین الان و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین.

چون غرق شدنش فرارسید، گفت: ایمان آوردم که خدایی جز همان خدا که بنی‌اسرائیل به او ایمان دارند، نیست و من از گردن نهادگانم. خداوند در جوابش می‌فرماید: «حالا دیگر!! تو که از پیش نافرمانی کرده‌یی و از تبه‌کاران بوده‌یی.»

علی علیه‌السلام به طلحه و زبیر چنین می‌نویسد:

نامه ۵۴: و توبا الی الله من قریب.

تا زود است به سوی خدا بازگشت نمایید.

[صفحه ۱۰۱]

به مردی که از حضرت درخواست موعظه نمود، فرمود:

حکمت ۱۴۲: و لا تکن ممن ... عرضت له شهوه اسلف المعصیه و سوف التوبه ...

از کسانی مباش که چون خواهش نفسی به او روی آورد، نافرمانی پیش گیرد و توبه را تاخیر اندازد.

خطبه ۶۳: و الشیطان موکل به یزین له المعصیه لیرکبها و یمینیه التوبه لیسوفها حتی تهجم منیته علیه اغفل ما یکون عنها.

شیطان به انسان گماشته شده است، گناه و نافرمانی خدا را برای او می‌آراید تا مرتکب شود و او را به توبه امیدوار می‌نماید که آن را به تاخیر اندازد، ناگاه مرگ او را در می‌یابد در حالی که از آن بسیار غافل باشد.

خطبه ۲۲۱: فاعلموا و العمل یرفع و التوبه تنفع.

تا عمل بالا می‌رود و توبه سود می‌بخشد، برای آخرت کار کنید.

خطبه ۲۸: افلا تائب من خطیئته قبل منیته.

آیا کسی هست که پیش از فرارسیدن مرگش از گناه توبه کند؟

بیان:

مراد از بالا- رفتن عمل که در جمله ماقبل آخر، ذکر شده، قبول شدن آن است و زمانی که عمل بالا نمی‌رود، همان بعد از مرگ است که عملی نیست تا بالا رود و این سخن از قبیل سالبه‌ی به نفی موضوع است که در لغت تازی بسیار به کار می‌رود مانند: «علی

لا- حب لا- یهدی بمناره- یعنی علی طریق لا- منار فیها حتی یهدی به» و سود نبخشیدن توبه هنگام مرگ است، چنانکه از آیات شریفه استفاده می‌شود و به این معنی در نهج البلاغه جملات بسیار دیگری نیز هست مانند: «و التوبه مسموعه- و انظاره التوبه- و التوبه مبسوطه» [۹۴] که از تمام این جملات استفاده می‌شود، زمانی هم هست که توبه پذیرفته نیست و راهش مسدود است و آن حالت احتضار و زمان فرارسیدن مرگ

[صفحه ۱۰۲]

است. فقط جمله‌ی آخری که از نهج البلاغه ذکر شد، ظاهرش این است که تا فرارسیدن مرگ اگر چه حال احتضار باشد، توبه قبول است.

آنچه اکنون در جواب این اشکال به نظر می‌رسد، این است که این یک جمله تاب مقاومت با نص صریح قرآن و جملات دیگر را ندارد، پس باید گفت مراد به «قبل از مرگ» قبل از حالت احتضار است و فقط حالت احتضار از این مدت استثنا می‌شود.

صله رحم و بخشش به خویشاوندان

بقره: ۸۳: و اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا و ذی القربی و الیتامی و المساکین ...

از پسران اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای یکتا را نپرستند و با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران نیکی کنند.

بقره: ۱۷۷: ... و لکن البر من امن بالله و لایوم الاخر و الملائکه و الکتب و النبین و اتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب ...

آدم خوب کسی است که به خدا و روز جزا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیغمبران ایمان آورد و از مال خویش که آن را دوست دارد به خویشان و یتیمان و تنگ‌دستان و در راه ماندگان و سوال‌کنندگان بدهد.

و همچنین در ۱۷ آیه قرآن راجع به خویشان به کلمه «قربی» و «اقربین» سفارش شده است.

خطبه ۱۴۲: فمن اتاه الله مالا فلیصل به القرابه و لیحسن منه الضیافه ...

پس کسی که خداوند به او ثروتی عطا فرماید، باید با آن مال به خویشانش کمک کند و مهمانی شایسته نماید.

خطبه ۱۰۹: ... و صله الرحم فانها مثره فی المال و منسأه فی الاجل.

صله‌ی رحم موجب زیادی مال و تاخیر مرگ است.

[صفحه ۱۰۳]

یافتن وسیله جهت تقرب به بارگاه خدا

مائده: ۳۵: یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله.

شما که ایمان دارید، از خدا بترسید و در راه او دستاویزی را طلب کنید.

و نیز قرآن مجید، نسبت به کسانی که به دامن غیر خدا دست زده‌اند، می‌گوید:

اسراء: ۵۷: اولئک الذین یدعون یتغون الی ربهم الوسیله ایهم اقرب.

کسانی را که شما می‌خوانید هر کدامشان به پروردگار نزدیکتر است، در راه خدا طلب دستاویز می‌کند.

خطبه ۱۰۹: ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله- سبحانه و تعالی- الایمان به و برسوله و الجهاد فی سبیله فانه ذروه الاسلام و

کلمه الاخلاص فانها الفطره و اقام الصلوه فانها المله و ابتاء الزکوه فانها فریضه واجبه و صوم شهر رمضان فانه جنه من العقاب و حج

البيت و اعتماده فانها ینفیان الفقر و یرحضان الذنب و صله الرحم فانها مثره فی المال و منسأه فی الاجل و صدقه السر فانها تکفر

الخطیئه و صدقه العلانیه فانها تدفع میده السوء و صنائع المعروف فانها تقی مصارع الهوان.

برترین چیزی که تقرب جویندگان در راه خدا دستاویز خود قرار می‌دهند، ایمان به خدا و فرستاده‌ی او و جهاد در راه خدا می‌باشد (تا آنجا که ده چیز را می‌شمارد و آثار و خواص هر یک را بیان می‌کند که به طور اختصار آن ده چیز عبارت است از: ۱- ایمان ۲- جهاد ۳- کلمه اخلاص ۴- نماز ۵- زکوة ۶- روزه ۷- حج ۸- صله رحم ۹- صدقه پنهان و آشکار ۱۰- کارهای نیک).

خدا فریب نمی‌خورد

بقره: ۸ و ۹: و من الناس من يقول المنا بالله و بالیوم الاخر و ما هم بمومنین یخادعون الله و الذین امنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون.

[صفحه ۱۰۴]

بعضی از مردم می‌گویند: ما به خدا و دنیای دیگر ایمان داریم. درحالی که ایمان ندارند و به گمان خودشان، خدا و اهل ایمان را فریب می‌دهند، اما جز خودشان را فریب نمی‌دهند و آنان نمی‌فهمند. علی‌علیه‌السلام درباره کسانی که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند و امید به بهشت و مجاورت خدا دارند، می‌فرماید: خطبه ۱۲۸: هیئات! لا یخدع الله عن جنته و لا تنال مرضاته الا بطاعته. چه دور است این اندیشه‌ی شما! خدا برای رفتن به بهشت فریب نمی‌خورد و خشنودی او جز با فرمانبرداری بدست نمی‌آید.

ریا و خودنمایی

بقره: ۲۶۴ و ۲۶۵: یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی ینفق ماله رثاء الناس و لا یومن بالله و الیوم الاخر فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه و ابل فترکه صلدا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا و الله لا یهدی القوم الکافرین و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من انفسهم کمثل جنه بر بوه اصابها و ابل فانت اکلها ضعفین فان لم یصبها و ابل فطل... شما که ایمان دارید، صدقات خویش را به منت و اذیت باطل مکنید، حکایت کسی که به ریای مردم، مالش را انفاق می‌کند، مانند سنگی خاره است که خاکی روی آن باشد و رگباری بدان برسد و آن را صاف به جای گذارد. ریاکاران نیز از آنچه کرده‌اند، ثمری نمی‌برند و خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند، حکایت آنها که اعمال خود را برای طلب رضای خدا و استوار کردن دل‌های خویش، انفاق می‌کنند، مانند باغی است که بر تپه‌یی باشد و رگباری از باران بدان رسد و دو چندان میوه دهد و اگر رگباری هم نرسد، بارش اندکی نیز بس است.

بقره: ۱۱۲: بلی من اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند ربه.

آری، هر کس به جان فرمانبردار خدا شود و نیکوکار باشد، پاداش او، نزد پروردگارش است.

[صفحه ۱۰۵]

خطبه ۲۳: و اعلموا فی غیر رثاء و لا سمعه فانه من یعمل لغير الله یکله الله لمن عمل له.

عبادت کنید نه به قصد ریا و خودنمایی، زیرا کسی که برای غیر خدا کاری انجام دهد، خداوند پاداش او را به همان کسی که برای او آن کار را انجام داده. وامی‌گذارد.

خطبه ۸۵: و اعلموا ان یسیر الرثاء شرک.

بدانید که اندکی از ریا، شرک است.

حکمت ۲۸۶: اللهم انی اعوذ بک من ان تحسن فی لا معه العیون علا نیتی و تقبح فیما ابطن لک سریرتی محافظا علی رثاء الناس من

نفسی بجمیع ما انت مطلع علیه منی فابدی للناس حسن ظاهری و افضی الیک بسوء عملی تقربا الی عبادک و تباعدا من مرضاتک. خدایا به تو پناه می‌برم از اینکه ظاهرم در نظر مردم نیکو و باطنم نسبت به آنچه پنهان می‌دارم، نزد تو زشت باشد، در حالی که خود را نزد مردم به آنچه تو درباره من آگاهی با خودنمایی حفظ کنم و به مردم خوش ظاهر، جلوه کنم و بدکرداریم را به سوی تو آرام تا در نتیجه به بندگانت نزدیک و از خشنودیهایت دور گردم.

نهی از حسد

نساء: ۳۲: و لا تتمنوا ما فل الله به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن و اسئلوا الله من فضله ان الله کان بکل شیء علیما.

آرزو مکنید چیزی را که به وسیله‌ی آن خدا شما را بر یکدیگر برتری داده است مردان را از آنچه کرده‌اند، بهره‌ای هست و زنان را از آنچه کرده‌اند، بهره‌ای هست. خدا را از کرمش سوال کنید که خدا به همه چیز داناست.

خطبه ۸۵: و لا تحاسدوا فان الحسد یا کل الایمان کما تا کل النار الحطب.

بر یکدیگر حسد نبرید زیرا حسد ایمان را می‌خورد چنانکه آتش هیزم را می‌خورد.

[صفحه ۱۰۶]

حکمت ۳۶۳...: و الحرص و الکبر و الحسد دواع الی التقحم فی الذنوب.

حرص و تکبر و حسد موجب فروافتادن در گناهان است.

خطبه ۲۳۴: و لا تكونوا کالمتکبر علی ابن امه من غیر ما فضل جعله الله فیہ سوی ما الحقت العظمه بنفسه من عداوه الحسد...

و مانند آنکه بر پسر مادرش گردنکشی کرد، نباشید- مقصود قایبل است که از روی حسد برادر خود هابیل را کشت- که بر او تکبر نمود بدون آنکه خداوند در او برتری قرار داده باشد جز آنکه خودبینی ناشی از دشمنی حسد، به او روی آورد.

حکمت ۲۴۸: صحه الجسد من قله الحسد.

درستی تن از کمی رشک بردن است.

حکمت ۲۱۶: العجب لغفله الحساد عن سلامه الاجساد.

شگفتا از غافل ماندن رشک‌بران از سلامتی بدنهایشان.

سخن گفتن نماینده شخصیت انسان است

چون حضرت یوسف را از زندان نزد عزیز مصر آوردند تا با او صحبت کند، قرآن مجید چنین می‌فرماید:

یوسف: ۵۴: فلما کلمه قال انک الیوم لدینا مکین امین.

هنگامی که با یوسف گفتگو کرد، گفت: اکنون تو نزد ما صاحب اختیار و امنیتی.

حکمت ۳۸۴: تکلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه.

سخن گویند تا شناخته شوید، زیرا مرد زیر زبانش پنهان است.

عیبجویی نکنید

حجرات: ۱۱: و لا تلمزوا انفسکم و لا تنازروا بالالقباب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان.

[صفحه ۱۰۷]

از یکدیگر عیب مگویند و به لقب خطاب مکنید که گناه نمودن از پس ایمان نشانه‌ی بدی است.

همزه: ۱: ویل لكل همزه لمزه.

وای بر هر عیبجوی طعنه زن.

خطبه ۱۴۰: و انما ینبغی لاهل العصمه و المصنوع الیهم فی السلامه ان یرحموا اهل الذنوب و المعصیه و یكون الشکر هو الغالب علیهم و الحاجز لهم عنهم فکیف بالغائب الذی غاب اخاه و عیره ببلواه؟! اما ذکر موضع ستر الله علیه من ذنوبه مما هو اعظم من الذنب الذی غابه به؟! و کیف یذمه بذنب قد رکب مثله؟! فان لم یکن رکب ذلك الذنب بعینه فقد عصی الله فیما سواه مما هو اعظم منه و ایم الله لئن لم یکن عصاه فی الکبیر و عصاه فی الصغیر لجراته علی عیب الناس اکبر، یا عبدالله لا تعجل فی عیب احد بذنبه فلعله مغفور له و لا- تامن علی نفسک صغیر معصیه فلعلک معذب علیه فلیکفف من علم منکم عیب غیره لما یعلم من عیب نفسه ولیکن الشکر شاغلا له علی معافاته مما ابتلی به غیره.

برای کسانی که از گناه دوری می‌جویند و از نعمت سلامت از گناه بهره‌مندند، سزاوار است که به گنهکاران و اهل معصیت مهربانی کنند و باید شکرگزاری بر آنها غلبه یابد و ایشان را از یاد گنهکاران باز دارد. چگونه است حال کسی که از برادرش بدگویی می‌کند و به گرفتاریش، سرزنش می‌نماید، آیا به یاد نمی‌آورد که خداوند گناهان او را می‌بخشد و آن گناهان بزرگتر از گناهی بوده است که برادرش را به آن عیبجویی می‌کند؟! چگونه او رابه گناهی سرزنش می‌نماید که خود مانند آن را مرتکب شده است و اگر عین آن گناه را مرتکب نگشته، گناه بزرگتری را انجام داده است؟!!

سوگند به خدا که اگر گناه بزرگ انجام نداده و گناه کوچکی مرتکب شده باشد، هر آیه جرات او بر عیبجویی مردم، گناهی بزرگتر است. ای بنده‌ی خدا، در عیبجویی هیچکس نسبت به گناهی شتاب مکن که شاید او آمرزیده شده باشد و بر خود از گناه کوچک هم ایمن مباش که شاید نسبت به آن معذب شوی. هر کس از شما عیبی از دیگری می‌داند، باید خودداری نماید به جهت [صفحه ۱۰۸]

آنچه از عیب خود می‌داند و باید سپاسگزاری بر اجتناب از گناه او را از گرفتاری دیگران باز دارد.

چگونه باطل با حق اشتباه می‌شود

قرآن مجید درباره‌ی قوم یهود که بعضی از تورات را که متضمن صفات پیغمبر خاتم (ص) بود، قبول نکردند و قسمتهای دیگر آن را پذیرفتند، می‌فرماید:

بقره: ۴۲: و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون.

شما در حالی که می‌دانید، حق را به باطل می‌آمیزید و حق را نماندارید.

آل عمران: ۷۱: یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتبون الحق و انتم تعلمون؟

ای اهل کتاب چرا حق را به باطل می‌آمیزید و حق را در حالی که می‌دانید، نماندارید؟

خطبه ۵۰: فلو ان الباطل خالص من مزاج الحق لم یخف علی المرتدین و لو ان الحق خالص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین و لکن یؤخذ من هذا ضعف و من هذا ضعف فیمزجان فهناکک یستولی الشیطان علی اولیائه و ینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی.

اگر باطل از آمیزش با حق خالص می‌شد، بر جویندگان مخفی نمی‌گشت و اگر حق از آمیزش با باطل خالص می‌شد، زبان ستیزه‌کنندگان از آن بریده می‌گشت، لیکن دسته‌ی بی‌حق گرفته می‌شود و دسته‌ی بی‌باطل، آنگاه شیطان بر دوستان خود تسلط پیدا می‌کند، و کسانی که لطف خدا شامل حالشان است، نجات می‌یابند.

پیرو خواهشهای نفسانی نشوید

نساء: ۱۳۵: یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا...

[صفحه ۱۰۹]

شما که ایمان دارید، با انصاف رفتار کنید و برای خدا گواهی دهید اگر چه به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشان توانگر یا فقیرتان باشد، خدا به رعایت آنها شایسته‌تر است. پیرو هوس مشوید که از عدالت باز می‌مانید.

نازعات: ۴۰: و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنه هی الماوی.

و اما کسی که از موقعیت پروردگار خویش باک داشته باشد و نفس را از هوس بازدارد، بهشت جایگاه اوست.

قرآن کریم، خطاب به رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

قصص: ۵۰: فان لم یتسجیبا لک فاعلم انما یتبعون اهواءهم و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین.

اگر اجابت تو را نکردند، بدان که هوسهای خویش را پیروی می‌کنند. ستمگرتر از آنکه هوس خویش را بدون رهبری خدا، پیروی کند، کیست؟! خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

خطبه ۴۲: ایها الناس ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الامل فاما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخره.

ای مردم! از دو چیز بیشتر از همه بر شما می‌ترسم و آن دو پیروی خواهشهای نفس و آرزوی دراز است، اما پیروی خواهش نفس انسان را از حق باز می‌دارد و آرزوی دراز آخرت را از یاد می‌برد.

حکمت ۲۰۲: کم من عقل اسیر عند هوی امیر.

چه بسیار خردی که اسیر خواهش فرمانروا شده است.

خطبه ۸۶: ان من احب عباده الله الیه عبدا اعانه الله علی نفسه ... قد خلع سراویل الشهوات و تخلی من الهموم الا هما واحدا انفرده به فخرج من صفة العمی و مشارکه اهل الهوی ...

دوست‌ترین بندگان خدا، بنده‌یی است که خدا او را در تسلط بر نفس خویش، کمک کرده است ... جامه‌های شهوات و خواهشهای نفس را از تن بیرون کرده و

[صفحه ۱۱۰]

به جز یک هدف (رضای خدا) از هر مقصودی خالی شده و از کوری و شرکت با هوی پرستان دور گشته است.

پیغمبر و امام پیرو مردم نمی‌شوند

قرآن مجید، خطاب به نبی اکرم (ص)، می‌فرماید:

انعام: ۵۶: قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله قل لا اتباع اهواءکم قد ضللت اذا و ما انا من المهتدین قل انی علی بینه من ربی و کذبتم به ما عندی.

بگو من از پرستیدن آن چیزها که شما به غیر خدا می‌خوانید، ممنوع شده‌ام، بگو من هوسهای شما را پیروی نمی‌کنم و گرنه گمراه می‌شوم و از هدایت شدگان نخواهم بود، بگو من از پروردگارم حجتی باخویش دارم که شما آن را تکذیب کرده‌اید.

چون بعد از جنگ نهروان خوارج به علی علیه السلام گفتند: «چون به تحکیم رضا دادی، کافر شدی، اکنون توبه کن تا ترا اطاعت کنیم»، آن حضرت در جواب ایشان فرمود:

خطبه ۵۷...: ابعدا ایمانی بالله و جهادی مع رسول الله - صلی الله علیه و اله - اشهد علی نفسی بالکفر؟! لقد ضللت اذا و ما انا من المهتدین.

آیا بعد از ایمان آوردن به خدا و جهاد نمودن با همراهی رسولش بر خود به بی دینی گواهی دهم؟ پس در این هنگام گمراه می شوم و از هدایت شدگان نخواهم بود.

آرزوی بدون علم حماقت است

بقره: ۱۱۱: و قالوا لن یدخل الجنة الا من كان هودا او نصاری تلك امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین. گفتند: «هرگز به بهشت داخل نشود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد». این سخن از جمله‌ی آرزوهای آنها است، بگو: اگر راست می گوید دلیلتان را بیاورید.

[صفحه ۱۱۱]

بقره: ۷۸: و منهم امیون لا یعلمون الكتاب الا امانی و ان هم الا یظنون.

بعضی از یهودیان بی سوادند و از تورات جز آرزوهایی به پندار خود، چیزی نمی دانند.

هم چنین قرآن مجید، خطاب به مشرکین، می فرماید:

نساء: ۱۲۳ و ۱۲۴: لیس بامانیکم و لا امانی اهل الكتاب من یمعمل سوء یجز به و لا یجد دون الله ولیا و لا نصیرا و من یمعمل من الصالحات من ذکر او اثنی و هو مومن فاولئک یدخلون الجنة...

جزای اعمال، مطابق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست (که شما بگویید قیامت و عذاب دروغ است و اهل کتاب بگویند غیر از ما کسی داخل بهشت نشود)، هر که گناهی مرتکب شود، بدان سزا داده میشود و غیر از خدا برای او یار و یاور پییدا نمی گردد و هر کس از مرد و زن که مومن باشد و کارهای شایسته کند، داخل بهشت می شود.

نجم: ۲۴ و ۴۰ ۳۹ و ۴۱: ام للانسان ما تمنی فله الاخره و الاولی... و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی.

مگر چنین است که انسان هر چه آرزو کند، به دستش آید؟ دنیا و آخرت از آن خدا است... و انسان جز نتیجه‌ی کوشش خویش بهره‌ی ندارد و حاصل کوشش او بزودی دیده می شود، آنگاه به او پاداش کامل می دهند.

قرآن مجید بعد از بیان این که منافقین از مومنین در قیامت تقاضایی می کنند و نتیجه نمی گیرند، می فرماید:

حدید: ۱۴...: الم نکن معکم قالوا بلی ولکنکم فتنتم انفسکم و تربصتم و ارتبتم و غرتکم الامانی حق جاء امر الله...

مگر ما در دنیا با شما نبودیم؟ (اهل ایمان) می گویند: آری. لیکن شما خویشتن را به فتنه افکندید و منتظر ماندید و شک آوردید و آرزوها فریبتان داد تا فرمان خدا آمد.

علی علیه السلام به پسر ارجمندش امام مجتبی (ع) می نویسد:

[صفحه ۱۱۲]

نامه ۳۱: و ایاک و الاتکال علی المنی فانها بضائع النوکی...

از پشت گرمی به آرزوها بر حذر باش، زیرا آرزوها سرمایه‌ی نابخردان است.

حکمت ۲۶۷...: و الامانی تعمی اعین البصائر...

آرزوها دیده‌های بینایی را کور می‌گرداند.

نهی از مراء و مجادله

مردم زمان پیغمبر، درباره‌ی عده‌ی اصحاب کهف اختلاف نمودند، بعضی تعداد آنها را سه نفر، برخی پنج نفر و دسته‌ی هفت نفر می‌دانستند لذا قرآن مجید، خطاب به پیامبر گرامی (ص) می‌فرماید:

نحل: ۱۲۵...: وجادلهم بالتی هی احسن...

درباره‌ی آنها مجادله مکن مگر مجادله‌ی هویدا و آشکار.

یعنی فقط مجادله به آنچه خدا برای تظاهر ساخته و خبر داده، رواست.

حکمت ۳۵۴: من ضن بعرضه فلیدع المراء.

هر کس نخواهد آبروی خود را از دست بدهد، باید مجادله را رها کند.

تقوا موجب قبولی اعمال است

مائده: ۲۷: واتل علیهم نبا ابی ادم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم يتقبل من الاخر قال لاقتلنک قال انما يتقبل الله من المتقين.

خبر دو پسر آدم را بدرستی بر آنها بخوان، آن هنگام که قربانی پیش آوردند و از یکیشان پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، گفت: ترا خواهم کشت. گفت: خدا فقط از مردم با تقوی می‌پذیرد.

حکمت ۹۱...: لا یقل عمل مع التقوی و یکف یقل ما يتقبل.

... کاری که با تقوی انجام گیرد. اندک نیست، چگونه اندک باشد عملی که پذیرفته می‌شود؟!]

[صفحه ۱۱۳]

استقراض خداوند از بندگانش

بقره: ۲۴۵: من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیره و الله یقبض و یبسط و الیه ترجعون.

کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا خدا وام او را به چند برابر افزون کند؟ خداست که تنگی آرد و گشادگی دهد و به سوی او بازگشت می‌یابد.

خطبه ۱۸۲: و استقرضکم و له خزائن السموات و الارض و هو الغنی الحمید و انما اراد ان یلوکم ایکم احسن عملا.

و خداوند از شما وام می‌طلبد در صورتی که خزانه‌های آسمان و زمین از اوست و او بی‌نیاز و ستوده است و فقط می‌خواهد شما را بیازماید که کدامیک کردارتان نیکوتر است.

بیان:

مراد از وام خواستن خداوند از بندگان، ترغیب کردن به اعمال مستحب و نوافل است و کلمه‌ی قرض در این مورد مجاز است، زیرا که حقیقت قرض در مورد احتیاج مستقرض به کار می‌رود و چون خداوند متعال از هر گونه احتیاجی منزّه و مبری است، بدین

جهت استعمال این کلمه در این مورد خارج از معنی حقیقی خودش می‌باشد.

چون این آیه شریفه نازل شد، یهود گفتند: «خداوند از ما قرض خواسته است، پس ما غنی هستیم و او فقیر است». لذا آیه‌ی شریفه نازل شد:

آل عمران: ۱۸۱: لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير و نحن اغنياء سنكتب ما قالوا و قتلهم الانبياء بغير حق و نقول ذوقوا عذاب الحريق.

خدا گفتار آن کسان را که گفتند خدا فقیر است و ما توانگرانیم، بشنید و ما گفتارشان را با قتل ناحق پیغمبران ثبت می‌کنیم و می‌گوییم عذاب سوزان را بچشید.

[صفحه ۱۱۴]

از گمان و پندار پیروی مکنید

اسراء: ۳۶: و لا تقف ما ليس لك به علم ان السمع و البصير و الفواد كل اولئك كان عنه مسوولا.

چیزی را که به آن یقین نداری، پیروی مکن زیرا که گوش و چشم و دل همه‌ی اینها باز خواست شدنی است.

نجم: ۲۷ و ۲۸: ان الذين لا يؤمنون بالاخره ليسمون الملائكه تسميه الانثى و ما لهم بن من علم ان يعون الا الظن و ان الظن لا يغنى من الحق شيئا.

کسانی که دنیای دیگر را باور ندارند، ملائکه را به نام مادگان می‌نامند و در این باره چیزی ندانند و جز گمان را پیروی نکنند و گمان به هیچ وجه از حق بی‌نیاز نمی‌کند.

نامه ۳۱: ودع القول فيما لا تعرف و الخطاب فيما لم تكلف و امسك عن طريق اذا خفت ضلالته فان الكف عند حيره الضلال خير من ركوب الاهوال.

درباره‌ی چیزی که نمی‌دانی، سخن مگو در آنچه تکلیف نداری، گفتگو مکن و از راهی که ترس گمراهی از آن داشته باشی، خودداری کن، زیرا خودداری در هنگام سرگردانی و گمراهی از انجام کارهای وحشتناک، بهتر است.

آنچه خدا از شما نخواسته دنبالش نروید

حکمت ۱۰۲: ان الله افترض عليكم فرائض فلا تضيعوها وحد لكم حدودا فلا تعتدوها و نهاكم عن اشياء فلا تنتهكوها و سكت لكم عن اشياء و لم يدعها نسيانا فلا تتكلفوها.

خداوند واجباتی را بر شما واجب کرده است، آنها را ضایع نسازید و حدودی برای شما تعیین نموده است، از آنها تجاوز نکنید و شما را از چیزهایی بازداشته است، پرده‌ی حرمت آنها را ندرید و از چیزهایی نسبت به شما

[صفحه ۱۱۵]

خاموشی گزیده است، در بدست آوردن آنها خود را به رنج نیندازید که خدا از روی فراموشی آنها را ترک نکرده است (بلکه خاموشی خدا از آنها، به صلاح شما بوده است).

در نامه‌ی مفصل خویش به فرزند عزیزش امام مجتبی (ع)، چنین می‌نویسد:

نامه ۳۱: و اعلم يا بنى ان احب ما انت اخذ به الی من وصیتی تقوی الله و الاقتصار علی ما فرضه الله علیک و الاخذ بما مضی علیه الاولون من ابائک و الصالحون من اهل بیتک فانهم لم يدعوا ان نظروا لانفسهم كما انت ناظر و فكروا كما انت مفكر ثم ردهم اخر ذلك الی الاخذ بما عرفوا و الامساك عما لم یكفوا.

بدان ای پسرک من! بهترین چیزی که دوست دارم که تو از وصیت من فراگیری، پرهیزکاری است و اکتفا نمودن به آنچه خدا بر تو واجب گردانیده است و پیروی از طریقه‌ی پدران و خویشاوندان نیکویت، زیرا ایشان هم مانند تو درباره‌ی خودشان فکر و نظر نموده‌اند و در آخر به این نتیجه رسیده‌اند که آنچه فهمیدند و شناختند باید بگیرند و از آنچه تکلیف ندارند و به آنها مربوط نیست،

بازایستند.

و نیز در جواب شخصی که به آن حضرت عرض کرد که خدا را برایم توصیف نما، می‌فرماید:

خطبه ۹۰: فانظر ايها السائل فما ذلك القران عليه من صفته فانتم به، و استضي بنور هدايته و ما كلفك الشيطان علمه مما ليس في الكتاب عليك فرضه و لا في سنة النبي - صلى الله عليه و اله - و ائمه الهدى اثره فكل علمه الى الله سبحانه فان ذلك منتهى حق الله عليك و اعلم ان الراسخين في العلم هم الذين اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغيوب، الاقرار بجمله ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما و سمى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا.

بنگر ای سوال کننده! هر صفتی از صفات خدا را که قرآن تو را به آن، رهنمایی کرده است، پیروی نما و از نور هدایت قرآن روشنی بگیر و آن صفاتی را که

[صفحه ۱۱۶]

شیطان ترا به آموختنش واداشته است و در کتاب خدا دانستن آن بر تو واجب نشده و در طریقه‌ی پیغمبر اکرم و ائمه هدی، اثری از آن نیست، دانستن آن را به خدا واگذار، زیرا نهایت درجه‌ی حق خدا بر تو، همین است. و بدان که «راسخین در علم» راجع به آنچه از علوم پوشیده و پشت پرده است و تفسیرش را نمی‌دانستند، اعتراف اجمالی نمودند و بی‌نیاز شدند از اینکه در پیش درهائی که بر علوم پوشیده، نصب شده است، فشار آورند، پس خدا اعتراف به عجز ایشان را در بدست آوردن آنچه علمشان به آن نمی‌رسد، ستود و غور نکردن آنان را در چیزی که بحث از حقیقت آن را، به ایشان امر نکرده است، رسوخ نامید.

این بیان شریف حضرت، اشارتی است به آیه‌ی ۷ سوره‌ی کریمه‌ی آل عمران:

هو الذی انزل علیک الكتاب منه آیات محکمت هن ام الكتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا.

او است خدایی که این کتاب را بر تو نازل کرد، بعضی از آن، آیه‌هایی محکم است که آنها اصل و مایه‌ی کتاب است و دیگر آیه‌هایی متشابه است، کسانی که در دل خللی دارند برای فتنه‌جویی و به قصد تاویل از آنچه که در این کتاب، متشابه است، پیروی می‌کنند، و تاویل آن را هیچ کس جز خدا و «راسخون در علم» نمی‌دانند و آنها که در دانش ریشه دارند، می‌گویند: به قرآن ایمان داریم تمامش از نزد پروردگار ما است.

قرآن دارای آیات متشابه است

راجع به این موضوع خود قرآن در ابتدای آیه‌ی که ذیل عنوان سابق ذکر شد، بیان کرده است. مفسرین نیز راجع به معنای متشابه، مطالبی گفته‌اند که مشهورترین آنها این است: «آیه‌ی متشابه آیه‌ی است که دارای چند معنی شبیه به یکدیگر باشد و آن آیه از آن معنای خودداری نکند». همچنین نامیه‌ی که علی علیه‌السلام به عبدالله بن عباس درباره‌ی احتجاج با خوارج نوشته است، این معنی را تایید می‌کند، ایشان در این مورد

[صفحه ۱۱۷]

می‌فرماید:

نامه ۷۷: لا تخصمهم بالقران فان القران حمال ذو وجوه تقول و یقولون ولكن حاججهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا. با ایشان با قرآن مباحثه مکن زیرا قرآن احتمالات و توجیهاات بسیار در بر دارد، تو می‌گویی و آنها می‌گویند (و مباحثه به داراز می‌کشد)، بلکه با ایشان به فرمایش پیغمبر احتجاج کن که آنها از استدلال به سنت گریزگاهی نمی‌یابند.

اعانت بر کار خیر

مائده: ۱۶۲: تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان.
در کار نیک و پرهیزکاری همکاری کنید و در بدکاری و تجاوز همدستی نکنید.
خطبه ۱۶۶: اذا رایتم الخیر فخذوا به و اذا رایتم الشر فاعرضوا عنه.
اگر خیر و نیکی دیدید، به آن کمک کنید و اگر شر و بدی دیدید، از آن بگریزید.

یاد خدا

انفال: ۲: انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا.
مؤمنان فقط کسانی هستند که چون خدا یاد می‌شود، دل‌هایشان می‌ترسد و هنگامی که آیات‌های خدا را برایشان می‌خوانند، بر ایمانشان افزوده می‌شود.

و خطاب به رسول گرامی اسلام می‌فرماید:
دهر: ۲۵: و اذکر اسم ربک بکره و اصیلا.
بامداد و شبانگاه، پروردگارت را یاد کن.

[صفحه ۱۱۸]

جمعه: ۱۰: و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون.
خدا را بسیار یاد کنید، شاید رستگار شوید.
خطبه ۱۰۹: فیضوا فی ذکر الله فانه احسن الذکر.

در یاد کردن از خدا شتاب کنید که یاد خدا بهترین ذکر است.

هم چنین حضرت در نامه‌یی به امام حسن (ع) می‌نویسد:

نامه ۳۱: فانی اوصیک بتقوی الله- ای بنی- و لزوم امره و عماره قلبک بذکره...

پسرجان، من تو را به پرهیزکاری و ترس از خدا و ملازمت فرمان او و آباد داشتن دل خود به یاد او، سفارش می‌کنم.»

و نیز در خطبه‌ای که از یاران باوفا و اصحاب گذشته‌ی رسول خدا یاد می‌کند، می‌فرماید:

خطبه ۹۶: اذا ذکر الله هملت اعینهم حتی تبل جیوبهم و مادوا کما یمید الشجره یوم الریح العاصف خوفا من العقاب و رجاء للتواب.
هر گاه خدا یاد می‌شد از ترس عذاب و امید ثواب اشک در چشم‌هایشان سرازیر می‌گشت، به اندازه‌یی که گریبان آنها تر می‌شد و چنانکه در روز وزیدن باد تند، درخت می‌لرزد، می‌لرزیدند.

شادمانی ممدوح و مذموم

یونس: ۵۸: قل بفضل الله برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون.

بگو به کرم و رحمت خدا شادمان باشید که از آنچه منکران جمع می‌آورند، بهتر است.

آل عمران: ۱۶۹ و ۱۷۰: و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون، فرحین بما اتاهم الله من فضله...

کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندارید بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خویش روزی می‌برند، به آنچه خدا از کرم خود به آنها داده، شادمان هستند.

[صفحه ۱۱۹]

قصص: ۷۶: ان قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم و اتيناه من الكنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولى القوه اذ قال لهقومه لا تفرح ان الله يحب الفرحين.

قارون از قوم موسی بود پس بر آنها ستم کرد. او را آنقدر گنج داده بودیم که حمل کلیدهای آن، بر گروه مردان توانا، گران بود. اطرافیان قارون به او گفتند: شادمانی مکن که خدا، مردم شادمان را دوست ندارد.

رعد: ۲۶: و فرحوا بالحيوه الدنيا و ما الحيوه الدنيا فى الاخره الا متاع.

به زندگی دنیا شادمان شده‌اند در صورتی که این دنیا در قبال آخرت جز متاع پستی نیست.

علی علیه‌السلام در خطبه‌ی معروف همام پیرامون اوصاف متقین می‌فرماید:

خطبه ۱۸۴: ... بییت حذرا و یصبح فرحا: حذرا لما حذر من الغفله و فرحا بما اصاب من الفضل و الرحمه ...

با ترس در شب می‌خوابد و با شادی در صبح بیدار می‌شود ترسش از غفلت خویش است و شادیش از کرم و رحمتی است که از طرف خدا به او رسیده است.

هم چنین آن حضرت خطاب به عبدالله بن عباس نامه‌ی نوشته است که خود عبدالله می‌گوید: «بعد از سخن رسول خدا (ص) از هیچ کلامی آنقدر سود نبردم که از این کلام بهره‌مند شدم». در قمستی از آن نامه چنین آمده است:

نامه ۲۲۲: اما بعد فان المرء قد یسره درك ما لم یكن لیفته و یسوءه ما لم یكن لیدرکه فلیکن سرورك بما نلت من اخرتك ولیکن اسفك علی ما فاتك منها و ما نلت من دنیاك فلا تكثر به فرحا و ما فاتك منها فلا تأس علیه جزعا ولیکن همك فیما بعد الموت.

گاهی مرد را رسیدن به چیزی که مقدر نبوده است که از دست بدهد، شاد می‌سازد و از دست دادن چیزی که شایسته نبوده است که به آن دست یابد، اندوهگین می‌کند، پس باید شادیت در بدست آوردن سود آخرت و اندوهت در آنچه از آخرت از دستت رفته است، بوده باشد، به آنچه از دنیا بدست

[صفحه ۱۲۰]

آوردی، زیاد شادی مکن و به آنچه از آن، از دست دادی، بی‌تابی منما، باید کوشش تو نسبت به بعد از مرگ باشد.

بعضی از مردم اتفاق در راه خدا را خسارت می‌دانند

توبه: ۹۸: و من الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرما.

بعضی از بادیه‌نشینان عرب آنچه را (در راه جهاد و طریق خیر) خرج می‌کند، غرامت می‌دانند.

از جمله‌ی اخبار غیبی حضرت علی علیه‌السلام آمده است که می‌فرماید:

حکمت ۹۸: یاتی علی الناس زمان لا یقرب فیہ الا الماحل ... یعدون الصدقه فیہ عرما ...

روزگاری برای مردم خواهد آمد که در آن روزگار کسی نزد پادشاه غیر از فرد سخن چین مقرب نیست ... در آن زمان، صدقه دادن در راه خدا را، غرامت می‌شمارند.

هلاکت گنهکاران ناگهان فرا می‌رسد

انعام: ۴۵ و ۴۴: فلما نسوا ما ذکرنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغته فاداهم مبلسون فقطع دابر القوم الذین ظلموا ...

و هنگامی که آیه‌هایی را که به آنها موعظه شده بودند، به فراموشی سپردند، درهای همه چیز را به بر آنها گشودیم و چون به اموال

خویش شادمان گشتند، ناگهان از ایشان گرفتیم و یکباره نومید شدند و بنیاد گروهی که ستم می‌کردند، بریده گشت. خطبه ۸۲: دهمته فجعات المنیه فی غیر جماعه و سنن مراحه. پس در اواخر سرکشی و پیروی از هوای نفس و هنگام شادمانی اندوههای مرگ را فرا می‌گیرد.

محاسبه قیامت بسیار دقیق است

انبیاء: ۴۷: و نضع الموازين القسط لیوم القیامه فلا تظلم نفس شیئا و ان کان مثقال حبه [صفحه ۱۲۱]

من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین.

در روز رستاخیز ترازوهای درست می‌نهیم و کسی بهیچ وجه ستم نمی‌بیند و اگر (کار خیر یا شر) هموزن دانه‌ی خردلی باشد، آن را به حساب می‌آوریم و کافی است که ما حساب کننده باشیم. زلزال: ۶۰۸: یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره. در آن روز مردمان متفرق و پراکنده می‌آیند تا اعمال خویش را ببینند، هر کس هم وزن ذره‌ی نیکی کرده باشد، پاداش آن را می‌بیند و هر کس هم سنگ ذره‌ی بدی کرده باشد، سزای آن را مشاهده می‌کند. خطبه ۱۱۰: و ذلک یوم یجمع الله فیہ الاولین و الاخرین لنقاش الحساب و جزاء الاعمال. قیامت روزی است که خداوند در آن روز برای رسیدگی دقیق به حساب همه‌ی خلائق از پیشینیان و آیندگان و جزای اعمال (مردمان)، ایشان را جمع می‌کند.

شماره هر چیز را خدا می‌داند

مریم: ۹۳ و ۹۴: ان کل من فی السموات و الارض الا اتی الرحمن عبدا لقد احصاهم وعدهم عدا. در آسمان و زمین هیچکس نیست مگر این که بنده‌ی فرمانبردار خدا است. خدا همه را احصا کرده و شماره نموده است شماره‌ی کامل.

یس: ۱۲... و نکتب ما قدموا و اثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین.

...اعمالی را که از پیش فرستاده‌اند با اثرهایشان می‌نویسیم و همه چیز را در راهنمایی روشن احصا و شماره کرده‌ایم. خطبه ۲۲۷: فالطیر مسخره لامره احصی منها عدد الریش منها و النفس.

پرندگان در اختیار و فرمان خدا می‌باشند، شماره‌ی پرها و نفس کشیدن آنها را می‌داند.

[صفحه ۱۲۲]

خطبه ۱۵۹: ادركت الابصار و احصیت الاعمار.

خدایا تویی که دیده‌ها را دریافتی و عمرها را شماره کردی.

مسافرت در روز جمعه

جمعه: ۹ و ۱۰: یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوه من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون فاذا قضیت الصلوه فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون برای نماز روز جمعه ندا دهند، داد و ستد را کنار بگذارید و به سوی ذکر خدا بشتابید، اگر

بدانید این برای شما بهتر است، و چون نماز به پایان رسید، در زمین پراکنده شوید و از کرم خدا روزی بجوید و خدا را بسیار یاد کنید، شاید شما رستگار شوید.

نامه ۶۹: و لا تسافر فی یوم جمعه حتی تشهد الصلوه الا فاصلا فی سبیل الله او فی امر تعذر به.

در روز جمعه سفر مکن تا اینکه در نماز حاضر شوی، مگر آنکه برای جهاد در راه خدا بروی یا در کاری که عذر داشته باشی. بیان:

در این آیه‌ی شریفه، خداوند امر می‌فرماید که قبل از نماز جمعه داد و ستد را رها کنید و پس از اتمام نماز، مسافرت کنید و در زمین برای طلب روزی پراکنده شوید. امیرالمومنین هم همین حکم را صریحا در نامه‌ی خویش به حارث همدانی می‌نویسد و فقط دو مورد را استثنا می‌کند، اول رفتن به جهاد که چون اهمیت جهاد از حضور در نماز جمعه بیشتر است و باید قبل از نماز، به جهاد رفت، دوم صورت عذر است مانند رفتن قافله و کار لازم شخصی یا اجتماعی که این گونه امور همیشه مختص واجبات الهی می‌باشد.

[صفحه ۱۲۳]

نکوهش تحلیل حرام و تحریم حلال

مائده: ۸۷ و ۸۸: یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین و کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و اتقوا الله الذی انتم به مومنون.

ای کسانی که ایمان آوردید چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال کرده است، حرام نکنید و تعدی و تجاوز ننمایید که خدا متعدیان را دوست نمی‌دارد، از چیزهای حلال که خدا روزی شما کرده است، بخورید و از خدایی که به او ایمان دارید، باک داشته باشید.

تحریم: ۱: یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک.

ای پیغمبر! چرا چیزی را که خدا به تو حلال کرده است، حرام می‌کنی و خوشنودی همسران خود را می‌جویی؟

توبه: ۳۷: انما النبیء زیاده فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه عاما و یحرمونه عاما لیواطوا عده ما حرم الله فیحلوا ما حرم الله زین لهم سوء اعماهم و الله لا یهدی القوم الکافرین.

تاخیر انداختن ماه حرام، افزودن کفر است. کسانی که کافر شده‌اند به سبب این عمل گمراه می‌شوند، یک سال آن را حرام می‌شمارند و سال دیگر آن را حلال می‌دانند تا با عده‌ی ماه‌هایی که خدا حرام کرده است، مطابق شود. پس ماهی را که خدا حرام کرده، حلال می‌کنند. اعمال بدشان، برایشان آراسته است و خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

علی علیه السلام درباره‌ی ستمها و بدعت‌هایی که بنی‌امیه انجام دادند، چنین می‌فرماید:

خطبه ۹۷: و الله لایزالون حتی لا یدعوا الله محرما الا استحلوه.

سوگند به خدا همواره ستم می‌کنند تا هیچ حرام خدا را باقی نگذارند مگر آنکه آن را حلال گردانند.

[صفحه ۱۲۴]

خطبه ۱۷۵: و اعلموا عباد الله ان المومن یستحل العام ما استحل عاما اول و یحرم العام ما حرم عاما اول و ان ما احدث الناس لا یحل لکم شیئا مما حرم علیکم و الکن الحلال ما احل الله و الحرام ما حرم الله.

بندگان خدا بدانید که شخص با ایمان در این سال، آنچه را که در سال گذشته حلال می‌دانسته، حلال می‌داند و در آن سال، آنچه را که در سال پیش حرام می‌شمرده است و بدعت‌هایی را که مردم بوجود آورده‌اند، حرام می‌داند: آنچه را که بر شما حرام شده

است، حرام نمی‌گرداند، بلکه حلال آنست که خدا حلال کرده و حرام آنست که خدا آن را حرام فرموده است.

نیکوکاران را تشویق کنید

توبه: ۱۰۳: خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم و الله سمیع علیم.
از اموالشان زکات بگیر تا به وسیله‌ی آن ایشان را پاک و مصفا کنی و دربارهی آنها دعا کن که دعای تو مایه‌ی آرامش آنها است و خدا شنوا و دانا است.

علی علیه‌السلام به مالک اشتر استاندار مصر چنین می‌نویسد:

نامه: ۵۳: و اصل فی حسن الثناء علیهم و تعدید ما ابلی ذو البلاء منهم فان کثره الذکر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناکل - ان شاء الله تعالی - ثم اعرف لكل امری منهم ما ابلی و لا تضيفن بلاء امری الی غیره و لا تقصرن به دون غایه بلاءه و لا یدعونک شرف امری الی ان تعظم من بلاءه ما کان صغیرا و لا ضعه امری الی ان تستصغر من بلاءه ما کان عظیما.

رعیت را همواره به نیکویی یاد کن و کسانی که رنج و زحمتی کشیده‌اند، زحمتشان را به زبان آور و شماره کن، زیرا بسیار یاد نمودن کارهای نیک ایشان، دلیر را به هیجان و جنبش در می‌آورد و نکول کننده را به خواست خدا تشویق نماید، پس رنج و کار هر یک را برای خودش بدان و رنج کسی را به دیگری نسبت مده و هنگام پایان کارش، در پاداش دادن به او کوتاهی مکن و باید بزرگی کسی ترا بر آن ندارد که کار کوچکش را بزرگ شماری و پستی

[صفحه ۱۲۵]

شخصی ترا وادار نسازد که کار بزرگش را کوچک پنداری.

علت عدم اجابت بعضی دعاها

اسراء: ۱۱: و یدع الانسان بالشر دعائه بالخير و کان الانسان عجولا.

انسان با شوق و رغبتی که منفعت خود را می‌جوید چه بسا نادانی با همان رغبت زیان خود را می‌طلبد و انسان شتابگر است.

علی علیه‌السلام در نامه‌ی خویش به فرزند رشیدش چنین می‌نویسد:

نامه ۳۱: فلا یقنطنک ابطاء اجابته فان العطیه علی قدر النیه و ربما اخرت عنک الاجابه لیکون ذلک اعظم لاجر السائل و اجزل لعطاء الامل و ربما سالت الشیء فلاتوتاه و اوتیت خیرا منه عاجلا او اجلا او صرف عنک لما هو خیر لک فلرب امر قد طلبته فیه هلاک دینک لو اوتيته.

دیر به اجابت رسیدن دعا ترا نوید نگرداند زیرا بخشش به اندازه‌ی نیت است (یعنی بخشش خدا بسته به مقدار خلوص نیت بنده است) و چه بسا که اجابت دعا به تاخیر افتاد تا پاداش درخواست کننده، فزونتر و بخشش برای امیدوار، بیشتر گردد و گاهی چیزی درخواست می‌نمایی و به تو داده نمی‌شود ولی از آن بهتر، زود یا دیر به تو عطا می‌شود، یا همان درخواست تو به چیزی که برای تو از آن بهتر است، بر می‌گردد و گاهی چیزی را می‌خواهی که اگر به تو داده شود، تباهی دین تو در آن است.

بیان:

از این آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود که انسان به همان نحوی که برای امر خیر دعا می‌کند، برای امر شر و زیان هم دعا می‌کند زیرا او خیر و شر خود را به خوبی تشخیص نمی‌دهد و لذا چیزی را که برای او شر و زیان دارد، سود و خیر می‌پندارد و از خدا طلب می‌کند و همانطور که اجابت دعای خیرش را توقع دارد، پذیرفتن دعای شر را هم انتظار دارد و چون خداوند نسبت به خیر و شر انسان، از خود او داناتر و نسبت به او مهربانتر

[صفحه ۱۲۶]

است، دعای شر او را اجابت نمی‌کند و چنانکه علی علیه‌السلام می‌فرماید: «به بهتر از آن تبدیل می‌کند».

چیزی بر خدا پنهان نیست

آل عمران: ۲۹: قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و الله علی کل شیء قدیر. بگو آنچه در سینه‌های شما است، چه پنهان کنید و چه آشکار، خدا آن را می‌داند و هر چه در آسمانها و زمین هست، او می‌داند و خدا بر هر چیز توانا است.

طه: ۷: و ان تجهر بالقول فانه یعلم السر و الخفی.

اگر آشکارا سخن گویی خدا پنهان و پنهان‌تر را می‌داند.

ق: ۱۶: و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الوريد.

ما انسان را آفریده‌ایم و آنچه را که ضمیرش وسوسه می‌کند، می‌دانیم و ما از رشته‌ی سیاهرگ به او نزدیک‌تریم.

خطبه ۱۹۰: ان الله سبحانه و تعالی لا یخفی علیه ما العباد مقترفون فی لیلهم و نهارهم لطف به خبرا و احاط به علما اعضا و کم شهوده و جوار حکم جنوده و ضمائر کم عیونه و خلواتکم عیانه.

آنچه را که بندگان در شب و روزشان بجا می‌آوردند بر خدا پوشیده نیست و به کوچکترین کارشان آگاه و به کردارشان دانا و محیط است، اعضای شما، گواهان او و دست و پایتان، لشکرهای او و اندیشه‌هاتان، دیده‌بانان او هستند و پنهانی‌های شما نزد او آشکار است.

خطبه ۱۸۱: فسبحان من لا یخفی علیه سواد غسق داج و لا لیل ساج ... و ما تسقط من ورقه

[صفحه ۱۲۷]

تزیلها عن مسقطها عواصف الانواء و انهطال السماء ... و ما تحمل الانثی فی بطنها.

پاک و منزّه است خداوند که بر او سیاهی شب تار در گوشه‌های زمینهای گود و قله‌ی کوه‌های بلند به هم پیوسته، و آوازی که در افق از رعد شنیده می‌شود و برقی که از ابر می‌جهد و برگی که از وزش باد می‌افتد، پوشیده نیست ... و خداوند می‌داند، هر قطره‌ی باران کجا می‌افتد و کجا قرار می‌گیرد و مورچه‌ی ریز از کجا می‌کشد و به کجا می‌برد و روزی پشه را چه کفایت می‌کند و ماده در شکمش چه دارد.

خطبه ۱۶۲: لا یخفی علیه من عباده شخوص لحظه و لا کرور لفظه.

حرکت پلک چشم و تکرار لفظ بندگان بر او پوشیده نیست.

خطبه ۱۸۹: یعلم عیجج الوحوش فی الفلوات و معاصی العباد فی الخلوات و اختلف النینان فی البحار الغامرات و تلاطم الماء بالریاح العاصفات.

خداوند ناله‌ی حیوانات وحشی را در بیابانها و نافرمانی بندگان را در خلوتها و آمد و شد ماهی‌ها را در دریاها و بزرگ و موج آب را به وسیله‌ی بادهای سخت، می‌داند.

انسان در مقابل زر و زیور جهان

حدید: ۲۰: اعلموا انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفرا ثم یکون حطاما و فی الاخره عذاب شدید و مغفره من الله و رضوان و ما الحیوه الدنیا الا متاع الغرور.

بدانید که زندگی این دنیا چیزی جز بازیچه و سرگرمی و آرایش و خودفروشی بر یکدیگر و افزون خواهی اموال و اولاد نیست مانند بارانی که با رویاندن گیاه، کافران را به شگفت آورد، سپس آن گیاه خشک شود و آن را زرد شده، بینی و آنگاه ریز ریز شود ... و زندگی این دنیا به جز کالایی فریبنده نیست.

[صفحه ۱۲۸]

راجع به این موضوع در نهج البلاغه موارد بسیاری ذکر شده است که ما برای نمونه فقط سه مورد آن را متذکر می‌شویم: خطبه ۱: ۹۸. عبادالله اوصیکم بالرفض لهذه الدنيا التارکه لکم و ان لم تحبوا ترکها و المبلیه لاجسامکم و ان کنتم تحبون تجدیدها فانما مثلکم و مثلها کسفر سلکوا سیلا فکانهم قد قطعوه و اموا علما فکانهم قد بلغوه ... فلا تنافسوا فی عز الدنيا و فخرها و لا تعجبوا بزینتها و نعیمها و لا تجزعوا من ضرائها و بوسها فان عزها و فخرها الی انقطاع و ان زینتها و نعیمها الی زوال.

بندگان خدا شما را سفارش می‌کنم به ترک کردن این دنیایی که شما را رها می‌کند، اگر چه به رها کردن آن میل نداشته باشید (یعنی شما نمی‌خواهید بمیرید، اما می‌میرید) و کالبدهای شما را کهنه می‌کند، اگر چه دوست دارید تازه بماند، پس داستان شما و دنیا، همان داستان مسافرینی است که به راهی رفته‌اند و نزدیک است به پایان رسانند و هدفی را که قصد کرده‌اند، نزدیک است به آن برسند ... پس به عزت و بالیدن بر یکدیگر در دنیا دل نبندید و به زیور و نعمت آن خشودل مشوید و از سختی و رنج آن فغان و زاری نکنید، زیرا عزت و بالیدن به دنیا منقطع می‌گردد و زیور و نعمتش از بین می‌رود و سختی و رنج آن تمام می‌شود.

نامه ۳۱: و اعلم انک انما خلقت للاخره لا- للدنيا و للفناء لا- للبقاء و للموت لا للحیاه و انک فی منزل قلعه و دار بلغه و طریق الی الاخره ... و ایاک ان تغتر بما تری من اخلاص اهل الدنيا الیها و تکالبهم علیها فقد نباک الله عنها و نعت لک نفسها و تکشف لک عن مساویها فانما اهلها کلاب عاویه و سباع ضاریه یهر بعضها و یاکل عزیزها ذلیلها و یقهر کبیرها صغیرها نعم معقله و اخری مهمله قد اضلت عقولها و رکبت مجهولها ...

بدان که تو برای آخرت آفریده شده‌ی نه برای دنیا و برای رفتن، نه برای باقیماندن و برای مردن، نه برای زنده ماندن و تو در محل کوچ کردن و سرای موقت و راه به سوی آخرت می‌باشی ... مبدا دلبستگی و حرص اهل دنیا، ترا گول بزند که خدا ترا از آن خبر داده است- اشاره به آیه‌ی شریفه‌ی ست که در

[صفحه ۱۲۹]

اول عنوان ذکر شد- و دنیا خودش را برای تو توصیف نموده و بدیهایش را آشکار ساخته است. همانا دنیا خواهان، مانند سگهای پارس دهنده و درندگان شکارجو هستند که بعضی بر بعضی حمله کنند و توانای آنها ناتوانشان را بخورد و بزرگشان بر کوچکشان غلبه جوید، برخی مانند چهارپایان بسته شده و دسته‌ی دیگری خرد خود را گم کرده، در بیراهه سیر می‌کنند، در زمین سخت و دشواری رها شده و در زیان خود می‌چرند بدون آنکه چوپان و چرانده‌ی، بالای سر خود داشته باشند، دنیا ایشان را به کوره راهی برده و چشمشان را از دیدن نشانه‌ی هدایت گرفته است پس در گمراهی سرگردان و در خوشی دنیا غرقه شده‌اند و دنیا را پروردگار خود گرفته‌اند، آنها با دنیا بازی می‌کنند و دنیا با آنها بازی می‌کند و آخرت را فراموش کرده‌اند.

اما بعد فانی احذر کم الدنيا فانها حلوه خضره حفت بالشهوات و تحببت بالعاجله و راقت بالقلیل و تحلت بالامال و تزینت بالغرور لاتدوم حیرتها و لا تومن فجعتها غراره ضراره حائله زائله نافده بائده اکاله ...

شما را از دنیا برحذر می‌دارم زیرا که دنیا شیرین و سرسبز و خرم است که خواهشهای نفسانی، پیرامونش را فرا گرفته و با متاعهای زودگذر خود اظهار دوستی می‌نماید و با اندکی، شاد می‌نماید: خود را به آرزوها، آرایش و با فریب، زینت می‌دهد، شادی آن پایدار نیست و از اندوهش آسوده نباید شد: بسیار فریبنده و زیان رسان و متغیر و فانی و تباه و شکمخوار است.

چنانکه خداوند می‌فرماید:

یونس: ۲۴: انما مثل الحیاه الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاكل الناس و الانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت و ظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا و نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس...
 مثل دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان نازل کرده‌ایم تا به وسیله‌ی آن گیاه زمین، از آنچه آدمیان و حیوانات تغذیه می‌کنند، بروید تا زمانی که زمین از خرمی به خود زیور ببندد و مردم زمین خود را بر آن قادر بیندارند که ناگهان فرمان ما به شب یا روز در رسد و آن همه زیور زمین را از او دور کند، چنان که زمین خشک شود، آن گونه که گویی دیروز در آن هیچ چیز نبوده است.
 [صفحه ۱۳۰]

گذشتگان صالح نعمتی هستند

احزاب: ۲۱: لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر و ذکر الله کثیرا.
 ای کسانی که از خدا و روز رستاخیز بیم دارید و خدا را بسیار یاد می‌کنید، فرستاده‌ی خدا برای شما پیشوایی نیکو است.
 ممتحنه: ۴-۶: قد کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم و الذین معه اذ قالوا لقومهم انا یرعوا منکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوه و البغضاء ابدأ حتی تومنوا بالله وحده... لقد کان لکم فیهم اسوه حسنه لمن کال یرجوا الله و الیوم الاخره.
 (حضرت) ابراهیم (ع) و اصحاب وی برای شما مقتدایی نیکو بودند، هنگامی که به قوم خود گفتند: ما از شما و بتهایی که غیر از خدا می‌پرستید، بیزاریم، به شما کفر می‌ورزیم و همیشه میان ما و شما دشمنی و کینه هست، مگر آنکه به خدای یگانه ایمان آورید... آنها برای شما، برای کسانی که از خدا و روز جزا می‌ترسند مقتدایی نیکو هستند.
 علی علیه‌السلام بعد از آنکه مختصری از شرح زندگی حضرت رسول و زهد و دوری آن جناب را از دنیا شرح می‌دهد، می‌فرماید:
 خطبه ۱۵۹: فما اعظم منه الله عندنا حین انعم علینا به سلفا نتبعه و قائدا نطا عقبه.
 چه بسیار بزرگ است منت خدای بر ما از جهت اینکه نعمت وجود آن حضرت را به ما عطا فرمود تا برای ما مقتدایی باشد که از او پیروی کنیم و قدم جای پایش نهیم.

از سوگند خوردن به خدا پرهیزید

بقره: ۲۲۴: و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا و تتقوا و تصلحوا بین الناس و الله سمیع علیم.
 [صفحه ۱۳۱]

به سبب سوگندهای خویش، خدا را مانع نیکی و پرهیزکاری و اصلاح میان مردم نکنید که خدا شنوا و دانا است.
 علی علیه‌السلام در نامه خویش به حارث همدانی می‌نویسد:
 نامه ۶۹: و عظم اسم الله ان تذکره الا علی حق.
 و نام خدا را بزرگ شمار از اینکه به آن سوگند یاد کنی مگر برای امر حقی.
 بیان:

آنچه در معنی آیه‌ی شریفه ذکر شد، مطابق تفسیری است که از قتاده نقل شده است و حاصل معنی این است که هنگامی که شما را به نیکی یا پرهیزکاری یا اصلاح میان مردم می‌خوانند، نگوئید ما سوگند یاد کرده‌ایم که چنین کارهایی نکنیم یا در همان حال سوگند یاد کنید که آن کار نیک را انجام ندهید، زیرا سوگند یاد نمودن بر ترک کار خیر منعقد نمی‌شود و حث (مخالفت) آن هم کفاره نداد ولی مطابق تفسیری که از جبایی رسیده است و شیخ توسی هم می‌فرماید: «همین معنی از ائمه اطهار (ع) وارد شده است.» معنی آیه این است که برای انجام دادن کار نیک و پرهیزکاری و اصلاح میان مردم خدا را در معرض سوگند در نیارید

یعنی در مطالب حقه به خدا سوگند یاد نکنید تا چه رسد به مطالب باطله و خلاف حق.

امیدواری به خدا باید توأم با عمل باشد

کهف: ۱۱۰: فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا. هر کس امید دارد به پیشگاه پروردگار خویش برود، باید عمل صالح انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

علی علیه السلام به مردی که از او تقاضای موعظه کرد، فرمود:

حکمت ۱۴۲: لا تكن ممن يرجو الاخره بغير العمل.

از کسانی مباش که بدون عمل، امید پاداش آخرت دارند.

[صفحه ۱۳۲]

هم چنین حضرت در جای دیگر نهج البلاغه، درباره‌ی همین اشخاص می‌فرماید:

خطبه ۱۵۹: يدعى بزعمه انه يرجو الله، كذب و العظیم ما باله لا يتبين رجاءه في عمله فكل من رجا عرف رجاءه في عمله الا رجاء الله فانه مدخول و كل خوف محقق الا خوف الله فانه معلول يرجو الله، في الكبير و يرجو العباد في الصغير فيعطى العبد ما لا يعطى الرب. به گمان خود ادعا می‌کند که به خدا امیدوار است، سوگند به خدای بزرگ که دروغ می‌گوید چرا که امیدواری او در عملش نمودار نیست، هر کس به چیزی امید دارد امید او از کردارش پیدا است مگر امیدواری به خدا که مغشوش است و هر ترسی در فرد ترسیده آشکار است مگر ترس از خدا که در ترسیده هویدا نیست. در کار بزرگ به خدا امید دارد و در متاع فانی دنیا به بندگان خدا امیدوار است و نسبت به بنده‌ی خدا به گونه‌ی اظهار خضوع و تواضع می‌کند که برای پروردگار این گونه تواضع نمی‌کند...

خداوند ضامن روزی هر جاننداری است

هود: ۶: و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها و يعلم مستقرها و مستودعها كل في كتاب مبين.

هیچ جانوری در زمین نیست جز آنکه روزی او به عهده‌ی خداوند است و خداوند قرارگاه و امانگاه او را می‌داند و همه (چیز) در نامه‌ی روشن، ثبت است.

عنکبوت: ۶۰: و کاین من دابه لا تحمل رزقها الله یرزقها و ایاکم و هو السميع العليم.

چه بسیار از جانورانند که نمی‌توانند روزی خویش را تحمل کنند، خداوند است که به آنها و شما روزی می‌دهد و همان خدا شنوا و دانا است.

خطبه ۹۰: هو المنان بفوائد النعم و عوائد المزيد و القسم، عیاله الخلائق ضمن ارزاقهم و قدر اقواتهم.

خداوند بخشنده‌ی نعمتهای سودمند و بهره‌ها و افزونیها است. آفریدگان

[صفحه ۱۳۳]

جیره‌خوار او هستند و او ضامن روزی ایشان است و برای خوراکشان اندازه معین کرده است.

خطبه ۱۱۳: قد تكفل لكم بالرزق و امرتم بالعمل فلا يكونن المضمون لكم طلبه اولی بكم من المفروض عليكم عمله مع انه و الله لقد اعترض الشك و دخل اليقين حتى كان الذي ضمن لكم قد فرض عليكم و كان الذي فرض عليكم قد وضع عنكم.

روزی شما ضمانت شده و به انجام عمل صالح امر شده‌اید پس طلب روزی ضمانت شده، نباید نزد شما از بجا آوردن عمل صالحی که بر شما واجب گردیده است، اولی باشد، سوگند به خدا که برای شما شك حادث شده و یقینتان متزلزل گشته است به طوری

که گویا آنچه برای شما ضمانت شده واجب گردیده و آنچه بر شما واجب شده ساقط گشته است (پی روزی می‌دوید و به فکر عمل صالح نمی‌باشید).

از رحمت خدا مایوس نباشید

زمر: ۵۳: قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمہ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم.
(ای رسول رحمت) بگو: ای بندگان من که درباره‌ی خویشتن زیاده‌روی کرده‌اید، از رحمت خدا نا امید مباشید که خدا گناهان را یکسره می‌آمرزد و او بسیار آمرزنده و مهربان است.
حجر: ۵۶: قال و من یقنط من رحمہ ربه الا الضالون.
(حضرت ابراهیم (ع)) گفت: چه کسانی جز گمراهان از رحمت پروردگار خود نا امید می‌شوند؟
حکمت ۸۴: عجبت لمن یقنط و معه الاستغفار.
شگفت دارم از کسی که از خدا مایوس می‌شود در صورتی که به استغفار دسترسی دارد.
و نیز آن حضرت به شخصی که از او تقاضای موعظه کرد، فرمود:
[صفحه ۱۳۴]
از کسانی مباش که چون محتاج شوند نا امید و سست گردند.

در نکوهش ارتداد

بقره: ۲۱۷: و لای زالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا و منی ردد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون.
مشرکان پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند، هر کس از شما از دین خویش بازگردد پس در حالی که کافر باشد، بمیرد، اعمال چنین کسانی در دنیا و آخرت باطل است و ایشان اهل دوزخ و در آن جاودانند.
از جمله‌ی دعاها یی که علی علیه‌السلام بسیار تلاوت می‌فرمود، این بود که:
خطبه ۲۰۶: الحمد لله الذی لم یصبح بی میتا و لا سقیما و لا مضروبا علی عروقی بسوء و لا ماخوذا باسوء عملی و لا مقطوعا دابری و لا مرتدا عن دینی و لا منکرا لربی و لا مستوحشا من ایمانی.
سپاس خدای را سزا است که شبم را به صبح آورد در حالی که نه مرده‌ام و نه بیمارم و نه اعضای بدنم بد حال است و نه به کارهای زشتم، گرفتار شده‌ام و نه بی‌فرزند مانده‌ام و نه از دینم برگشته‌ام و نه منکر پروردگارم می‌باشم و نه از ایمانم نگرانی دارم.

در نکوهش کسانی که به جهاد نمی‌روند

توبه: ۳۹: یا ایها الذین امنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحوه الدنیا من الاخره فما متاع الحیوه الدنیا فی الاخره الا قلیل الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما و یتستبدل قوما غیر کم و لا تضروه شیئا و الله علی کل شیء قذیر.
ای کسانی که ایمان آوردید، شما را چه شده است، هنگامی که به شما می‌گویند

[صفحه ۱۳۵]

در راه خدا به جهاد بیرون شوید، به زمین سنگینی می‌کنید، مگر عوض آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ بهره دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست. اگر به جهاد نروید خدا شما را عذابی دردناک می‌کند و گروهی غیر از شما را به جای شما می‌آورد و

شما به او زبانی نمی‌رسانید و خدا بر همه چیز تواناست.

خداوند سبحان درباره‌ی گروهی از منافقان که نمی‌خواستند به جنگ تبوک حاضر شوند و بهانه می‌آوردند و از رسول خدا (ص) اجازه گرفتند تا در مدینه بمانند و پس از رفتن آن حضرت شادی کردند، فرمود:

توبه: ۸۱-۸۴: فرح المخلفون بمقدمهم خلاف رسول الله و کرهوا انی جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و قالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم اشد حرا لو كانوا یفقهون فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا جزاء بما كانوا یکسبون فان رجعتک الله الی طائفه منهم فاستاذنوک للخروج فقل لن تخرجوا معی ابدًا و لن تقاتلوا معی عدوا انکم رضیتم بالعقود اول مره فاقعدوا مع الخالفین و لا تضل علی احد منهم مات ابدًا و لا تقم علی قبره.

کسانی که بجای مانده بودند پس از رفتن رسول خدا از بازنشستن خویش شادی می‌کردند و کراحت داشتند که با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کنند و گفتند در این گرما بیرون نروید، بگو گرمای آتش جهنم سخت تر است اگر می‌فهمیدند، به سزای اعمالی که کرده‌اند باید کم بخندند و بسیار بگریزند، اگر خدا ترا سوی دسته‌یی از آنها بازگردانید و برای رفتن به جهاد از تو اجازه خواستند، بگو: هرگز با من بیرون نیاید و هرگز همراه من با دشمنی کارزار نکنید که شما نخستین بار به نشستن راضی شدید، پس بنشینید با کسانی که به جهاد نمی‌روند (مانند زنان و اطفال و بیماران)، هیچ وقت بر قبر یکی از آنها که مرده، نماز مگزار و بر قبرش به دعا قیام مکن، آنها خدا و پیغمبرش را انکار کردند و درحالی که گنهکار بودند، مردند.

درباره این موضوع علی علیه‌السلام در نهج البلاغه خطب طولانی و پر حرارت بسیاری دارد ما در اینجا فقط بعضی از جملاتی را که از لحاظ معنی مساوق [۹۵] آیات

[صفحه ۱۳۶]

شریفه است، متذکر می‌شویم.

هنگامی که بعد از جنگ با خوارج نهروان اصحابش را به رفتن جنگ شامیان امر می‌فرمود و آنها تعلل می‌کردند، خطاب به اصحابش فرمود:

خطبه ۳۴: اف لکم لقد سئمت عتابکم ارضیتم بالحوه الدنیا من الاخره عوضا و بالذل من العز خلفا اذا دعوتکم الی جهاد عدوکم دارت اعینکم کانکم من الموت فی غمره و من الذهول فی سکره...

اف بر شما باد! من که از سرزنش کردن شما خسته شدم، مگر به جای زندگانی همیشگی آخرت به زندگی موقت دنیا، خشنود شده‌اید و به جای عزت و افتخار، تن به ذلت و خواری داده‌اید؟ وقتی شما را به جنگ با دشمنان می‌خوانم، دید گاتنان دور می‌زند، گویا به سختی مرگ و رنج بیهوشی مبتلا شده‌اید که راه گفت و شنود شما با من بسته می‌شود و در پاسخ سخنانم سرگردانید!

خطبه ۲۷: اما بعد فان الجهاد باب من ابواب الجنه فتحه الله لخاصه اولیائه و هو لباس التقوی و درع الله الحصینه و جنته الوثیقه فمن ترکه رغبه عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء و دیت بالصغار و القماءه... فاذا امرتکم بالسیر الیهم فی ایام الحر قلمت هذه حماره القیظ امهلنا یسبح عنا الحر و اذا امرتکم بالسیر الیهم فی الشتاء قلمت. هذه صباره القر امهلنا ینسلخ عنا البرد کل هذا فرارا من الحر و انقر فاذا کنتم من الحر و القر تفرون فانتم و الله من السیف افر... یا اشباه الرجال و لا رجال، حلوم الاطفال و عقول ربات الحجال...

جهاد دری است از درهای بهشت که خدا آن را به روی خواص از دوستان خود گشوده و لباس تقوی و زره محکم خدا و سپر مورد اطمینان او است هر کس از روی میل و رغبت آن را ترک کند، خداوند لباس خواری و روپوش بلا و مصیبت بر او پیوشاند و به حقارت و زبونی دچار شود... چون شما را در روزهای گرم به رفتن به سوی دشمنان امر می‌کنم، می‌گویید اکنون شدت گرما است، ما را مهلت بده تا سورت [۹۶] گرما بشکند و چون در زمستان، فرمانتان

[صفحه ۱۳۷]

می‌دهم، می‌گویید اکنون هوا بسیار سرد است، ما را مهلت ده تا سرما بر طرف شود، شما که از سرما و گرما می‌گریزید، به خدا سوگند که از شمشیر در میدان جنگ گریزان‌ترید. ای مرد نمایان نامرد شما چون کودکان نارس و عروسان در حجله فکر می‌کنید. و نیز در آنجا که فلسفه‌ی پاره‌یی از احکام دین را بیان می‌کند، می‌فرماید:

حکمت ۲۵۲...: و الجهاد عزا للاسلام...
...خداوند، جهاد را برای عزت و سرفرازی اسلام وضع فرمود...

گفتار و کردار انسان ثبت می‌شود

ق: ۱۸: ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید.
انسان سخنی نمی‌گوید بجز آنکه مراقبی نزد وی آماده است.
قرآن مجید درباره‌ی روز رستاخیز و محاسبه‌ی اعمال می‌فرماید:
کهف: ۴۹: و وضع الكتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیہ و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الكتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصیها و جدوا ما عملوا حاضرًا و لا یظلم ربک احدا.
و نامه اعمال نهاده می‌شود، آنگاه گنهکاران را از مندرجات آن هراسان می‌بینی و می‌گویند: وای بر ما این نامه چیست که هیچ عمل کوچک یا بزرگی را فرونگذاشته مگر آنکه آن را به شمار آورده است، و هر چه کرده‌اند، حاضر می‌یابند و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی‌کند.
خطبه ۱۸۲: فاتقوا الله الذی انتم بعینه و نواصیکم بیده و تقلبکم فی قبضته ان اسررتم علمه و ان اعلنتم کتبه قد و کل بکم حفظه کراما لا یسقطون حقا و لا یشنون باطلا.
پس بترسید از خداوندی که شما در برابر نظر او و مسخر او می‌باشید و حرکت شما در دست او است. اگر پنهان کنید، می‌داند و اگر آشکار نمایید، می‌نویسد. نگهبانانی گرامی برای شما قرار داده است که نه حقی را از قلم می‌اندازند و نه باطلی را می‌نویسند.
[صفحه ۱۳۸]

حکمت ۳۳۵: الاقاویل محفوظه و السرائر مبلوه و کل نفس بما کسبت رهینه.
گفتارهای انسان نگهداری شده و رازهای پنهانش هویدا گردیده است و هر کس در گرو کرده‌ی خود می‌باشد.

بیشتر مردم در خسراند مگر آنان که خدا به ایشان توجهی کند

نور: ۲۱...: و لولا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا و لکن الله یزکی من یشاء و الله سمیع علیم.
...اگر کرم خدا و رحمت او شامل حال شما نبود هرگز هیچ یک از شما پاک نمی‌شدید، ولی خدا هر که را خواهد پاک کند و خدا شنوا و دانا است.
و نیز قرآن مجید از قول حضرت ابراهیم نقل می‌کند:
انعام: ۷۷...: قال لئن لم یهدنی ربی لا کونن من القوم الضالین.
...اگر پروردگارم مرا هدایت نکند از دسته‌ی گمراهان خواهم بود.
نساء: ۸۳...: و لولا فضل الله علیکم و رحمته لا تبعتم الشیطان الا قلیلا.
...اگر کرم و رحمت خدا شامل حال شما نبود، به غیر از دسته‌ی کمی، پیروی شیطان می‌کردید.
باز قرآن مجید پیرامون سرور کائنات نبی گرامی (ص) می‌فرماید:

اسراء: ۷۴ و ۷۵: و لولا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئا قليلا اذا لاذقناك ضعف الحيوه و ضعف الممات ثم لا تجدلك علينا نصيرا.

اگر ترا استوار نگه نداشته بودیم، نزدیک بود که اندکی به آنها متمایل شوی، آنگاه دو برابر در زندگی و دو برابر در مرگ تو را عذاب می‌چشانیدیم و برای خویش علیه ما یآوری نمی‌یافتی.

و در آیه‌ی قبل از این آیه می‌فرماید:

اسراء: ۷۳: و ان كادوا ليفتنونك عن الذي اوحينا اليك لتفتري علينا غيره و اذا

[صفحه ۱۳۹]

لا تخذوك خليلا.

نزدیک بود از آنچه به تو وحی کرده‌ایم، منحرفت کنند که غیر آن را به دروغ به ما ببندی، آن وقت ترا به دوستی می‌گرفتند. و از قول حضرت یوسف نیز می‌فرماید:

یوسف: ۵۳: و ما ابرىء نفسى ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربي.

من نفس خویش را تبرئه نمی‌کنم، زیرا که نفس انسانی پیوسته به گناه فرمان می‌دهد مگر آن کس را که پروردگارم به او رحم کند.

همچنین درباره‌ی حضرت یوسف و مواجهه‌ی اجباری او با زلیخا می‌فرماید:

یوسف: ۲۳ و ۲۴: و راودته التى هو فى بيتها عن نفسه و غلقت الابواب و قالت هيت لك قال معاذ الله انه ربي احسن مثنوى انه لا يفلح الظالمون و لقد همت به و هم بها لولا ان را برهان ربه كذلك لنصرف عنه السوء و الفحشاء انه من عبادنا المخلصين.

و آن زن که یوسف در خانه‌ی وی بود، از یوسف کام خواست و گفت: برای تو آماده‌ام. یوسف گفت: پناه به خدا که پروردگار من است و منزلت مرا نیکو داشته است همانا ستمگران رستگار نمی‌شوند. وی رو به یوسف کرد و یوسف اگر برهان پروردگار خویش را ندیده بود، رو بدو کرده بود. این چنین کردیم تا گناه و زشتکاری را از او بگردانیم زیرا او از بندگان پاکدل ما بود.

حکمت ۳۳۵... و الناس منقوصون مدخولون الا من عصم الله.

...مردم همگی ناقصند و خردشان آسیب پذیر است مگر آن کس را که خدا حفظ کند.

نهی از خودستایی

نساء: ۴۹: الم تر الى الذين يركون انفسهم بل الله يزكى من يشاء و لا يظلمون قتيلا.

مگر آن کسان را نمی‌بینی که بیهوده دعوی پاک خوبی می‌کنند، بلکه خدا هر

[صفحه ۱۴۰]

که را بخواهد از رذایل پاک و منزّه می‌کند و به قدر رشته‌ی هسته‌ی خرمایی ستم نمی‌بیند.

نجم: ۳۲: هو اعلم بكم اذا انشاكم من الارض و اذ اتم اجنه فى بطون امهاتكم فلا تركوا انفسكم هو اعلم بمن اتقى.

...خداوند که شما را از زمین آفریده و آندم که جنینهایی در شکم مادرهایتان بودید، به حال شما داناتر است پس خود را به پاک خوبی ستایش نکنید که وی هر که پرهیزکار باشد، بهتر می‌شناسد.

علی علیه‌السلام در جواب نامه‌ی که به معاویه نوشته است، بعد از آن که به مناسبتی درجه و مقام حمزه بن عبدالمطلب و جعفر بن ابیطالب را تذکر می‌دهد، می‌فرماید:

نامه ۲۸: و لولا ما نهى الله عنه من تركيه المرء نفسه لذكر ذاکر فضائل جمه تعرفها قلوب المومنين و لا تمجها اذان السامعين.

و اگر خدا، مرد را از خودستایی نهی نفرموده بود، گوینده (خود علی) فضایل بی شماری را یادآوری می کرد که دل‌های مومنین به آنها آشنا باشد و گوشه‌های شنوندگان آنها را رد نکند.
یعنی اگر خدا از خودستایی نهی نفرموده بود، از فضایل خودم آن مقدار می گفتم که هر کس بشنود، تصدیق کند.

تقوا بهترین توشه از دنیا است

بقره: ۱۹۷... و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الالباب.

...توشه برگیرید که بهترین توشه‌ها تقوی می باشد و از من ای صاحبان خرد، باک داشته باشید.

خطبه ۱۱۰: لا خیر فی شیء من ازوادها الا التقوی.

نیکی و خیری در هیچ یک از توشه‌های دنیا نیست مگر در تقوی.

[صفحه ۱۴۱]

خطبه ۱۱۳: اوصیکم عبادالله بتقوی الله التی هی الزاد و بها المعاد زاد مبلغ.

بندگان خدا شما را به تقوا و ترس از خدا سفارش می کنم که آن تقوا توشه (سفر آخرت) و توشه‌یی است که به منزل می رساند.

نهی از دروغ و سخن بیهوده

حج: ۳۰: فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور.

از بت‌های پلید، دوری نمایید و از سخن دروغ، کناره‌جویی کنید.

قرآن مجید درباره‌ی کسانی که زنان خود را ظهار کرده، می گفتند: این زن، مانند مادر من است و با او نزدیکی نمی کردند، می فرماید:

مجادله: ۲: الذین یظاهرون منکم من نسائهم ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا الائی ولدنهم و انهم لیقولون منکرا من القول و زورا.

کسانی از شما که زنان خویش را ظهار می کنند، زنان ایشان مادرانشان نشوند، مادرانشان جز آن زنان که ایشان را زاده‌اند، نیستند، ایشان سخنی زشت و دروغ می گویند.

علی علیه السلام در یکی از خطب خویش، دوست‌ترین بندگان خدا را توصیف نموده، سپس نسبت به بنده‌ی دیگری که نقطه‌ی مقابل او است، می فرماید:

خطبه ۸۶: و اخر قد تسمى عالما و لیس به فاقبس جهائل من جهال و اضالیل من ضلال و نصب للناس اشراکا من حبال غرور و قول زور.

و بنده‌ی دیگری است که خود را عالم نامیده در صورتی که عالم نیست بلکه نادانی‌هایی را از نادانان و گمراهی‌هایی را از گمراهان فرا گرفته است و دام‌هایی از فریب و گفتار دروغ برای مردم نصب کرده است.
تا آنجا که می فرماید:

خطبه ۸۶: فالصوره صوره انسان و القلب قلب حیوان ... فذلک میه الاحیاء.

صورت او صورت آدمی و دل او دل حیوان است ... پس او مرده‌یی بین زندگانی است.

[صفحه ۱۴۲]

و نیز در نامه‌یی که به معاویه نوشته است، چنین می فرماید:

نامه ۴۸: فان البغی و الزور یوتغان بالمرء فی دینه و دنیا و یبدیان خلله عند من یعبیه.

ستمگری و دروغگویی دین و دنیای مرد را تباه می‌گرداند و عیب او را نزد عیجوش هویدا می‌سازد.

دشنام و ناسزا نگویند

انعام: ۱۰۸: و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم.

به کسانی که غیر خدا را می‌پرستند، دشنام مگویند که آنها هم از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام گویند.

چون علی علیه‌السلام شنید که در ایام جنگ صفین بعضی از اصحابش مردم شام را ناسزا می‌گویند، به آنها فرمود:

خطبه ۱۹۷: انی اکره لکم ان تكونوا سبیین و لکنکم لو وصفتهم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی القول و ابلغ فی العذر و قلت مکان سبکم ایاهم: اللهم احقن دماننا و دمائهم و اصلح ذات بیننا و بینهم و اهدهم من ضلالتهم حتی یعرف الحق من جهله و یرعوی عن الغی و العدوان من لهج به.

من نمی‌پسندم که شما دشنام دهنده باشید ولی اگر شما کردار آنها را بیان کرده، حالشان را تذکر دهید، در گفتار درست‌تر و در مقام عذر، رساتر است و بهتر آن است که بجای دشنام دادن بگویند: خدایا خونهای ما و ایشان را حفظ فرما و میان ما و آنها اصلاح نما و آنان را از گمراهیشان رهایی بده تا، کسی که حق را نمی‌شناسد، بشناسد و آن که به گمراهی و کینه‌توزی وادار گشته است، از آن باز ایستد.

اوصاف فرشتگان

قرآن کریم در ضمن اوصاف بهشت، می‌فرماید:

زمر: ۷۵: و تری الملائکه حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم.

[صفحه ۱۴۳]

و فرشتگان را می‌بینی که اطراف عرش را احاطه کرده‌اند و به ستایش پروردگارش تسبیح گویند.

مومن (غافر): ۷: الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یتستغفرون للذین امنوا ربنا وسعت کل شیء رحمه و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم ربنا و ادخلهم جنات عدن التي وعدتهم و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذریاتهم انک انت العزیز الحکیم.

کسانی که عرش را بر دوش گرفته‌اند و آنها که اطراف عرشند به ستایش پروردگارش تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند، برای مومنان آمرزش می‌طلبند و چنین می‌گویند: خدایا رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است کسانی را که توبه کردند و راه تو را پیمودند، پیامرز و آنها را از عذاب دوزخ نگهدار، پروردگارا ایشان را به بهشت‌های جاوید که به ایشان و پدران نیکوکارشان و همسران و فرزندانشان وعده داده‌یی داخل فرما که تو مقتدر و فرزانه‌یی.

علی علیه‌السلام پس از آنکه خلقت آسمان را شرح می‌دهد، می‌فرماید:

خطبه ۱: ثم فتق ما بین السموات العلی فملاهن اطوارا من ملائکته منهم سجود لیرکعون و رکوع لا ینتصبون و صافون لا یترایلون و مسبحون لا یسامون لا یغشاهم نوم العیون و لا سهو العقول و لا تفره الابدان و لا غفله النسیان و منهم امناء علی و حیه و السنه الی رسله و مختلفون بقضائه و امره...

آنگاه خداوند میان آسمانهای بلند را شکافت و آن را از انواع مختلف فرشتگان خود پر کرد، بعضی از ایشان در سجودند و رکوع نمی‌کنند و برخی در رکوعند و بر پا نمی‌ایستند و گروهی در صف ایستاده و حرکت نمی‌کنند و دسته‌یی تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند، ایشان را خواب در دیدگان و اشتباه در عقلمها و سستی در بدنها و بی‌خبری فرامی‌گیرد. طایفه‌ی امین وحی خدا و

ترجمان به سوی پیغمبران می‌باشند و برای رسانیدن حکم و فرمانش آمد و رفت می‌کنند.

و نیز در خطبه‌ی دیگری پس از بیان خلقت آسمانها چنین می‌فرماید:

[صفحه ۱۴۴]

خطبه ۹۰: ثم خلق سبحانه لاسكان سماواته و عمراه الصفيح الاعلى من ملكوته خلقا بديعا من ملائكته و ملا بهم فوج فجاجها و حشابهم فتوق اجوائها و بين فجوات تلك الفروج زجل المسبحين منهم في حظائر القدس و تسرات الحجب... سپس برای ساکن کردن در آسمانهايش و آبادنی قسمت اعلاى آن، فرشتگان را که آفریدگانی شگفت و بدیع هستند، خلق کرد و آنان را در راه‌های وسیع میان آسمانها و گشادگیهای فضای آن جای داد و بین آن راه‌های گشاده، آواز تسیح کنندگان از ایشان، در مکانهای پاک و پشت پرده‌های عظمت، بلند است.

بیان:

این خطبه بسیار مفصل و طولانی و در عین حال در کمال فصاحت و بلاغت است به طوری که شارحین دانشمند و سخن سنج نهج البلاغه هنگامی که به شرح این خطبه مبارکه می‌رسند خواه نا خواه در برابر عبارات ملکوتیش سر تعظیم فرود می‌آورند و هر یک به قدر توانایی خویش رشته‌ی سخن را متوجه تقدیس و تمجید از این خطبه‌ی مبارکه می‌سازند.

ابن ابی‌الحدید شاعر و ادیب و مورخ شهیر معتزلی در ذیل این خطبه چنین می‌گوید: «اذا جاء هذا الكلام الرباني و اللفظ القدسي بطلت فصاحه العرب و كانت نسبه الفصيح من كلامها اليه نسبة التراب الى النضار الخالص» [۹۷...]. یعنی: «چون این کلام ربانی و لفظ قدسی در میان آمد، فصاحت عرب باطل گشت، فرق میان کلام فصحای عرب با سخن آن بزرگوار، مانند فرق خاک است با طلای ناب و اگر خیال کنیم که عرب هم الفاظ فصیحیه‌ی متناسب این الفاظ می‌تواند بیان کند، از کجا به چنین معانی پی می‌برد تا آنها را در قالب این الفاظ بریزد و از کجا عربهای زمان جاهلیت بلکه اصحاب و معاصرین رسول خدا (ص) این معانی مشکله را که مربوط به آسمانها است می‌شناختند تا چنین الفاظی برای آنها آماده نمایند زیرا فصاحت عربهای زمان جاهلیت فقط در توصیف شتر یا اسب یا خر کوهی یا گاو صحرائی یا کوه‌ها و بیابانهای پهناور و مانند

[صفحه ۱۴۵]

آنها بود. و اما عربهایی که اصحاب و معاصر رسول خدا (ص) بودند و به فصاحت مشهور شده‌اند، منتها درجه‌ی فصاحت یکی از آنان در دو سطر یا سه سطر بیشتر نمی‌باشد آن هم یا در باب موعظه و پند است که یا متضمن یاد از مرگ و نکوهش دنیا باشد و یا راجع به جنگ و ترغیب به زد و خورد و ترساندن از دشمن و نرفتن به جهاد است، اما سخن در موضوع ملائکه و صفات و اقسام و عبادات و تسیح آنان و معرفت و دوستی و شوق ایشان به خالق متعال و مانند آنها را که در این فصل، مشروحا بیان شده، نمی‌دانستند. بلی گاهی جمله‌ی را که در قرآن عظیم درباره‌ی ملائکه ذکر شده، شنیده و آشنا بوده‌اند لیکن به این تفصیل که امام علیه‌السلام فرموده، نبوده است و کسانی مانند عبدالله بن سلام و امیه بن ابی‌الصلت که به این معانی آشنا بوده‌اند، توانایی ذکر این الفاظ فصیحیه را نداشتند. پس ثابت شد که چنین معانی دقیقه را در این عبارات فصیحیه هیچ کس نگفته و توانایی بر آن نداشته است مگر علی بن ابیطالب علیه‌السلام. سوگند یاد می‌کنم به اینکه هر گاه خردمندی در این کلام امام تامل و اندیشه کند پوست بدنش بلرزد، قلبش مضطرب و نگران گردد و عظمت و بزرگی خداوند عظیم را در قلب و اعضای بدنش جای دهد، به او توجه کند و چنان شادی به او دست دهد که از بسیاری شوق، نزدیک شود جان از تنش مفارقت نماید»

نکوهش جادوگر

هنگامی که جادوگران فرعون به مبارزه‌ی حضرت موسی و ازدهای عصا صورت او آمدند، خداوند متعال به رسولش موسی چنین

خطاب می‌کند:

طه: ۶۹: و الق ما یمینک تلقف ما صنعوا انما صنعوا کید ساحر و لا یفلح الساحر حیث اتی.

آنچه به دست داری، بیفکن تا آنچه را که ساخته‌اند، ببلعد. آنها فقط نیرنگ جادویی ساخته‌اند و جادوگر هر کجا باشد رستگار نمی‌شود.

خطبه ۷۸: و المنجم کالکاهن و الکاھن کالساحر و الساحر کالکافر و الکاھر فی النار.

منجم مانند غیب‌گو و غیب‌گو مانند جادوگر و جادوگر مانند کافر و کافر در آتش است.

[صفحه ۱۴۶]

نگوشت از بدعت نهادن در دین

معنی بدعت، احداث امری بر خلاف دین و نسبت دادن آن به دین است و چون بعضی از نصاری، رهبانیتی بر خلافت شریعت حضرت عیسی بوجود آوردند و از زن و فرزند گوشه‌گیری کردند در گوشه‌یی از کوه، صومعه ساختند و عبادت می‌کردند خداوند متعال عمل ایشان را بدعت نامید و فرمود:

حدید: ۲۷: و رهبانیه ابتدعوها ما کتباھا علیھم.

و رهبانیتی را که ما بر آنها مقرر نداشته بودیم، بدعت آوردند.

خطبه ۱۷: ان ابغض الخلائق الی الله رجلا: رجل و کله الله الی نفسه فهو جائر عن قصد السبیل مشغوف بکلام بدعه و دعاء ضلاله فهو فتنه لمن افتتن به ضال عن هدی من کان قبله مضل لمن اقتدی به فی حیاته و عبد وفاته حمال خطایا غیره رهن بخطیئته. منفورترین مردم نزد خدا دو نفرند: اول مردی که خدا او را به خود وا گذاشته و او از راه راست منحرف شده است به سخن بدعت شیفته گشته و مردم را به گمراهی می‌خواند. او برای پیروانش فتنه و فساد است و گمراه کننده‌ی کسانی است که در زمان حیات و بعد از مرگش از او پیروی می‌کنند، بار گناهان دیگران را می‌کشد و در گرو گناه خویش می‌باشد.

خطبه ۵۰: انما بدء و وقع الفتن اهواء تتبع و احکام تتبدع یخالف فیها کتاب الله و یتولی علیها رجال رجالا علی غیر دین الله.

ابتدای وقوع فتنه و فساد، پیروی از خواهش نفس و ایجاد احکام، بدعتی است بر خلاف قرآن که مرد این، مردان دیگر را بر خلاف دین خدا در آن احکام یاری می‌کنند.

اگر تاریخ اسلام را بدقت ورق بزنیم و فتنه‌هایی که در این ملت بوجود آمده است، بررسی کنیم برای آنها منشایی غیر از این دو چیزی که علی علیه السلام می‌فرماید، نمی‌یابیم.

[صفحه ۱۴۷]

و نیز علی علیه السلام اشخاصی را مشخص می‌فرماید که صفات زشت و گناه آنها به قدری بزرگ است که هر چه عبادت کنند، برای آنها سودی ندارد و کفاره‌ی گناهشان نمی‌شود، نسبت به یکی از ایشان می‌فرماید:

خطبه ۱۵۲: او یتستجع حاجه الی الناس باظهار بدعه فی دینه.

یا کسی که به وسیله‌ی ایجاد بدعتی در دین خود به مردم جهت بر آورده شدن تقاضایش روی آورد.

خطبه ۱۴۵: و ما احدثت بدعه الا ترک بها سنه فاتقوا البدع و الزموا المهیج ان عوازم الامور افضلها و ان محدثاتها شرارها.

هیچ بدعتی پیدا نشد جز آنکه به سبب آن، سنتی از بین رفت (مثلا چون نصاری به رهبانیت روی آوردند، سنت ازدواج و قضای حوایج مردم را از بین بردند) پس از بدعتها بپرهیزید و در راه روشن دین قدم گذارید زیرا امور قطعی و قدیمی، بهترین امور و بدعت‌های تازه بدترین امور است.

نرمخویی دوستان را زیاد می‌کند

خداوند سبحان، خطاب به پیغمبر اکرم که او را صاحب خلق عظیم نامیده است، می‌فرماید:
 آل عمران: ۱۵۹: فبما رحمه من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لا نفصوا من حولك.
 به سبب رحمت خدا است که نسبت به آنها نرم‌خوی شدی و اگر خشن و سخت‌خوی بودی از دور تو پراکنده می‌شدند.
 حکمت ۲۰۵: من لان عوده كثفت اغصانه.
 هر کس که چوب درخت وجودش، نرم باشد، شاخه‌هایش بسیار می‌گردد.
 بیان:

علی علیه‌السلام در بیان خویش و استعاره‌ی لطیفی که بکار برده است، وجود
 [صفحه ۱۴۸]

انسان را به درختی تشبیه نموده است، از این نظر که هر چند تنه‌ی درخت، آب سرشار بخورد یا ذاتا نرم و لطیف باشد، شاخه‌ها و فروغ آن بیشتر می‌گردد. همین‌طور درخت وجود انسان هر چند گشاده‌روتر و نرم‌خوی‌تر باشد، دوستان و رفقا در اطراف او بیشتر گرد می‌آیند و در آیه‌ی شریفه نیز، مفهوم همین معنی را خداوند متعال به پیغمبرش فرموده است.

با یکدیگر اتحاد داشته باشید و از اختلاف بپرهیزید

قرآن کریم خطاب به عرب تازه مسلمان که در زمان جاهلیت، نفاق و اختلاف، ایشان را بیچاره کرده بود و در محیط خویش در جهنمی سوزان بسر می‌بردند و از برکت اسلام همه با هم برادر و برابر شدند، می‌فرماید:
 آل عمران: ۱۰۳: و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا و اذكروا نعمه الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا و كنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها...
 همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده مشوید و نعمت خدا را بر خود بیاد آورید، آن دم که دشمن یکدیگر بودید و خدا میان دل‌هایتان، پیوند مهر داد پس به موهبت او با یکدیگر برادر گشتید، شما بر لب مغاک آتش بودید و خدا شما را از آن رهانید
 ...

خداوند سبحان، درباره‌ی دسته‌ی از کفار که از روی نادانی، با یکدیگر اختلاف داشتند، به رسول محترمش می‌فرماید:
 حشر: ۱۴: تحسبهم جميعا و قلوبهم شتى ذلك بانهم قوم لا يعقلون.

آنها را مجتمع و با هم می‌پندارید، لیکن دل‌هایشان پراکنده است، زیرا که آنها گروهی هستند که تعقل نمی‌کنند.
 خطبه ۲۳۴: و ان الله سبحانه قد امتن على جماعه هذه الامه فيما عقد بينهم من حبل هذه الالفه التي ينتقلون في ظلها و ياوون الي كنفها بنعمه لا يعرف احد من المخلوقين لها قيمه لانها ارجح من كل ثمن و اجل من كل خطر.
 [صفحه ۱۴۹]

و خداوند سبحان بر این امت منت نهاد که ریسمان الفت و مهربانی میان آنها بست، الفتی که در سایه‌ی آن در آیند و در کنار آن قرار گیرند، نعمت الفتی که هیچ آفریده‌ی بهای آن را نمی‌داند، زیرا بهای الفت از هر بهایی افزونتر و از هر شریفی، بزرگوارتر است.

خطبه ۱۷۵: فاياكم و التلون في دين الله فان جماعه فيما تكرون من الحق خير من فرقه فيما تحبون من الباطل و ان الله سبحانه لم يعط احدا بفرقه خيرا ممن مضى و لا ممن بقى.

از دو رنگی و اختلاف در دین خدا بهره‌یزید زیرا اتحاد در امری که حق است و آن را نمی‌پسندید، بهتر است از تفرقه و جدایی در امر باطلی است که آن را دوست دارید و خداوند سبحان به هیچ کس از پیشینیان و باقیمانندگان بر اثر تفرقه و جدایی، خیری عطا نفرموده است.

خطبه ۱۲۰: ان الشیطان یسنی لکم طرقه و یرید ان یحل دینکم عقده عقده و یعطیکم بالجماعه الفرقة و بالفرقة الفتنه فاصدقوا عن نزغاته و نغثاته.

شیطان راه‌های خود را برای شما آسان می‌کند و می‌خواهد با گشودن گره از پی گره دین شما را سست گرداند و به جای اتحاد، جدایی به شما بدهد و بر اثر جدایی، فتنه و فساد در شما تولید کند، پس از وسوسه‌ها و افسونهای او رو گردانید.

خطبه ۱۲۷: فان یدالله علی الجماعه و ایاکم و الفرقة فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب الا من دعا الی هذا الشعار فاقتلوه و لو کان تحد عمامتی هذه.

دست خدا بر سر جماعت است، از تفرقه و جدایی بهره‌یزید زیرا کسی که از مردم جدا شده است گرفتار شیطان می‌شود، چنان که تنها مانده‌ی از گوسفند نصیب گرگ است. آگاه باشید هر کس به تفرقه و جدایی دعوت کند، او را بکشید اگر چه زیر این عمامه باشد (یعنی اگر من هم شما را دعوت به تفرقه کردم، مرا بکشید).

[صفحه ۱۵۰]

در کارها تحقیق و کنجاوی کنید

حجرات: ۶: یا ایها الذین امنوا ان جائکم فاسق بنا فتینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین.

ای کسانی که ایمان آوردید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد به تحقیق پردازید، مبدا مردمی را از روی نادانی (به گفته‌ی آن فاسق) آسیب برسانید سپس از آنچه کرده‌اید، پشیمان شوید.

نساء: ۹۴: یا ایها الذین امنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتینوا و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومنان تبغون عرض الحیوه الدنیا فعند الله مغانم کثیره کذلک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا.

ای اهل ایمان چون در راه خدا بیرون بروید به تحقیق پردازید و به کسی که به شما اظهار اسلام می‌کند، نگویید مومن نیستی تا کالای زندگی او را بر خود حلال کنید که نزد خدا غنیمتهای بسیار است، شما پیش از این چنین بودید و خدا بر شما منت نهاد پس به تحقیق پردازید که خدا به آنچه عمل می‌کنید، آگاه است.

خطبه ۱۷۲: و لا تعجلوا فی امر حتی تبتینوا.

در هیچ کاری تا تحقیق نکرده‌اید، شتاب مکنید.

دشمنی شما را از طریق عدالت خارج نسازد

مائده: ۲: و لا یجرمنکم شان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا...

دشمنی با گروهی که شما را از مسجد الحرام بیرون کردند، به تجاوز کردن، وادارتان نکند.

علی علیه‌السلام معقل بن قیس ریاحی را با سه هزار سرباز به جنگ شامیان فرستاد و در نامه‌ی خویش به وی چنین نوشت:

[صفحه ۱۵۱]

نامه ۱۲: و لا یحملنکم شانهم علی قتالهم قبل دعائهم و الاعذار الیهم.

دشمنی با ایشان، شما را وادار نسازد که پیش از خواندن ایشان به راه حق و اتمام حجت با آنها، به جنگ پردازید.

ترغیب به مشورت

خداوند سبحان، پیغمبر اکرمش را مخاطب نموده، می‌فرماید:
 آل عمران: ۱۵۹: فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر.
 آنها را ببخش و برای ایشان آمرزش بخواه و در کار جنگ با آنها مشورت کن.
 حکمت ۱۰۹: و لا مظاهره اوثق من المشاوره.
 هیچ پشتیبانی، استوارتر از مشورت نیست.
 حکمت ۱۵۲: و من استبد براهه هلك و من شاور الرجال شاركها فی عقولها.
 هر کس خودرایی کند، هلاک می‌شود و کسی که با مردان، مشورت کند در عقل ایشان، شریک شده است.

بین مردم را اصلاح کنید

حجرات: ۹ و ۱۰: و ان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما ... انما المومنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم.
 اگر دو دسته از مومنان با یکدیگر کارزار کردند، میانشان را صلح دهید ... مومنین برادر یکدیگرند، میان برادران خویش را اصلاح کنید.

علی علیه‌السلام زمانی که از ضربت ابن ملجم در بستر بیماری افتاده بود، به خانواده‌ی خویش طی نامه‌ی چنین وصیت می‌کند:
 نامه ۴۷: اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم فانی سمعت جدکما صلی الله علیه و آله یقول: صلاح ذات
 [صفحه ۱۵۲]

البین افضل من عامه الصلاه و الصیام.
 سفارش می‌کنم شما (حسنین) و تمام فرزندان و خانواده‌ام و هر کس را نامه‌ی من به او می‌رسد، به تقوی و منظم نمودن کارتان و اصلاح کردن بین خودتان زیرا که من از جد شما (پیغمبر) شنیدم که می‌فرمود: «اصلاح بین مردم، از کلیه‌ی نماز و روزه بهتر است». نماز و روزه واجب است و اصلاح میان مردم واجب‌تر، پس اگر در زمان موسع [۹۸] نماز، مسلمانان با یکدیگر نزاع کردند، مسلمان باید به اصلاح آنها پردازد و نماز را بعدا بجا بیاورد.

صدای خود را بلند نکنید

قرآن مجید از قول جناب لقمان، هنگامی که پسرش را نصیحت می‌کرد، می‌فرماید:
 لقمان: ۱۹: واقصد فی مشیک و اغضض من صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر.
 در راه رفتن خویش معتدل باش و صدای خویش را آهسته کن که زشت‌ترین صداها، صدای خران است.
 حجرات: ۲: یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون.
 ای کسانی که ایمان آوردید، صداهای خویش را از صدای پیغمبر بلندتر نکنید و با او مانند بلند سخن گفتن با یکدیگر سخن نگوئید، مبادا اعمالتان نابود شود و شما احساس نکنید.
 علی علیه‌السلام در خطبه همام ضمن بیان صفات متقین، چنین می‌فرماید:

خطبه ۱۸۴: ان ضحك لم یعل صوته.

اگر خنده کند، صدایش بلند نشود.

[صفحه ۱۵۳]

و نیز در ضمن بیان آداب جنگ به اصحابش، چنین می‌نویسد:

نامه ۱۶: و امیتوا الاصوات فانه اطرد للفشل.

صداها را بمیرانید- آهسته کنید- زیرا آن سستی را دور می‌کند.

نماز انسان را از گناه باز می‌دارد

عنکبوت: ۴۵...: و اقم الصلوه ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذكر الله اکبر و الله یعلم ما تصنعون.

نماز را بپا دار که نماز انسان را از بدکاری و زشتی باز می‌دارد و یاد کردن خدا از هر عبادتی، مهتر است و خدا به آنچه انجام دهید، آگاه است.

خطبه ۱۹۰: تعاهدوا امر الصلاه و حافظوا علیها و استکثروا منها و تقربوا بها فانها کانت علی المومنین کتابا موقوتا الا تسمعون الی جواب اهل النار حین سئلوا: «ما سلککم فی سقر؟ قالوا: لم نک من المصلین و انها لتحت الذنوب حت الورق و تطلقها اطلاق الربق و شبهها رسول الله (ص) بالحمه تكون علی باب الرجل فهو یغتسل منها فی الیوم و اللیله خمس مرات فما عسی ان یتقی علیه من الدرن ...

امر نماز را مراعات کنید و بر آن محافظت داشته باشید و زیاد بجا آورید و آن را وسیله‌ی تقرب قرار دهید، زیرا نماز برای مومنین با وقت معین مقرر شده است، مگر گوش نمی‌دهید به جواب اهل دوزخ که خداوند متعال در قرآن مجید نقل می‌کند آنگاه که از آنها می‌پرسند: «چه شما را در دوزخ انداخت؟ جواب می‌دهند: ما از نماز گزاران نبودیم» و نماز گناهان را مانند برگ درخت می‌ریزد و آنها را مانند باز کردن گردن باز می‌کند. رسول خدا (ص) نماز را به چشمه‌ی آب گرمی تشبیه فرموده است که بر در خانه‌ی مردی می‌باشد و شبانه‌روز پنج نوبت در آن شستشو می‌کند، پس انتظار نمی‌رود که چرکی بر او باقی بماند... و حق نماز را مردانی از مومنین شناخته‌اند که زیور مال و متاع دنیا و روشنی چشم فرزند، آنان را از آن باز نمی‌دارد خداوند سبحان می‌فرماید: «مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش ایشان را از یاد خدا و گزاردن نماز

[صفحه ۱۵۴]

و دادن زکات، باز نمی‌دارد و رسول خدا با اینکه مژده‌ی بهشت به او رسیده بود، برای نماز خود را به رنج می‌افکند به جهت فرمان خدای متعال که به او فرموده بود:

طه: ۱۳۲: و امر اهلک بالصلوه و اصطر علیها...

خانواده خویش را به خواندن نماز دستور بده و خود در انجام آن شکیا باش.

از هر علمی نافعش را بطلبید و مضرش را رها کنید

قرآن مجید، جادوگران زمان حضرت سلیمان را نکوهش نموده، می‌فرماید:

بقره: ۱۰۲: و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم.

چیزهایی را تعلیم می‌گرفتند که به ایشان زیان می‌رساند و سودی نمی‌بخشید.

زمر: ۱۷ و ۱۸: فبشر عبادی الذین یتسمعون القول فیبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب.

مژده بده به آن بندگانم که هر سخنی را می‌شنوند و از نیکوتر آن پیروی می‌کنند، ایشان کسانی هستند که خدا هدایتشان فرموده و ایشان صاحبان خرد می‌باشند.

علی علیه‌السلام هنگامی که عازم جنگ با خوارج گشت، یکی از اصحابش که ادعای علم نجوم و هیات داشت، به آن حضرت عرض کرد: «اگر در این زمان، به جنگ بروی، می‌ترسم به مقصود نرسی، حضرت پس از آنکه اشتباه او را با دلیل و برهان به وی ثابت کرد، خطاب به سربازان خویش فرمود:

خطبه ۷۸: ایها الناس ایکم و تعلم النجوم الا ما یهدی به فی بر او بحر.

ای مردم از یاد گرفتن علم نجوم پرهیزید مگر به مقداری که شما را در خشکی و دریا رهبری کند. و نیز به پسر ارجمندش امام مجتبی (ع) چنین می‌نویسد:

[صفحه ۱۵۵]

نامه ۳۱: لا خیر فی علم لا ینفع.

در علمی که یاد گرفتنش سود نمی‌دهد، خیری نیست.

کفر و عصیان بندگان به خدا زیانی نمی‌رساند

آل عمران: ۱۷۷: ان الدین اشتروا الکفر بالایمان لن یضروا الله شیئا و لهم عذاب الیم.

کسانی که کفر را به ایمان خریدند، هرگز به خدا زیانی نمی‌زنند و برای خود ایشان، عذابی دردناک است.

بقره: ۱۴۴: و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین.

هر کس به عقب برگردد، هیچ گونه زیانی به خدا نمی‌زند و خدا سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.

خطبه ۱۸۴: اما بعد فان الله سبحانه و تعالی خلق الخلق - حین خلقهم - غنیا عن طاعتهم امننا من معصیتهم لانه لا تضره معصیه من عصاه و لا تنفعه طاعه من اطاعه.

خداوند سبحان آدمیان را آفرید در حالی که از اطاعت آنها بی‌نیاز و از نافرمانی‌شان ایمن بود زیرا معصیت گناهکاران به او زیانی نمی‌رساند و اطاعت فرمانبرداران به او سودی نمی‌دهد.

ترحم بر ضعفا

قرآن مجید در آیه‌یی که پیرامون معاف شدگان از جنگ توضیح می‌دهد، می‌فرماید:

توبه: ۹۱: لیس علی الضعفاء و لا علی المرضى و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا الله و رسوله.

بر ضعیفان و بیماران و کسانی که چیزی برای خرج کردن ندارند، اگر برای خدا و پیغمبرش نیکخواهی کنند، تکلیفی نیست.

انفال: ۲۶: و اذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس فاواکم.

[صفحه ۱۵۶]

و ایدکم بنصره.

و یاد کنید هنگامی را که شما اندک بودید و در زمین ناتوان شمرده می‌شدید، می‌ترسیدید که مردم شما را برابیند پس خدا شما را جای داد و به یاری خویش، تقویت فرمود.

نامه ۳۱: و ظلم الضعیف افحش الظلم.

ستم کردن بر ضعیفان، زشت‌ترین ستم است.

خطبه ۳۷: الدلیل عندی عزیز حتی اخذ الحق له و لا قوی عندی ضعیف حتی اخذ الحق منه.

آدم خوار و ستم‌دیده تا زمانی نزد من عزیز و ارجمند است که حق او را از ظالم بستانم و توانا و ستمگر نزد من تا وقتی ضعیف و ناتوان است که حق مظلوم را از او بگیرم.

و نیز در سفارشی که به لشکر خود پیش از روبرو شدن در جنگ صفین می‌نماید، می‌فرماید:

نامه ۱۴: فاذا كانت الهزيمة باذن الله فلا تقتلوا مدبرا و لا تصیبوا معورا و لا تجهزوا علی جریح و لا تهیجوا النساء باذی و ان شتمن اعراضکم و سببن امراء کم فانهن ضعیفان القوی و الانفس و العقول ان کنا لنومر بالكف عنهن و انهن لمشركات. اگر به اذن خدا دشمن شکست خورد، گریخته را مکشید و بی‌پناه را آزار مرسانید و زخم خورده را از پا در میاورید و زنان را به آزار برمینگیزید اگر چه آنها شما را دشنام دهند، آبرویتان را لکه‌دار سازند و بزرگان‌تان را ناسزا گویند زیرا نیروها و جانها و عقلهای ایشان سست است و ما مامور بودیم که در زمان رسول خدا (ص) از زنان در حالی که آنان مشرک بودند، دست برداریم.

از گمان بد بپرهیزید

حجرات: ۱۲: یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم.

[صفحه ۱۵۷]

ای کسانی که ایمان آوردید از بسیاری از گمانها بپرهیزید زیرا بعضی از گمانها گناه است.

حکمت ۳۵۲: لا تظنن بکلمه خرجت من احد سوء و انت تجد لها فی الخیر محتملا.

به سخنی که از دهن کسی بیرون آید تا زمانی که احتمال نیکی برای آن می‌یابی، گمان بد مبر.

و نیز در نامه‌ی خویش به مالک اشتر استاندار مصر چنین می‌نویسد:

نامه ۵۳: فلیکن منک فی ذلک امر یجتمع لک به حسن الظن برعیتک فان حسن الظن یقطع عنک نصبا طویلا.

و بدان که چیزی، باعث خوشبینی حاکم نسبت به رعیت، بهتر از نیکویی به ایشان و سبک کردن هزینه‌های آنها و رنجش نداشتن از آنان نسبت به چیزی که حقی بر آنها ندارد، نیست، پس باید در این باره کاری کنی که خوش‌بینی نسبت به رعیت را به دست آوری زیرا این خوش‌بینی رنج بسیاری را از تو بر می‌دارد.

گمراهان و اهل باطل در اکثریت هستند

مائده: ۱۰۰: قل لا یستوی الخبیث و الطیب و لو اعجبک کثره الخبیث فاتقوا الله یا اولی الالباب لعلکم تفلحون.

بگو مردم پلید و پاکیزه یکسان نیستند اگر چه زیادی ناپاکی ترا به شگفت آورد. پس ای خردمندان از خدا بترسید تا رستگار شوید.

انعام: ۱۱۶: و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرون.

اگر از بیشتر مردم روی زمین، اطاعت کنی ترا از راه حق گمراه خواهند کرد، آنها جز گمان را پیروی نمی‌کنند و فقط تخمین می‌زنند.

و نیز در قرآن مجید، آیاتی که اکثریت را محکوم به جهل و کفران و فسق و

[صفحه ۱۵۸]

اعراض از حق می‌نماید، بسیار است، مانند:

ولکن اکثر الناس لا یعلمون. [۹۹].

فانی اکثر الناس الا کفورا. [۱۰۰].

و اکثرهم لا یعقلون. [۱۰۱].

ولکن اکثر الناس لا یشکرون. [۱۰۲].

و اکثرهم للحق کارهون. [۱۰۳].

و ما وجدنا لا اکثرهم من عهدہ. [۱۰۴].

و ما یتبع اکثرهم الا ظنا. [۱۰۵].

خطبه ۱۹۲: ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله فان الناس قد اجتمعوا علی مائده شعبها قصیر و جوعها طویل.

ای مردم در راه هدایت از جهت کمی اهلش، نگران نباشید زیرا مردم بر سر سفره‌ی گرد آمده‌اند که سیری آن اندک و گرسنگیش بسیار است - مراد از این سفره، دنیا است -.

بیان:

هر قدر که در زمان حاضر و ادوار تاریخی قبل، دقت و مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که اکثریت مردم روی زمین را همین اصنافی که قرآن بیان می‌فرماید، از جاهل و ناسپاس و بی‌خرد و بی‌وفا تشکیل داده‌اند، مثلاً از لحاظ اتخاذ دین و آیین صحیح، در تمام این ادوار فقط عده‌ی معدودی که هیچگاه از یک هزارم موجود، تجاوز نمی‌کرده است،

[صفحه ۱۵۹]

به دین حق گرویده و اکثریت بسیار آنها پیرو ادیان باطله بوده‌اند و نیز از لحاظ صداقت و امانت و صحت عمل همیشه اکثریت با نقطه‌ی مقابل این اوصاف، مشاهده می‌شود و باز از نظر پابند بودن به اوهام و خرافات و اباطیل، همیشه معتقدین جدی و پابرجای بسیاری، به این گونه مطالب دیده می‌شود، در صورتی که رجال روشن فکر و صحیح‌الاعتقاد واقعی که محیط فکرشان به این خرافات آلوده نشده باشد در هر قرن تنها عده‌ی انگشت شماری در تاریخ بشر ظهور کرده‌اند.

این است معنی آیات شریفه‌ی مذکور و آنچه که جرج جرداق در پایان کتاب «صورت العداله الانسانیه» می‌نویسد: «افسوس که این روزگار بخل می‌ورزد و لاقل در هر قرن یک رجل الهی و نمونه‌ی فضیلت و انسانیت مانند علی بن ابیطالب به جامعه‌ی بشری تحویل نمی‌دهد» [۱۰۶].

و چون انسان مولود جامعه و تحت تاثیر محیط است، وقتی که هر چه نظر کند در محیط و جامعه‌ی خویش، بی‌دینی و گناه و خرافه ببیند، الهامات ربانی و راهنمایی‌های خرد و فطرت پاک خویش را گم می‌کند و خواه و ناخواه و دیر یا زود در مسیر حرکت جامعه وارد می‌شود و به رنگ آنها ملون می‌گردد تا کار به جایی می‌رسد که از مخالفت با اکثریت وحشت می‌کند و عده‌ی معدودی را که در طریق فضیلت و علم و معرفت می‌بیند در اشتباه می‌پندارد. این است که علی علیه‌السلام در بیان شریف خویش به این نکته‌ی دقیق اشاره می‌فرماید و تذکر می‌دهد که این اکثریت باطل شما را به وحشت نیندازد و بدانید که همیشه اهل باطل بر اهل حق اکثریت داشته‌اند ولی در این مورد پیروی اقلیت بسیار معدود از همرنگی با اکثریت قریب به اتفاق ولی در اشتباه و بد عاقبت بهتر است و پیداست که این بیان تا چه اندازه موثر و دستگیر مردم متزلزل می‌باشد صلوات الله علیه هادیا قائدا.

مقصود از خلقت انسان عبادت است

ذاریات: ۵۶: و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون.

پری و آدمی را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.

[صفحه ۱۶۰]

بقره: ۲۱: یا ایها الناس اعبدوا ربک لذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون.

ای مردم! پروردگار خویش را که شما و پیشینیان شما را آفریده است، عبادت کنید شاید پرهیزگار شوید. خطبه ۱۴۷: فبعث محمدا- صلی الله علیه و اله- بالحق لیخرج عباده من عباده الاوثان الی عبادته و من طاعه الشیطان الی طاعته. خداوند محمد (ص) را بحق برگزید تا بندگانش را از پرستش بتها باز دارد و به عبادت خود وادار کند و از پیروی شیطان منع کرده، به فرمانبرداری خویش وادار سازد.

حضرت علی (ع) در نامه‌یی خطاب به فرزند رشیدش حضرت مجتبی (ع) چنین می‌نویسد:

نامه ۳۱: فاعتصم بالذی خلقک و رزقک و سواک فلیکن له تعبدک و الیه رغبتک و منه شفقتک.

پس چنگ بزن به خالق و رازق و تعدیل کننده‌ی اندامت و او را عبادت کن و نظرت به سوی او و بیعت از او باشد.

خطبه ۱۸۹: فاتقوا الله الذی نفعکم بموعظته و وعظکم برسالته و امتن علیکم بنعمته فعبدوا انفسکم لعبادته و اخرجوا الیه من حق طاعته.

از خدایی که با پند دادنش، شما را بهره‌مند فرموده و با دستور خویش، اندررتان داده، باک داشته باشید و جانهای خود را برای عبادت او رام سازید و حق فرمانبرداری از او را بجا آورید.

در کارها عجله و شتاب نکنید

اسراء: ۱۱: و یدع الانسان بالشر دعاءه بالخير و كان الانسان عجولا.

انسان همچنان که به نیکی دعا می‌کند، به بدی هم دعا می‌کند و انسان شتابگر است.

[صفحه ۱۶۱]

طه: ۱۱۴: و لا تعجل بالقران من قبل ان یقضی الیک و حیه و قل رب زدنی علما.

پیش از آنکه وحی قرآن برای تو تمام شود، به آن شتاب مکن و بگو پروردگارا بر دانش من بیفزای.

علی علیه السلام در نامه‌ی خویش به مالک اشتر چه خوب می‌نویسد:

و ایاک و العجله بالامور قبل اوانها او التساقط فیها عند امکانه او اللجاجه فیها اذا تنکرت او الوهن عنها اذا استوضحت فضع کل امر موضعه و اوقع کل عمل موقعه.

از اینکه در کارها پیش از رسیدن موقع مناسبش شتاب کنی، پرهیز، یا هنگام دسترسی به آن پی در پی دنبال گیری کنی، یا وقتی که حقیقت روشن نیست در آن ستیزه کنی، یا زمانی که روشن و هویدا گشت در آن سستی کنی، پس هر کاری را بجا و در موضع خویش قرار بده و به انجام برسان.

حکمت ۳۵۵: من الخرق المعاجله قبل الامکان و الاناه بعد الفرصه.

شتاب نمودن در کارها پیش از دسترسی به آن و سستی نمودن بعد از رسیدن فرصت، از حماقت و نادانی است.

مراعات و جانبداری از فامیل

بقره: ۲۱۵: یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فلولو الدین و الاقربین و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و ما تفعلوا من خیر فان الله به علیم.

از تو می‌پرسند که چه اتفاق کنند، بگو: هر مالی که انفاق می‌کنید باید به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقرا و در راه ماندگان باشد و هر نیکی که انجام می‌دهید، خدا به آن دانا است.

نساء: ۳۶: و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربی.

خدا را بپرستید و چیزی را شریک او نسازید و به پدر و مادر و خویشان خود نیکی کنید.

[صفحه ۱۶۲]

نامه ۳۱: و اکرم عشیرتک فانهم جناحک الذی به تطیر و اصلک الذی الیه تصیر و یدک الی بها تصول.

خویشان را گرامی بدار زیرا آنان مانند بال و پر تو هستند که با آن پرواز می‌کنی و چون ریشه‌ی تو می‌باشند که به سوی ایشان باز می‌گردد و همچون دست تو هستند که با آن حمله می‌کنی.

خطبه ۲۳: الا لا یعدلن احدکم عن القرابه یری بها الخصاصه ان یسدها بالذی لا یزیده ان امسکه و لا ینقصه ان اهلکه و من یقبض یده عن عشیره فانما تقبض منه عنهم ید واحده و تقبض منهم عنه اید کثیره و من تلن حاشیته یتدم من قومه الموده.

آگاه باشید زمانی که یکی از شما در خویشان خود پریشانی ببیند، نباید از آنها رو بگرداند و باید پریشانی ایشان را به مالی - که اگر نگهدارد، زیاد نمی‌شود و اگر انفاق کنید، کم نمی‌گردد - مرتفع سازد و هر که از فامیل خویش، دست بدارد از ایشان یک دست گرفته شده است ولی از او دستهای بسیار و کسی که نرم‌خوی و متواضع باشد، دوستی همیشگی آنها را به خود جلب می‌کند.

امتحان خداوند از بندگان و علت آن

ملک: ۲: الذی خلق الموت و الحیوه لیلو کم ایکم احسن عملا.

خدایی که مرگ و زندگی آفرید تا امتحانان کند که کدامیک در عمل بهترید.

بقره: ۱۵۵: و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفاس و الثمرات و بشر الصابرين.

شما را با اندکی از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و نفوس و محصولات، امتحان خواهیم کرد و صابران را مزده بده.

خطبه ۱۴۳: ان الله یتلی عبادہ عند الاعمال السیئه بنقص الثمرات و حبس البرکات و

[صفحه ۱۶۳]

اغلاق خزائن الخیرات لیتوب تائب و یقلع مقلع و یتذکر متذکر و یزدجر مزدجر.

خداوند بندگان را هنگام کردارهای زشت، به کاهش محصول و بازداشتن برکتها و بستن گنجینه‌های خیر، می‌آزماید تا آنکه توبه کننده است توبه کند و از گناه بازایستد و آنکه پند پذیر است پند گیرد و آنکه قابل باز ایستادن از گناه است، از نگاه باز ایستد.

الا ترون ان الله - سبحانه - اختبر الاولین من لدن آدم - صلوات الله علیه - الی الاخرین من هذا العالم باحجار لا تضر و لا تنفع و لا تبصر و لا - تسمع فجعلها بیته الحرام الذی جعله الله للناس قیاما ثم وضعه باوعر بقاع الارض حجرا و اقل تئاتق الدنیا مدرا و اضیق بطون الاودیة قطرا بین جبال خشنه و رمال دمه و عیون و شله و قری منقطعه ... ابتلاء عظما و امتحانا شدیداد و اختبارا مبینا و تمحصیبا بلیغا ... و لكن الله یختبر عبادہ بانواع الشدائد و یتعدهم بانواع المجاهد و یتلیهم یضروب المکاره اخراجا للتکبر من قلوبهم و اسکانا للتذلل فی نفوسهم و لیجعل ذلک ابوابا فتحا الی فضله و اسبابا ذللا لعفوه.

آیا نمی‌بینید که خداوند سبحان از زمان آدم تا آخر عالم مردم را آزمایش فرموده است، به سنگهایی که نه زیان دارد و نه سود بخشد و نه می‌بیند و نه می‌شنود (و خانه کعبه از آن بنا شده است)، این سنگها را بیت‌الحرام خویش قرار داده و برای مردم بر پا گردانیده است. این خانه را در سخت‌ترین سنگستان و کمترین تپه‌های دنیا از لحاظ خاک و تنگ‌ترین دره‌ها بین کوه‌های ناهموار و ریگهای نرم و چشمه‌های کم آب و آبادی‌های دور از یکدیگر که نه شتری آنجا فربه شود و نه اسب و نه گاو و گوسفندی، قرار داد، پس آدم و فرزندانش را امر فرمود که به جانب آن متوجه گردند لذا آن خانه محلی برای انتفاع مسافرین و مقصدی برای بار انداختن‌شان گردید. از بیابانهای غیر مزروع دور از تپه‌های دره‌های گود و از جزایر دریا‌های پراکنده، میوه‌های دلها (که اخلاص و

خضوع است) به آن خانه فرود می‌آید، با فروتنی گوشه‌های خود را می‌جنبانند و بر گرد خانه، کلمه تهلیل می‌گویند: ژولیده مو و غبار آلود هروله می‌کنند، لباسهای خویش را کنار گذاشته و بر اثر نتراشیدن [صفحه ۱۶۴]

موها، صورت خود را زشت کرده‌اند. این ست آزمایش بزرگ و امتحان شدید و آشکار و کامل که آن را سبب دریافت رحمت و رسیدن به بهشت گردانید... اگر خداوند سبحان اراده می‌کرد که خانه محترم و عبادتگاههای بزرگ خویش را بین باغها و جویها و زمینهای هموار با درختهای بسیار و میوه‌های گوناگون... قرار دهد، مقدار پاداش و جزا به تناسب کمی امتحان اندک می‌گشت و اگر پایه‌ها و سنگهای ساختمان کعبه از زمرد سبز و یاقوت سرخ درخشان و پر نور می‌بود، شک و دودلی را در سینه‌ها کم می‌کرد و کوشش شیطان را از دلها بر طرف می‌ساخت و اضطراب تردید را از مردم دور می‌نمود، ولیکن خداوند بندگانش را به سختی‌های مختلف می‌آزماید و با کوششهای گوناگون از آنان بندگی می‌خواهد و ایشان را به اقسام چیزهایی که ناپسندشان می‌باشد، امتحان می‌نماید تا تکبر را از دلهای ایشان خارج کند و فروتنی را در ایشان... برای اینکه آن امتحان را درهای گشاده به سوی فضل و وسایل آسان، برای عفو خویش قرار دهد، جایگزین سازد».

بیان:

امتحان خداوند از بندگان به معنی حقیقی خودش نیست و با اعتبار و علاقه‌ی مناسبی در معنی مجازی بکار رفته است زیرا معنی حقیقی امتحان، آزمایش شخص است امری را که نسبت به آن جهل دارد و می‌خواهد به وسیله آزمایش، جهل خویش را بر طرف سازد و چون ذات مقدس باری از هر گونه جهل و نادانی منزّه و بری می‌باشد و علم او ما کان و ما یکون را فرا گرفته است، خیانت چشمها و راز دلها و افتادن بر گها و حرکت نورها در نظر او آشکار و هویدا است. بدین جهت درباره‌ی امتحان خداوند که در این عنوان و در عنوان شانزدهم فصل اول ذکر شد، اعتبارات لطیفی ملحوظ شده است که دو وجه آن در اینجا ذکر می‌شود:

۱- خداوند انسان را با قوای شهوت و غضب و توابع آن خلق فرموده است و لازمه‌ی این قوا اشتغال به آلودگی و گناه و توجه به لذات و مشتتهای دنیا و اعراض از آخرت و رضوان و صفا و انسانیت است و چون خداوند متعال، چنین انسان گرفتار شهوت و غضب را در اوامر و نواهی تکلیفیه خویش محدود و محصور ساخته است، این عمل به صورت امتحان و آزمایش در آمده است، مانند آقایی که آزمایش مقدار [صفحه ۱۶۵]

تحمل و صبر نوکر خویش را طالب باشد، پس لوازم تعیش و اشتغال را از هر جهت برای او آماده می‌نماید و در مقابل او را به دستورات و اوامری که مخالف تعیش است، مامور می‌سازد، پس در مورد امتحان خداوند از بندگان می‌گوییم: تنها همین صورت علم، بدون توجه به نتیجه، امتحان نامیده شده است.

۲- با آنکه خداوند عالم الاسرار و المغیبات است و از اعمال و کردار بندگانش، آگاه است و سعید و شقی را حتی قبل از خلقتش می‌شناسد و اشخاصی را که سزاواری پاداش و ثواب دارند و آنهایی را که مستحق کیفر و عقوبتند، می‌داند با وجود این بندگانش را با اوامر و نواهی خویش، مکلف می‌سازد تا پاداش و مجازات آنها بعد از اتمام حجت و آمدن مبلغ و نمایاندن راه، باشد و آنها را قبل از اطاعت و عصیان، مثاب و معاقب ننموده باشد و خلاصه با آنها معامله شخصی آزمایش کننده، نموده باشد.

رستگار کسی است که به بهشت برود

آل عمران: ۱۸۵: و انما توفون اجورکم يوم القیامه فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز.
روز قیامت، پاداشهای شما را تمام و کامل می‌دهند پس هر کس از جهنم دور شود و به بهشت درآید، رستگار و کامیاب شده

است.

حکمت ۳۸۰: ما خیر بخیر بعده النار و ما شر بشر بعده الجنه و ک ل نعیم دون الجنه محفور و کل بلاء دون النار عافیه. نیکی و خیری که پس از آن، آتش جهنم باشد نیکی و خیر نیست و بدی و شری که پس از آن، بهشت باشد شر و بدی نیست و هر نعمتی غیر از بهشت، ناچیز و هر بلایی غیر از دوزخ، آسایش است. بیان:

دو جمله‌ی اخیر علی علیه السلام به طور لف و نشر مرتب تفسیر کننده‌ی دو جمله‌ی اولش می‌باشد و مقصود از جمله‌ی اول، این است که آنچه را مردم، خیر و نیکی و خوشی می‌نامند و از جمله‌ی شهوات و لذاتی است که عصیان و نافرمانی خدای متعال است و [صفحه ۱۶۶]

موجب دخول جهنم می‌شود، در حقیقت نباید آن امر را، خیر نامید و استحقاق این اسم را ندارد. همچنین مراد از جمله‌ی دوم این است که آنچه را مردم، شر و بدی می‌نامند و از جمله‌ی عبادات شاقه‌یی است که موجب رضوان الهی است در حقیقت آن چیز هم، استحقاق اسم شر ندارد و به واسطه‌ی عاقبت نیکش، نباید آن را شر نامید.

حیا و خجالت

چون پیغمبر اکرم، اصحاب خویش را به مهمانی در منزل خود دعوت می‌کرد، ایشان مدتی پیش از غذا به بهانه‌ی انتظار طبخ می‌آمدند و چون غذا می‌خوردند، با یکدیگر سرگرم گفتگوهای خویش می‌شدند و اوقات شریفه‌ی نبی محترم را ضایع می‌کردند. آن حضرت از این رفتار ناراحت بود و به موجب حجب و حیای خویش، چیزی به آنها نمی‌گفت، از این جهت آیه‌ی شریفه‌ی ذیل، نازل شد:

احزاب: ۵۳: یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه و لکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعتم فانتشروا و لا مستانسنین لحديث ان ذلکم کانی یؤذی النبی فیستحیی منکم و الله لا یتحیی من الحق. ای کسانی که ایمان آوردید به خانه‌های پیغمبر در نیاید مگر آنکه به غذایی دعوت شوید و برای پخته شدن آن در انتظار منشینید و چون دعوت شدید، بروید و چون غذا خوردید، پراکنده شوید و به گفتگویی سرگرم مشوید که این رفتار شما پیغمبر را آزار می‌دهد، اما او از شما شرم می‌دارد ولی خدا از گفتن سخن حق شرم نمی‌دارد. حکمت ۱۰۹: و لا ایمان کالحیاء و الصبر.

هیچ ایمانی مانند شرم و شکیبایی نیست (یعنی برای برقراری ایمان این دو صفت از هر صفتی مهمتر و دخیل‌تر است).

حکمت ۲۱۴: من کساه الحیاء ثوبه لم یر الناس عیبه.

حیا بر هر کسی که جامه‌ی خود را بپوشاند، مردم عیب و زشتی او را نبینند.

[صفحه ۱۶۷]

و نیز در نامه‌ی خویش به مالک اشتر - استاندار مصر - درباره‌ی انتخاب کارمندانش می‌فرماید:

نامه ۵۳: و توخ منهم اهل التجربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحه و لا قدم فی الاسلام المتقدمه فانهم اکرم اخلاقا و اصح اعراضا و اقل فی المطامع اشرافا و ابلغ فی عواقب الامور نظرا.

و ایشان را از آزمایش دادگان با حجب و حیا، از خاندانهای نجیب و شایسته و پیشقدم در اسلام انتخاب کن، زیرا آنها از لحاظ اخلاق، شریفتر و از لحاظ آبرو، پاک‌تر و توجهشان به موارد طمع، کمتر و عاقبت‌اندیشی‌شان، رساتر است.

حکمت ۲۰: قرت الهیبه بالخیبه و الحیاء بالحرمان و الفرصه تمر مر السحاب فانتهزوا فرض الخیر.

ترس، همراه نومیدی و شرمساری، همراه محرومیت قرار گرفته است و فرصتهای نیک همچون ابر می‌گذرد، پس برای فرصتهای نیک، قیام کنید.

بیان:

از آنچه از قرآن و نهج البلاغه در اینجا ذکر شد، معلوم می‌شود که حیا و شرمساری در موردی ممدوح و پسندیده و در موردی مذموم و ناپسند است و به این مضمون حدیثی هم از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است که: «الحیاء حیاتان: حیاء عقل و حیاء حمق فحیاء العقل هو العلم و حیاء الحمق هو الجهل». [۱۰۷].

بنابراین حیایی، ممدوح است که ناشی از عقل و خرد صحیح باشد چون شرم داشتن از گناهان و ناشایستگی‌ها و حیای مذموم، آنست که ناشی از حمق و بی‌خردی باشد مانند شرم داشتن از کاری که عوام مردم آن را زشت پندارند و یا شرمندگی از پرسش مسایل دینی و علمی و یا بجا آوردن عبادات شرعی.

[صفحه ۱۶۸]

از خدا باک داشته باش نه از مخلوق

قرآن مجید درباره‌ی داستان زید، پسر خوانده‌ی پیغمبر که زوجه‌ی او بعد از امهات المومنین گشت، می‌فرماید: احزاب: ۳۷: و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه.

از مردم بیم داشتنی در صورتی که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی.

علی علیه‌السلام به شخصی که از او تقاضای موعظه نمود، فرمود:

حکمت ۱۴۲: یخشی الخلق فی غیر ربه و لا یخشی ربه فی خلقه.

از کسانی مباش که از مردم و در مسیری غیر از راه پروردگارش، می‌ترسد و در کار مردم، از پروردگارش نمی‌ترسد.

مائده: ۵۴: یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی المومنین اعزه علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومه لائم.

ای کسانی که ایمان آوردید! هر کس از شما از دین خویش برگردد، بزودی خدا گروهی را بیارد که دوستشان می‌دارد و دوستش می‌دارند با مومنین افتاده و با کافران سرکشند، در راه خدا کارزار می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ی هراس ندارند. علی علیه‌السلام به پسر ارجمندش می‌نویسد:

نامه ۳۱: و جاهد فی الله حق جهاده و لا تاخذک فی الله لومه لائم.

در راه خدا جهاد کن، جهادی که شایسته‌ی او است و در راه او از ملامت ملامتگری، هراس نداشته باش.

به آنچه می‌گویید عمل کنید

صف: ۲ و ۳: یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا

[صفحه ۱۶۹]

تفعلون.

ای کسانی که ایمان آوردید! چرا چیزهایی می‌گویید که بدان عمل نمی‌کنید، نزد خدا سخت مبغوض است از آنچه که بدان عمل نمی‌کنید، سخن بگویید.

خطبه ۱۷۴: ایها الناس انی و الله ما احثکم علی طاعه الا و اسبقکم الیها و لا انهیکم عن معصیه الا و اتناهی قبلکم عنها.

ای مردم سوگند به خدا که من شما را به طاعتی ترغیب نمی‌کنم، مگر آنکه خودم به آن، بر شما پیشی می‌گیریم و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم جز آنکه خودم پیش از شما از آن باز می‌ایستم.
و نیز به آن کسی که از وی درخواست موعظه کرد، فرمود:
حکمت ۱۴۲...: ینهی و لا یتتهی و یامر بما لا یاتی.

از آن کسان مباش که مردم را باز می‌دارند و خود باز نمی‌ایستند و به چیزی که خود بجا نمی‌آورند، فرمان می‌دهند.

خداوند بر عالم بیشتر سخت می‌گیرد تا جاهل

بقره: ۱۴۵: و لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءك من العلم انك اذا لمن الظالمین.

اگر با وجود علمی که سوی تو آمده است، از هوسهای ایشان پیروی کنی، از ستمکاران خواهی بود.
و نیز با اندکی تفاوت در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

بقره: ۱۲۰: و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءك من العلم ما لك من الله من ولی و لا نصیر.

اگر بعد از دانشی که سوی تو آمده از هوسهای ایشان پیروی کنی در برابر خدا، دوست و یآوری نخواهی داشت.

خطبه ۱۰۹: فان العالم العامل بغير علمه كالجاهل الحائر الذی لا یستفیک من جهله بل الحجه

[صفحه ۱۷۰]

علیه اعظم و الحسره له الزم و هو عندالله الوم.

عالمی که بر خلاف علمش رفتار کند، به جاهل سرگردانی می‌ماند که از نادانی خویش به هوش نیاید، بلکه حجت خدا بر او بیشتر و حسرت به او زیادتر است و سرزنش او نزد خدا، افزونتر است.

مناعت و عفت نفس فقیران

بقره: ۲۷۳: للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا.

انفاق باید به فقیرانی باشد که در راه خدا از کار و امانده و توانایی حرکت روی زمین را ندارند، شخص نادان ایشان را از فرط مناعت، توانگر می‌پندارد ولی از رخسارشان آنها را می‌شناسی، از مردم به اصرار سوال نمی‌کنند.

حکم ۶۵ و ۳۳۳: العفاف زینه الفقر.

مناعت و عفت نفس، زینت فقر و درویشی است.

خدا همانند ندارد

شوری: ۱۱: لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر.

چیزی همانند خدا نیست و او شنوا و دانا است.

خطبه ۱۵۴: لم تبلغه العقول بتحدید فیکون مشبها.

خردهای مردم، خدا را اندازه‌گیری نکرده است تا دارای شبیه و مانندی باشد.

خطبه ۲۲۸: و لا حقیقته اصاب من مثله و لا ایه عنی من شبهه.

کسی که برای او مثل و مانندی قرار دهد، به حقیقت خداوند نرسیده است و کسی که به چیزی تشبیهش کند، او را قصد نکرده

است.

خطبه ۱۵۲: الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه و بمحدث خلقه علی ازلیته و باشتباههم علی

[صفحه ۱۷۱]

ان لا شبه له.

سپاس خدایی را که بوسیله مخلوقاتش، بر وجود خویش دلالت کرد و به حادث بودن آنها، بر ازلیت خویش، راهنمایی فرمود و به همانند بودن آفریده‌ها با یکدیگر، نشان داد که همانندی برای او نیست.

هر کاری به دست خدا است

بقره: ۲۴۹: کم من فته قلیله غلبت فته کثیره باذن الله.

بسیار شده است که گروهی اندک به خواست خدا بر گروهی بسیار غلبه جسته‌اند.

و نیز قرآن مجید، گفتار حضرت عیسی بن مریم را به مریم زمانش، چنین نقل می‌کند:

آل عمران: ۴۹: انی قد جنتکم بایه من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئه الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله و ابرء الا-کمه و الابرص و احی الموتی باذن الله.

با معجزه‌یی از پروردگارتان به سوی شما آمده‌ام، برای شما از گل، چون شکل مرغی می‌سازم و در آن می‌دمم، پس به خواست خدا مرغی می‌شود و کور مادرزاد و برص زده را شفا می‌دهم و مرده را به اذن خدا، زنده می‌کنم.

آل عمران: ۱۴۵: و ما کان لנفس ان تموت الا باذن الله کتابا موجلا.

هیچ کس جز به اذن خدا، نخواهد مرد که این نوشته‌یی مدت دار است.

علی علیه السلام در نامه‌یی خطاب به لشکر خویش در جنگ صفین، چنین می‌نویسد:

نامه ۱۴: فاذا کانت الهزیمه باذن الله فلا تقتلوا مدبرا و لا تصیبوا معورا.

پس اگر به خواست خدا، فرار و شکست دشمن واقع شد، گریخته را مکشید و در مانده را زخمی نکنید.

و نیز راجع به کیفیت قبض روح انسان توسط ملک الموت می‌فرماید:

[صفحه ۱۷۲]

خطبه ۱۱۱: هل تحس به اذا دخل منزلا؟ ام هل تراه اذا توفی احدا؟ بل کیف یتوفی الجنین فی بطن امه؟ ایلج علیه من بعض

جوارحها؟ ام الروح اجابته باذن ربها؟

آیا او (ملک الموت) را زمانی که به منزلی داخل می‌شود، درک می‌کنی یا او را می‌بینی، هر گاه جانی را می‌ستاند؟ بلکه چگونه

فرزند در شکم مادر را قبض روح می‌کند؟ آیا از بعضی اعضای مادر بر او وارد می‌شود؟ یا آنکه روح بچه، به اذن خدا به سوی او

می‌رود؟

بیان:

پیدا است که در علم تکوین، تنها ذات متعال خداوند، فعال مایشاء و قادر علی الاطلاق است و ایجاد و حیات و مرگ و انزال باران و

رویاندن گیاه و ... و ... همه به اذن و مشیت و اراده‌ی اوست بلکه افعالی که از بشر صادر می‌شود، با حفظ معنی: «امر بین

الامرین» به خواست و اجازه‌ی حق متعال است. با وجود این جز در موارد مذکور و در چند مورد دیگر در قرآن و نهج البلاغه کلمه

«باذن ربه» نیامده است، با آنکه می‌بایست در تمام آیاتی که نعمتهای پروردگار تشریح می‌شود، از خلقت آسمان و زمین و کوه‌ها و

شمس و قمر و دریاها و حیوانات، بلکه مطلق افعال و هر حدوث و عدمی این کلمه آورده شود. راجع به وجه این اختصاص، چنین به

نظر می‌رسد که این کلمه، تنها در مواردی ذکر شده است که موضوع مربوط به آن امری فوق‌العاده و عجیب می‌باشد که به ظاهر از دست بشر صادر شده است و اگر این تذکر، به او داده نشود- که اذن خدا در اینجا دخیل است- ممکن است گفته شود که این کلمه هم مانند کلمه‌ی «ان شاء الله» فقط برای تیمن و تبرک در بعضی موارد آورده می‌شود و امثال این توجیهاات مناسب، که استنباط آن بر خواننده محقق دشوار نیست.

هر کسی در قیامت داننده و گواهی دارد

ق: ۲۰ و ۲۱: و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعد و جائت کل نفس معها سائق و شهید.

[صفحه ۱۷۳]

چون وعده‌ی قیامت فرارسد، در صور دمیده شود، (ملایک ندا کنند که) این، وعده‌ی عذاب است. هر کسی را یک فرشته برای حساب به محشر می‌راند و یک فرشته بر نیک و بدش گواهی می‌دهد.

خطبه ۸۴: کل نفس معها سائق و شهید: سائق یسوقها الی محشرها و شاهد یشهد علیها بعملها.

در قیامت همراه هر کسی، یک راننده و یک گواه است، راننده او را به سوی محشرش می‌راند و گواه بر کردارش، گواهی می‌دهد. بیان:

مراد از راننده، فرشته‌ی است که در روز رستاخیز انسان را به مواقف، رهبری می‌کند و مقصود از گواه پیغمبران و یا ائمه و یا اعضا و جوارح خود انسان است که شهادت آنها در آیات دیگر ذکر شده است.

اهمیت علم

مجادله: ۱۱: یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین اتوا العلم درجات.

خداوند، مقام ایمان آورندگان و کسانی را که دانش فرا گرفته‌اند، بالا می‌برد.

فاطر: ۲۸: انما ینخشی الله من عباده العلماء.

در میان بندگان خدا، تنها دانایان از او بیم دارند.

زمر: ۹: قل هل ینسوی لایذن یعلمون و الذین لایعلمون.

بگو آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟

کمیل بن زیاد نخعی که از یاران خاص امیرالمومنین است، می‌گوید: آن حضرت دست مرا گرفت به صحرا برد و چون به آنجا رسید، آه سردی کشید و سپس راجع به مقام و منزلت دانش و دانشمندان چنین فرمود:

[صفحه ۱۷۴]

حکمت ۱۳۹: یا کمیل بن زیاد! ان هذه القلوب او عیه فخرها او عاها فاحفظ عنی ما اقول لک، الناس ثلاثه: فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضئوا بنور العلم و لم یلجاوا الی رکن وثیق، یا کمیل! العلم خیر من المال العلم یحرسک و انت تحرس المال و المال تنقصه النفقه و العلم یزکو علی الانفاق و صنیع المال یزول بزواله،

یا کمیل ابن زیاد! معرفه العلم دین یدان به، به یکسب الانسان الطاعه فی حیاته و جمیل الاخذوثه بعد وفاته و العلم حاکم و المال محکوم علیه،

یا کمیل! هلک خزان الاموال و هم احیاء و العلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده.

این دلها برای حفظ علوم و حقایق، مانند ظرفهایی است که بهترین آنها، نگهدارنده‌ترین آنها است، پس آنچه را برایت می‌گویم، به خاطر بسیار. مردم سه دسته‌اند: عالم ربانی و دانشجوی در راه رستگاری و پشه‌های متزلزل از باد که هر آواز کننده‌یی را پیروند و با هر بادی، متحرک، از نور دانش روشنی نگرفته و به پایه‌ی استواری، اعتماد نکرده‌اند،

ای کمیل! دانش از مال بهتر است زیرا دانش ترا نگهداری می‌کند و از مال، تو نگهداری می‌کنی و مال با خرج کردن، کاهش می‌یابد اما علم با خرج کردن (تعلیم به دیگران) افزون می‌شود و دست پرورده‌ی مال، با از بین رفتن مال از بین می‌رود،

ای کمیل! شناختن علم، آیینی است که به آن پاداش داده می‌شود، به وسیله‌ی علم، انسان در زندگی اطاعت حق و پس از مرگ، نام نیک کسب می‌کند و علم فرمانروا است و مال مغلوب و محکوم آن،

ای کمیل! گردآورندگان اموال در زمان حیاتشان، مرده‌اند، اما دانشمندان تا روزگار، باقی است، پایدار و باقی می‌باشند. اجساد آنها (از نظر مردم) گم شده ولی صورتشان در دلها موجود است.

خطبه ۱۵۵: و بالایمان یعمر العلم و بالعلم یرهب الموت.

و به سبب ایمان، دانش، آباد می‌شود. و به سبب دانش، ترس از مرگ، پیدا می‌شود.

[صفحه ۱۷۵]

و نیز مانند جملات: «لا شرف کالعلم» [۱۰۸] و «العلم وراثه کریمه» [۱۰۹] در نهج البلاغه بسیار است.

خداوند از هیچ چیز عاجز نیست

فاطر: ۴۴: و ما کان الله لیعجزه من شیء فی السموات و لا فی الارض انه کان علیما قدیرا.

هیچ چیز در آسمانها و زمین، خدا را عاجز نمی‌کند و خدا دانا و توانا است. خطبه ۱۰۴: و هو الله الذی لا یعجزه من طلب و لا یفوته من هرب.

او خداوندی است که هر که را بطلبد، از دستگیری او ناتوان نیست و هر کس بگریزد، از چنگ او بیرون نمی‌رود.

عمل صالح

قرآن مجید در ۶۲ مورد، راجع به عمل صالح، سخن گفته است و مردم را به آن تشویق و ترغیب نموده و در بیشتر آنها، عمل صالح

را قرین ایمان، قرار داده و بهشت و رضوان خویش را پاداش این دو موضوع، معین کرده است، مانند:

بقره: ۸۲: و الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون.

و آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، اهل بهشتند و در آنجا جاودان سکونت دارند.

نساء: ۱۷۳: فاما الذین امنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجرهم.

اما کسانی که ایمان آوردند و کار شایسته کردند، خدا پاداششان را کامل می‌دهد.

رعد: ۲۹: و الذین امنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن ماب.

[صفحه ۱۷۶]

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، خوشی و سرانجام نیک، از آنها است.

امام علی علیه‌السلام راجع به عمل صالح، سخنان بسیار دارند از آن جمله به مالک اشتر چنین می‌نویسد:

نامه ۵۳: فلیکن احب الدخائر الیک ذخیره العمل الصالح.

باید بهترین ذخیره‌ها در نظر تو، ذخیره نمودن کار شایسته باشد.

حکمت ۱۰۹: و لا تجاره کالعمل الصالح.

هیچ گونه تجارتي، مانند تجارت عمل صالح نیست.

و نیز درباره‌ی اوصاف مرد متقی در خطبه‌ی معروف همام می‌فرماید:

خطبه ۱۸۴: يعمل الاعمال الصالحه و هو علی وجل.

با کارهای شایسته‌ی که انجام می‌دهد، ترسان است.

پرنندگان هم مسخر امر خدایند

نحل: ۷۹: اولم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله.

مگر پرنندگان را نمی‌بینند که در فضای آسمان زیر فرمانند و جز خدا نگاهشان نمی‌دارد.

خطبه ۲۲۷: فالطیر مسخره لامره احصی عدد الریش منها و النفس واریسی قوائمها علی الندی و الیس.

پرنندگان مطیع امر خدایند، شماره‌ی پر و نفس آنها را احصا نموده و پاهای آنها را روی تری و خشکی برقرار داشته است.

در آشکار و نهان صدقه دهید

ابراهیم: ۳۱: قل لعبادی الذین یقیموا الصلوه و ینفقوا مما رزقناهم سرا و علانیه من قبل ان

[صفحه ۱۷۷]

یاتی یوم لا بیع فیہ و لا خلال.

به بندگان من که ایمان آورده‌اند، بگو پیش از آنکه روزی بیاید که در آن نه معامله باشد و نه دوستی، نماز گزارند و از آنچه

رویشان داده‌ایم، پنهان و آشکار انفاق کنند.

علی علیه‌السلام در ضمن بیانی که راجع به بهترین توسلات در گاه الهی دارد و صدقه را یکی از آنها می‌شمارد چنین می‌فرماید:

خطبه ۱۰۹: و صدقه السر فانها تکفر الخطیئه و صدقه العلانیه فانها تدفع میتة السوء.

و صدقه پنهانی است که آن کفاره گناه می‌شود و صدقه‌ی آشکار که از آن مردن بد جلوگیری می‌کند.

از خوردن مال حرام اجتناب کنید

نساء: ۲۹: یا ایها الدین امنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجاره عن تراض منکم.

ای کسانی که ایمان آوردید! اموالتان را ما بین خودتان به ناحق مخورید مگر آنکه معامله‌ی از روی تراضی شما باشد.

علی علیه‌السلام به یکی از عمالش که در بیت‌المال، خیانت کرده بود، چنین نوشت:

نامه ۴۱: کانک- لا- ابا لغیرک- حدرت الی اهلک تراثک من ایبک و امک فسبحان الله اما تومن بالمعاد؟ او ما تخاف نقاش

الحساب؟ ایها المعدود کان عندنا من ذوی الالباب کیف تسبغ شرابا و طعاما و انت تعلم انک تاکل حراما و تشرب حراما؟ و تبتاع

الاماء و تنکح النساء من مال الیتامی و المساکین و المومنین المجاهدین الذین افاء الله علیهم هذه الاموال و احرز بهم هذه البلاد فاتق

الله و اردد الی هولاء القوم اموالهم.

اف بر تو مثل اینکه میراث پدر و مادرت را نزد خانواده‌ات آورده‌ی؟ شگفتا

[صفحه ۱۷۸]

مگر به معاد ایمان نداری؟ مگر از موشکافی حساب می‌ترسی؟ ای کسی که نزد ما از خردمندان به شمار می‌رفتی چگونه خوردن و

آشامیدن آن مال بر تو گوارا است در صورتی که می‌دانی حرام می‌خوری و حرام می‌آشامی از مال ایتام و فقرا و مجاهدینی که خدا این اموال را برای آنان قرار داده و به سبب آنها این دیدار بدست آمده است، کنیز می‌خری و زنان به نکاح در می‌آوری، از خدا بترس و اموال این مردم را به سویشان برگردان.

حکمت ۲۳۲: الحجر الغصب فی الدار رهن علی خرابها.

سنگ غصبی در خانه، گروه خرابی آن خانه است.

بیان:

همچنان که مال گروگان نزد مرتهن [۱۱۰] محبوس است تا زمانی که راهن [۱۱۱] دین خود را ادا کند و آن را فک [۱۱۲] نماید، اگر سنگی هم به طور غصب و حرام در منزلی بکار رود، آن خانه را در حبس دارد تا آنکه یا آن سنگ به صاحب اولش برگردد و یا آن خانه خراب شود.

انسان در افراط و تفریط است

فصلت: ۴۹-۵۱: لا یسئم الانسان من دعاء الخیر و ان مسه الشر فیوس قنوط و لئن اذقناه رحمه منا من بعد ضراء مسته ليقولن هذا لی و ما اظن الساعه قائمه و لئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی فلنبتن الذین کفروا بما عملوا و لنذیقنهم من عذاب غلیظ و اذا انعمنا علی الانسان اعرضوا بیجانبه و اذا مسه الشر فذو دعاء عریض.

انسان از خواستن مال و خواسته، خسته نمی‌شود و اگر بدی به او برسد،

[صفحه ۱۷۹]

مایوس و نومید می‌گردد و هنگامی که از جانب ما به دنبال محنتی که به او رسیده است، رحمتی بدهیم، می‌گوید: این رحمت از من است و گمان ندارم روز قیامت پیا شود و اگر مرا به بسوی پروردگارم ببرند، مرا نزد وی نکویی هست ... و هنگامی که به انسان نعمتی بدهیم، روی بگرداند و بزرگی کند و زمانی که به او بدی برسد، دعای طولانی دارد.

شوری: ۴۸: و انا اذا اذقنا الانسان منا رحمه فرح بها و ان تصبهم سیئه بما قدمت ایدیهم فان الانسان کفور.

و ما وقتی به انسان رحمتی از جانب خویش دهیم، بدان غره می‌شود و اگر به سبب کارهایی که دستهای ایشان از پیش کرده است، بدی برسد، ناسپاس می‌گردند.

فجر: ۱۵ و ۱۶: فاما الانسان اذا ما ابتلیه ربه فاکرمه و نعمه فیقول ربی اکرم من و اما اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه فیقول ربی اهانن.

اما انسان وقتی پروردگارش امتحانش کند و ارجمندش نماید و نعمتش دهد، می‌گوید: «پروردگارم ارجمندم کرده است» و هنگامی که او را بیازماید و روزی را بر او تنگ بگیرد، می‌گوید پروردگارم خوارم کرده است.

حکمت ۱۰۵: لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعه هی اعجب ما فیہ و ذلك القلب و له مواد من الحکمه و اضداد من خلافها فان سنج له الدرجه اذله الطمع و ان هاج به الطمع اهلکه الحرص و ان ملکه الیاس قتله الالسف و ان عرض له الغضب اشتد به الغیظ و ان اسعده الرضا نسى التحفظ و ان غالبه الخوف شغله الحذر و ان اتسع له الامن استلبته الغره و ان اصابته مصیبه فضحه الجزع و ان افاد مالا اطغاه الغنی و ان عضته الفاقه ضغله البلاء و ان جهده الجوع قعدت به الضعف و ان افراط به الشبع کظته البطنه فکل تقصیر به مضر و کل افراط له مفسد.

به رگی از بدن انسان پاره‌ی گوشتی آویخته شده که شگفت‌ترین چیزی است که در اوست و آن قلب است که برای آن، اوصاف پسندیده و صفات ناپسندی بر خلاف آنها هست، اگر به او امید و آرزو رو کند، طمع خوارش می‌گرداند، اگر

[صفحه ۱۸۰]

طمع در او به جوش آید، حرص تباهش می‌سازد، اگر نومیدی به او دست دهد، اندوه او را می‌کشد، اگر خشم عارضش شود، تندخویی برایش پیش می‌آید، اگر خشنودی مساعدش گردد، خودداری را فراموش می‌نماید، اگر ترس ناگهانی او را فراگیرد، دوری جستن مشغولش می‌سازد، اگر مصیبتی به او روی دهد، بی‌تابی رسوایش می‌نماید، اگر مالی بیابد، توانگیر یاغیش می‌گرداند، اگر بی‌چیزی او را بگذرد، بلا و سختی گرفتارش می‌کند، اگر گرسنگی بر او سخت گیرد، ناتوانی از پایش در می‌آورد، اگر در پر خوری زیاده روی کند، شکم پری به رنجش می‌اندازد، پس هر کوتاهی از حد، به او زیان می‌رساند و هر زیاده‌روی از اندازه، او را تباه می‌گرداند.

تفکر و تدبیر

بقره: ۲۱۹: بین الله لکم الایات لتفکرون فی الدنیا و الاخره.
 بدین سان خدا این آیه‌ها را برای شما بیان می‌کند، شاید در کار دنیا و آخرت بیندیشید.
 علی علیه‌السلام به فرزند رشیدش می‌نویسد:
 نامه ۳۱: و من تفکر ابصر.
 کسی که بیندیشد، بصیرت پیدا می‌کند.
 حکمت ۱۰۹: و لا علم کالتفکر.
 هیچ دانشی چون فکر کردن نیست.
 حکمت ۴: و الفکر مرآه صافیه.
 فکر مانند آینه‌ی صافی است که حقایق را بدون کم و زیاد به تو نشان می‌دهد.

به خود پرداز نه به دیگران

قرآن مجید پس از آنکه گفتار دروغ مردم - که بعضی را یهود و برخی را نصاری
 [صفحه ۱۸۱]

می‌داند - را درباره‌ی حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگانش نقل می‌کند، می‌فرماید:
 بقره: ۱۳۴: تلک امه قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون.
 اینها جماعتی بودند که در گذشتند، کردار آنها برای خود آنها و کردار شما برای خود شما است و شما را از اعمالی که به جا می‌آوردند، نمی‌پرسند.
 عین این آیه در هفت آیه‌ی قبل نیز ذکر شده است.
 حکمت ۳۴۱: من نظر فی عیب نفسه استغل عن عیب غیره.
 هر که در عیب خویش بنگرد، از عیب دیگری باز می‌ماند.
 مائده: ۱۰۵: یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم تعملون.
 ای کسانی که ایمان آوردید، به خودتان پردازید، کسی که گمراه است، به شما اگر هدایت شده باشید، زیان نمی‌رساند. بازگشت همه به سوی خدا است و از آنچه می‌کرده‌اید، خبرتان می‌دهد.
 علی علیه‌السلام در نامه‌ی خویش به معاویه بن ابی سفیان می‌نویسد:
 نامه ۳۰: فنفسک نفسک فقد بین الله لک سیلک.

ای معاویه به خود پرداز! به خود پرداز که خدا راه را برای تو روشن و آشکار فرموده است. خطبه ۱۱۵: و لو تعلمون ما اعلم مما طوی عنکم غیبه اذا لخرجتم الی الصعدات تبکون علی اعمالکم و تلتدمون علی انفسکم و لترکتکم اموالکم لا حارس لها ولا خالف علیها و لهتم کل امری منکم نفسه لا یلتفت الی غیرها. اگر آنچه را که نهانش بر شما پوشیده است و من می‌دانم، شما بدانید به سوی بیابانها می‌روید و بر کردار خود گریه می‌کنید و لطمه به صورت می‌زنید و اموال خود را بدون نگهبان و سرپرست رها می‌کنید و هر کسی چنان به خود می‌پردازد که به دیگران توجه ندارد.

[صفحه ۱۸۲]

صبر و بردباری

یوسف: ۹۰: انه من یتق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین.

کسی که تقوی و بردباری پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

قرآن مجید درباره‌ی دسته‌یی از اهل ایمان که اسلام و انقیاد خود را اظهار می‌داشتند، می‌فرماید:

قصص: ۵۴: اولئک یوتون اجرهم مرتین بما صبروا.

اینها برای آن صبری که نمودند، دوبار پاداش یابند.

انفال: ۴۶: و اصبروا ان الله مع الصابرين.

صبر پیشه کنید که خدا یار صابران است.

خطبه ۲۳۰: و استتموا نعم الله علیکم بالصبر علی طاعته.

به سبب صبر کردن بر اطاعت خدا، نعمتهای او را بر خود تمام کنید.

و درباره‌ی بنی‌اسرائیل که گرفتار چنگال فرعون بودند، می‌فرماید:

خطبه ۲۳۴: حتی اذا رای الله جد الصبر منهم علی الاذی فی محبته و الاحتمال للمکروه من خوفه جعل لهم من مضایق البلاء فرجا.

تا آنگاه که خداوند کوشش ایشان را در بردباری بر اذیت، در راه محبت خویش و تحمل ایشان را در ناپسندیها از خوف خدا دریافت، آنها را از گرفتاریهای بلا، گشایش داد.

در ضمن نامه‌یی که به مالک اشتر مرقوم داشته، می‌نویسد:

نامه ۵۳: و لا یدعونک ضیق امر لزمک فی عهد الله الی طلب انفساخه بغیر الحق فان صبرک علی ضیق امر ترجو انفراجه و فضل عاقبتہ خیر من غدر تخاف تبعته.

و سختی کاری که مراعات عهد خدا در آن بر تو لازم است، ترا به شکستن

[صفحه ۱۸۳]

به ناحق آن، وادار نکند، زیرا صبر کردن تو بر سختی کاری که گشایش و عاقبت نیکش را امید داری، بهتر است از شکستن پیمانی که از وبال آن بترسی.

حکمت ۷۹: فان الصبر من الایمان کالراس من الجسد.

نسبت صبر به ایمان، مانند نسبت سر است به تن.

نعمتی که خداوند به شما داده اظهار کنید

ضحی: ۱۱: و اما بنعمه ربك فحدث.

از نعمت و موهبت پروردگارت سخن گو.

نامه ۶۹: و استصلح كل نعمه انعمها الله عليك و لا تضيعن نعمه من نعم الله عندك و لير عليك اثر ما انعم الله به عليك.

اصلاح هر نعمتی را که خدا به تو انعام فرموده است، طلب کن و هیچ نعمتی را از نعمتهای خدا، تباه مساز و باید اثر نعمتی که خدا به تو داده است، بر تو دیده شود.

و نیز در یکی از نامه‌های خویش که به معاویه بن ابی سفیان نوشته است و از بهترین نامه‌های آن حضرت به او است، می‌فرماید:

نامه ۲۸: و انك لذهاب في التيه رواغ عن القصد الا تری غير مخبر لك و لكن بنعمه الله احدث...

تو در گمراهی می‌روی و از راه راست خارج شده‌ی، اینک نه به جهت آنکه ترا خبر دهم بلکه برای آنکه نعمت خدا را یادآور شوم می‌گویم.

و سپس فضایل حمزه بن عبدالمطلب عموی بزرگوارش را که به سیدالشهدا ملقب گشته بود و برادر گرامی‌اش، جعفر بن ابیطالب را تذکر می‌دهد.

[صفحه ۱۸۴]

انسان در انتخاب راه خویش آزاد است

بقره: ۲۵۶: لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي.

در این دین، اکراهی نیست زیرا که هدایت از ضلالت آشکار گشته است.

قرآن مجید، خطاب به نبی اکرم می‌فرماید:

یونس: ۴۱: و ان كذبوك فقل لي عملی و لكم عملكم انتم بريون مما اعمل و انا بري مما تعملون.

و اگر این مردم ترا تکذیب کردند، بگو: کردار من برای خودم و کردار شما برای خود شما است، شما از کردار من بیزارید و من نیز از کردار شما بیزارم.

نمل: ۹۲: فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه و من ضل فقل انما انا من المنذرين.

هر که هدایت یافت، برای خویش هدایت یافت و هر که گمراه گشت، بگو: من فقط بیم رسانم.

علی علیه‌السلام به مرد شامی که راجع به جنگ صفین و برگشت آن به قضا و قدر الهی سوال کرد، فرمود:

حکمت ۷۵: ان الله سبحانه امر عباده تخييرا و نهام تحذيرا... و لم يعص مغلوبا و لم يطع مكرها.

خداوند سبحانه بندگانش را به طور اختیار، امر فرموده و به طور ترساندن، نهی فرموده است... او را نافرمانی نمی‌کنند به طوریکه مغلوب باشد و فرمانش نمی‌برند به طوری که مردم را به اکراه و اجبار واداشته باشد.

[صفحه ۱۸۷]

موضوعاتی که در ظاهر قرآن و نهج البلاغه با هم متفاوت هستند

الفت و محبت بین دلها

انفال: ۶۳: الفت بين قلوبهم لو انفقت ما في الارض جميعا ما الفت بين قلوبهم ولكن الله الفت بينهم.

خدا بین دلهایشان الفت داد، اگر تو همه مال زمین را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی بین دلهایشان الفت دهی ولی خدا الفتشان داد.

علی علیه‌السلام در وصف رسول خدا می‌فرماید:

خطبه ۹۵: دفن الله به الضغائن و اطفابه النوائر الف به اخوانا.

خداوند به وسیله آن حضرت، کینه‌ها را نابود ساخت و به سبب او، آتش دشمنی‌ها را خاموش نمود و به واسطه‌ی او میان برادران ایمانی، الفت داد.

اشکال: خداوند متعال، الفت بین قلوب مردم را صریحا از نبی اکرم سلب نمود و

[صفحه ۱۸۸]

حتی می‌گوید: «اگر تمام اموال زمین هم در اختیار تو باشد و آن را در این راه خرج کنی، موفق نمی‌شوی» و این موهبت عظیم را تنها به خود اختصاص می‌دهد ولی نهج البلاغه رفع کینه‌های زمان جاهلیت و الفت بین دلهای اعراب را به سبب وجود آن حضرت می‌داند.

جواب: با اندک تاملی پیداست که قرآن مجید نفی علیت تامه استقلال آن حضرت را در تالیف قلوب فرموده ولی نهج البلاغه اثبات سببیت و وساطت آن حضرت را در این موضوع می‌فرماید و در تمام سه جمله مذکور، صریحا خداوند را فاعل و به وسیله‌ی باء سببیت، وساطت آن حضرت را ثابت کرده است. بنابراین می‌گوییم، توضیح آیه‌ی شریفه چنین است: «ای پیغمبر گرامی اگر نظر لطف و رحمت ما نباشد و تو بخواهی بخودی خود دل آنها را مهربان کنی هرگز نمی‌توانی اما ما می‌توانیم به سبب تو و یا شخص دیگری چنین کاری را انجام دهیم.» البته در این مورد به سبب وجود شریف آن حضرت انجام شده است چنانکه امیرالمومنین علیه‌السلام بیان می‌فرماید.

تزکیه نفس: خودستایی

علی علیه‌السلام پس از آنکه اصحاب جمل را نکوهش می‌نماید، درباره خویش می‌فرماید:

خطبه ۱۰: و ان معی لبصیرتی ما لبست علی نفسی و لا لبس علی.

ولیکن من با بصیرت و بینایی، حق را بر خود نپوشانده‌ام و حق نیز بر من پوشیده نشده است (نه به طور قصد و توجه و نه به طور اکراه و عدم توجه حق به لباس باطل برایم در آمده است).

و نیز در نامه‌ی بی که به مردم مصر نوشته و همراه مالک اشتر - رضوان الله علیه - استاندار آن سرزمین، فرستاده است درباره‌ی مردم شام چنین می‌نویسد:

نامه ۶۲: انی و الله لو لقیتم واحدا و هم طلاع الارض کلها ما بالیت و لا استوحشت و انی من ضلالهم الذی هم فیهِ و الهدی الذی انا علیه لعلی بصیره من نفسی و یقین من ربی و انی الی لقاء الله لمشتاق و لحسن ثوابه لمنتظر راج.

[صفحه ۱۸۹]

سوگند به خدا که اگر من تنها در برابر آنها بایستم و ایشان تمام روی زمین را به پر کرده باشند، باک ندارم و نمی‌هراسم. من نسبت به گمراهی ایشان و هدایتی که خودم بر آن هستم، از جانب خویش با بصیرت و از جانب پروردگرم بر یقین و ثبات می‌باشم و به ملاقات خداوند، مشتاق و امیدوار پاداش نیک او می‌باشم.

اشکال: این قسمت از خطبه و نامه‌ی حضرت که موهم [۱۱۳] تزکیه‌ی نفس است، با آیه‌ی شریفه‌ی «الم تر الی الذین یرکون انفسهم بل الله یرکی من یشاء» [۱۱۴] یعنی: «مگر آن کسان را نمی‌بینی که خود را می‌ستایند (و نباید چنین کنند) بلکه خدا هر که را بخواهد به پاک خویی یاد می‌کند» و با آیه‌ی شریفه‌ی «فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی» [۱۱۵] که در فصل دوم ذکر شد، منافات دارد زیرا خداوند متعال در این آیات شریفه، صریحا از خودستایی نهی فرموده است، پس چگونه علی علیه‌السلام خود را

می‌ستاید؟

جواب: قبل از بیان جواب باید دانست که خودستایی نهی شده در آیه‌ی شریفه، خودستایی راست است نه دروغ، یعنی اگر انسان، صفت نیکی را واقعا دارا باشد و در مقام مدح خویش، آن صفت را به مردم بگوید خودستایی است و نکوهیده و مذموم. اما اگر صفت نیکی را به دروغ به خود ببندد، مشمول کذب و اغوا و امثال آن می‌شود که نهی اکیدتر و عقابش، شدیدتر است به دلیل آنچه از خود امیرالمومنین علیه‌السلام تحت عنوان «نهی از خودستایی» ذکر نمودیم. پس از این مقدمه، می‌گوییم نهی از خودستایی در آیه‌ی شریفه، آن تعمیم را ندارد که به انسان اجازه ندهد، در مورد مقتضی بگوید که من راست می‌گویم، نمازم را خوانده‌ام، به آن فقیر کمک کرده‌ام، شما هم مساعدت کنید و امثال این جملات بلکه متبع در آیات و اخبار و کسی که شم فقه الایات و الاحادیث پیدا کرده است، قضاوت می‌کند که هر گاه انسان از ذکر امثال این جملات که ستایش گوینده را متضمن است، مقصد و هدفی شرعی داشته باشد که در مقام کسر و انکسار رسیدن به آن مقصود بر خودستایی ارجح و اولی باشد، این خودستایی علاوه بر اینکه مذموم نیست، ممدوح و بلکه گاهی واجب است، مثل اینکه

[صفحه ۱۹۰]

کسی برای ترغیب دیگران به دستگیری از فقرا بگوید، من به آنها کمک کرده‌ام و یا به کسانی که او را به راستگویی شناخته و سخنش را باور دارند، هر صفت خوبی را که خود دارد یا کار شایسته‌ی را که انجام داده است، به آنها بگوید. چنانکه حضرت یوسف به سلطان مصر گوید:

یوسف: ۷: اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم.

خزانه‌های این سرزمین را به من بسپار که من نگهدار و دانایم.

و نیز در موردی که انسان نعمتی از خداوند را بر خویش ذکر می‌کند که متضمن ستایش خود او هم هست ولی منطوق [۱۱۶] جمله، ذکر نعمت الهی و تصریح به آن است و ابداء خودستایی نیست. در قرآن کریم از این قبیل سخنان از انبیای اولوالعزم، بسیار نقل می‌شود چنانکه درباره‌ی حضرت ابراهیم می‌فرماید:

انعام: ۸۰: و حاجه قومہ قال اتحاجونی فی الله و قد هدان.

قوم ابراهیم با او محاجه کردند. ابراهیم (ع) گفت: چرا درباره‌ی خداوندی که مرا هدایت کرده‌است محاجه می‌کنید. درباره‌ی قوم هود می‌فرماید:

اعراف: ۶۷ و ۶۸: قال یا قوم لیس بی سفاهه و لکنی رسول من رب العالمین ابلیغکم رسالات ربی و انا لکم ناصح امین.

گفت: ای قوم! من سفیه نیستم بلکه پیغمبر پروردگار جهانیانم، پیغامهای پروردگار خویش را به شما می‌رسانم و برای شما خیر خواه و امینم.

باز راجع به حضرت یوسف می‌گوید:

یوسف: ۹۰: قال انا یوسف و هذا اخی قد من الله علینا انه من یتق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین.

گفت: من یوسفم و این برادر من است خدا بر ما منت نهاد. هر کس تقوی پیشه کند و بردبار باشد، خدا پاداش نیکوکاران را تبه نمی‌کند.

[صفحه ۱۹۱]

پس خودستایی مذموم و نکوهیده آنست که انسان تنها به قصد ستایش خویش و تحیب قلوب شنوندگان، صفات نیک خود را بیان کند.

اینک راجع به جملات نهج البلاغه می‌گوییم:

اولاً: عین آنچه امیرالمومنین علیه‌السلام درباره‌ی خویش فرموده است، خداوند به پیغمبر خاتمش دستور می‌دهد که درباره‌ی خویش، به قومش بگوید:

یوسف: ۱۰۸: قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيره انا و من اتبعني.

بگو: این روش من، از روی بصیرت است، من و پیروانم به سوی خدا می‌خوانیم.

ثانیا: گفتن این جمله از این نظر است که شنونده، حقیقتی را بداند و علت ثبات و استقامت اولیای خدا را بفهمد.

ثالثاً: از تواضع و هضم نفسی [۱۱۷] که از علی علیه‌السلام در مدت عمرش مشاهده کرده‌ایم، یقین داریم که گفتن این جمله توسط حضرت، از نظر تحیب قلوب و خودستایی نیست.

جزای ستم را چگونه باید داد؟

رعد: ۲۲: و يدرون بالحسنه السيئه اولئك لهم عقبى الدار.

و کسانی که بدی را به نیکی رفع می‌کنند، عاقبت نیک قیامت خاص ایشان است.

فصلت: ۳۴ و ۳۵: لا تستوى الحسنه و لا السيئه ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك و بينه عداوه كانه ولى حميم و ما يلقىها الا الذين صبروا و ما يلقىها الا ذو حظ عظيم.

نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را به آنچه نیکوتر است دفع کن، آنگاه کسی که بین تو و او دشمنی است، مانند دوست مهربان می‌شود و این صفت را بجز بردباران و کسی که دارای بهره‌ی بزرگ است، فرامی‌گیرد.

[صفحه ۱۹۲]

حکمت: ۳۰۶: ردوا الحجر من حيث جاء فان الشر لا يدفعه الا الشر.

سنگ را از جایی که آمده است برگردان (بدی را بمانند خودش تلافی کن) زیرا بدی را جز بدی بر طرف نمی‌سازد.

اشکال: چنانکه از دو آیه‌ی شریفه پیداست، بدی را به نیکی باید جزا داد و از راه تحریک عواطف مرد بدکار، باید وارد شد و او را از شر و بدی بازداشت و طریقه‌ی نیکوکاری به او آموخت. لیکن علی علیه‌السلام در کلام خویش جزای بدی را بدی می‌داند و می‌فرماید: «بدی را جز بدی رفع نمی‌کند».

جواب: اولاً: می‌گوییم واضح است که اشخاصی که ستمگر و گنه‌کار شده‌اند، از نظر کیفیت قوه‌ی ندامت و تنبه بر دو قسمند: دسته اول اشخاصی که در اثر خباثت ذاتی و یا سوء تربیت، هر گاه در مقابل ستم و جنایت خویش از طرف مقابل، مهر و عطوفت بینند علاوه بر اینکه از ستم خویش مرتد و منزجر نمی‌شوند، مهر و عطوفت او را حمل بر ضعف و زبونیش نموده، جری‌تر و بی‌حیاطر می‌گردند. دسته دوم که شاید در افراد انسانی اکثریت دارند، کسانی هستند که چون در اثر اشتباه و عدم توجه یا علل دیگر جور و خطایی را مرتکب شوند و در مقابل از طرف خویش مهر و نیکی بینند، شرم‌نده و منفعل گشته، از طرف مظلوم خویش، عذر می‌خواهند و دشمنی آنها به دوستی بدل می‌گردد و گاهی برای همیشه از آن کار زشت دست می‌کشند چنانکه از آیه‌ی دوم استفاده می‌شود. پس نهج البلاغه به دسته‌ی اول و قرآن کریم به دسته‌ی دوم اشاره می‌کنند، چنانکه گاهی هم، قرآن مجید در آیات دیگر به دسته‌ی اول اشاره نموده و به مضمون نهج البلاغه فرموده است: «و جزاء سيئه سيئه مثلها» [۱۱۸] (جزای هر بدی مانند همان بدی است.) و گاهی هم علی علیه‌السلام اشاره به دسته‌ی اول نموده، طبق دو آیه‌ی شریفه‌ی قرآن می‌فرماید:

حکمت: ۱۵۰: عاتب اخاك بالاحسان اليه و اردد شره بالانعام عليه.

برادرت را که به تو ستمی نموده، به وسیله‌ی نیکی سرزنش نما، و بدی او را به وسیله‌ی نعمت دادن، به او بازگردان.

ثانیا: در موضوع جزای ستم، اگر معارضه‌ی به مثل شود و در مقابل کيفر و قصاص، تعدی و تجاوز نگردد، جایز است، اما بخشیدن

آن ستم و یا معارضه به نیک و احسن

[صفحه ۱۹۳]

نمودن راجح و اولی است، با آنکه معارضه به مثل را هم عقاب و مجازاتی نیست ولی معارضه به احسن، دارای پاداش و اجر است. پس قرآن کریم به معارضه به احسن که دارای ثواب است و نهج البلاغه به معارضه به مثل که جایز و رواست، اشاره فرموده است.

عزت خاص خداوند است

چون منافقین زمان پیغمبر خود را عزیز می‌دانستند و پیغمبر و مسلمین را ذلیل و خوار می‌خواندند، خداوند متعال در جواب آنها فرمود:

منافقون: ۸: و لله العزه و لرسوله و للمومنین ولكن المنافقین لا یعلمون.

ارجمندی مخصوص خدا و پیغمبرش و اهل ایمان می‌باشد، لیکن منافقین نمی‌فهمند.

خطبه ۶۴: و کل عزیز غیره ذلیل.

هر عزیزی غیر از خداوند ذلیل است.

اشکال: قرآن کریم عزت و ارجمندی را برای غیر خدا که پیغمبر و مومنین باشد، ثابت نموده است ولی نهج البلاغه عزت را منحصر به خداوند دانسته و غیر او را خوار و ذلیل شمرده است.

جواب: مراد نهج البلاغه عزت الوهیت و خالقیت است که اصلی و ذاتی است و هر ممکنی از اعلی تا ادنی در برابر این عزت، خوار و ذلیل و فقیر و محتاج است اگر چه شخص شخیص سرور کاینات و مفخر موجودات خاتم انبیا (ص) باشد، زیرا:

سیه رویی ز ممکن در دو عالم

جدا هر گز نشد و الله اعلم

معنی این عزت، چنانکه مفسرین می‌گویند، قوه و قدرتی است فوق تمام قوا به طوری که هیچ قدرتی به او دسترسی ندارد و پیدا است که با فرض چنین معنایی، مصداقی غیر از واحد پیدا نمی‌کند و تعدد و تکثر، در ناحیه‌ی این معنی محال است. اما مراد از عزتی که در قرآن مجید برای پیغمبر و مومنین ثابت شده است، عزت عرضی و

[صفحه ۱۹۴]

غیر ذاتی است که به افاضله‌ی خداوند متعال به آنها عنایت شده است، چنانکه در آیه‌ی دیگر است:

آل عمران: ۲۶: تعز من تشاء و تذلل من تشاء.

هر که را بخواهی عزیز می‌کنی و هر که را بخواهی ذلیل می‌کنی.

کفار و منافقین از این نعمت عظمای محروم می‌باشند و در این مورد همیشه خوار و ذلیلند.

قرآن مجید در آیه‌ی دیگر طبق نظر حضرت در نهج البلاغه، عزت را خاص خداوند دانسته، می‌فرماید:

یونس: ۶۵: ان العزه لله جمیعا.

عزت یکسره مخصوص خداوند است.

و نیز نهج البلاغه در مورد دیگرش به مضمون آیه‌ی شریفه سخن گفته است:

خطبه ۹۵: و اعز به الذله.

خداوند، مردم ذلیل را به سبب پیغمبر، عزیز نمود.

چه مقدار از تقوا نیکو است

آل عمران: ۱۰۲: یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون.
 ای کسانی که ایمان آوردید از خدا چنانکه شایسته پرهیزکاری است، باک داشته باشید و نمی‌میرید مگر اینکه مسلمان باشید.
 حکمت: ۲۳۴: اتقی الله بعض التقی و ان قل واجعل بینک و بین الله سترا و ان رق.
 از خدا بترس ترسیدنی، اگر چه کم باشد و بین خود و خدای خویش پرده‌یی قرار بده اگر چه نازک باشد.
 اشکال: قرآن کریم حد اعلائی تقوی را به ماموریه قرار داده و از مردم خواسته است و می‌فرماید: «چنانکه شایسته است، تقوی داشته باشید» ولی نهج البلاغه مقدار کمی از
 [صفحه ۱۹۵]

تقوی را مطلوب و ماموریه نموده و آن مقدار را کافی می‌داند.

جواب: این دو مطلب با یکدیگر منافات ندارد زیرا هر دو قسم از تقوی، مطلوب و محبوب است اگر چه درجه‌ی اعلائی آن اتم و ارجح است.

و نیز می‌توان گفت ماموریه این دو امر، دو صنف مختلف از مردم می‌باشند، ماموریه در آیه‌ی شریفه، مردم مومن و مسلمانی هستند که گاهی خطا و گناهی از ایشان سر می‌زند ولی نوعا به راه هدایت و رستگاری قدم می‌نهند و مخاطب در کلام حضرت، مردم جسور و بی‌باکی می‌باشند که پرده‌ی حرمت الهی را دریده و منغمر [۱۱۹] در عصیان و طغیان گشته‌اند و جز پیروی خواهشهای نفسانی، کاری ندارند و غیر از مال و جاه و شهوت، برای ایشان قبله و معبودی نیست:

جائیه: ۲۳: افرایت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی مسعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه.

آیا کسی را که هوس خویش را به جای خدای خود گرفت، و خدا او را از روی علم به گمراهی کشید و بر گوش و دل او مهر نهاد و بر دیده‌اش پرده افکند، دیده‌یی.

و ممکن است خطاب در آیه‌ی شریفه، شعاعش این گونه اشخاص را هم بگیرد و ایشان را هم به حد اعلائی تقوی امر نماید ولی امر در نهج البلاغه، ممکن نیست. دسته اول یعنی مومنین، غالبا نیکوکار را شامل شود زیرا مستلزم تحصیل حاصل و لغویت چنین امری، نسبت به ایشان است.

فرب دادن دنیا انسان را

جائیه: ۳۵: ذلکم بانکم اتخذتم ایات الله هزوا و غرتکم الحیوه الدنیا.

زیرا آیه‌های خدا را مسخره گرفتید و زندگی دنیا مغرورتان ساخت.

فاطره: ۵: یا ایها الناس ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوه الدنیا و لا یغرنکم بالله الغرور.

[صفحه ۱۹۶]

ای مردم وعده‌ی خدا حق است، زندگی این دنیا فریبتان ندهد و شیطان فریبنده شما را به خدا غره نکند.

انعام: ۷۰: و غرتهم الحیوه الدنیا.

زندگی دنیا، ایشان را غره ساخت.

خطبه ۲۱۴: و حقا اقول ما الدنیا غرتک ولكن بها اغتررت و لقد کاشفتک العظاات و اذنتک علی سواء و لهی بما تعدک من نزول البلاء بجسمک و النقص فی قوتک اصدق و اوفی من ان تکذبک او تغرک و لرب ناصح لها عندک متهم و صادق من خیرها

مکذب و لثن تعرفتها فی الدیار الخاویه و الربوع الخالیه لتجدنها من حسن تذکیرک و بلاع موعظتک بمحلہ الشفیق علیک و الشحیح بک و لنعم دار من لم یرض بها دارا و محل من لم یوطنها محلا و ان السعداء بالدنیا غدا هم الهاربون منها الیوم.

به حق و راستی می گویم دنیا ترا فریب نداده بلکه تو به آن فریفته شده‌ی. دنیا برای تو پندها هویدا ساخته و به مساوات و برابری آگاه کرده و به وعده‌هایی که به تو می‌دهد از قبیل رسیدن بلا به بدنت و کم شدن نیرویت، راستگوتر و باوفاتر است از اینکه با تو دورخ بگوید یا ترا بفریبد، ولی دنیا بسیار پند دهنده می‌باشد که در نظر تو، متهم است و بسا خبر راستی از او هست که تکذیب می‌کنی. اگر بخواهی دنیا را در شهرهای ویران و خانه‌های خالی بشناسی، او را از جهت نیک یاد آوردن و رسا پند دادن، به منزله‌ی بهترین یار مهربان دلسوز می‌یابی، دنیا برای کسی که به آن دل نبسته و آن را محل اقامت قرار نداده سرای خوبی است. کسانی که امروز از دنیا گریختند، فردا در آخرت از سعادت‌مندان خواهند بود.

علی علیه‌السلام شنید که مردی دنیا را نکوهش می‌کند، پس فرمود:

حکمت ۱۲۶: وقد سمع رجلا یذم الدنیا قال ایها الذمام للدنیا المغتر بغرورها المنخدع باباطیلها اتغر بالدنیا ثم تدمها انت المتجرم علیها ام هی المتجرمه علیک؟ متی استهو تک ام متی غرتک ...؟ ان الدنیا دار صدق لمن صدقها و دار عافیة لمن فهم عنها و [صفحه ۱۹۷]

دار غنی لمن تزود منها و دار موعظه لمن اتعظ بها ... فذمها رجال غداه الندامه و حمدها اخرون یوم القیامه ... و وعظتهم فاتعظوا.

ای کسی که دنیا را نکوهش می‌نمایی، به نیرنگ دنیا فریفته شده‌ی و غره گشته‌ی و سپس او را نکوهش می‌کنی؟ تو بر آن ستم کرده‌ی یا او بر تو ستم نموده است؟ کی دنیا ترا گمراه کرده و فریفته است؟ ... دنیا سرای راستی است برای کسی که باورش دارد و سرای ایمنی است برای کسی که بفهمد و سرای بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه گیرد و سرای پند است برای کسی که از آن پند گیرد ... فردای پشیمانی (روز رستاخیز) مردانی دنیا را نکوهش می‌کنند و دسته‌ی دیگر آن را می‌ستایند ... کسانی که دنیا پندشان داد و آنها پذیرفتند (دنیا را بستایند).

اشکال: پیدا است که در آیات شریفه دنیا صریحا به عنوان فریب دهنده مطرح گشته و غرور انسان به آن نسبت داده شده است و از طرف دیگر نهج البلاغه صریحا این نسبت را نفی می‌کند و حضرت با توضیح و استدلال بیان می‌فرماید که دنیا علاوه بر اینکه فریب دهنده نیست بلکه پند دهنده و ناصح است.

جواب: شکی نیست که فریب دادن و غره ساختن، عمل شخص باشعور و صاحب ادراک است و نسبت دادن این عمل به دنیای غیر مدرک ممکن نیست مگر آنکه متضمن نوعی از مجاز و به ملاحظه‌ی علاقه و اعتباری، مناسب باشد.

علمای بیان در بحث معانی و فصل اسناد خبری، حقیقت عقلیه و مجاز عقلی (مجاز در اسناد) را تعریف و اقسام مختلف آن را با ذکر مثال بیان می‌کنند و در مقام تعریف آن می‌گویند: «هر اسناد الفعل او معناه الی غیر ما هو له عند المتکلم فی الظاهر بتاول» و سپس هر یک از قیود ذکر شده در تعریف را توضیح داده، وجه جامعیت و مانعیت بیان را تعریف می‌کنند که استقصای این بحث در این مقام لازم به نظر نمی‌رسد.

آنچه که لازم است در اینجا متذکر شویم این است که علمای بیان در ضمن این بحث می‌گویند گاهی فعل را به غیر فاعل حقیقی از قبیل مصدر و اسم زمان و مکان و آلت و سبب و امثال آن اسناد می‌دهند و مثالهای بسیاری از قرآن و امثله‌ی عرب ذکر می‌کنند که تمام آنها از قبیل مجاز عقلی (مجاز در اسناد) می‌باشد مانند: «عیشه راضیه- نهاره صائم- نهر جار- بنی الامیر المدینه- و اذا تلیت علیهم آیاتنا ذادتهم ایمانا» و از

[صفحه ۱۹۸]

جمله‌ی مثالهای مذکور باید سه آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث را قرار داد زیرا منظور علمای بیان این است که گاهی فعل را به فاعل

حقیقی نسبت نداده، به سبب قوی و موثرش نسبت می‌دهیم چنانکه می‌گوییم این مسجد را فلان آیه‌الله ساخته و این شهر را آن سلطان بنا کرده است و منظور این است که آیه‌الله و شاه در ساختن آن بنا، سبب موثر بوده‌اند نه آنکه خود ایشان مهندسی و بنایی آن را کرده باشند. همچنین است فریفتن دنیا انسان را که چون دنیا در این عمل سبب و موثرست فعل غرور را به او نسبت داده و در صورت او را فاعل قرار می‌دهیم ولی واضح است که این اسناد با تاول و اعتبار مناسب و ملاحظه‌ی علاقه‌ی بی‌ست که نوع آن را در علم بیان توضیح می‌دهند و نه به طور حقیقت و اسناد الی ما هو له زیرا دنیا شاعر و عاقل نیست تا فریب دهد.

و باز نظیر این مطلب، آیه‌ی شریفه‌ی «یوم یقوم الحساب» است که چون بپای ایستادن، صفت انسان است نه صفت حساب و اسناد آن را به حساب، نمی‌توان حقیقت فرض کرد بلکه می‌گوییم اصل این جمله «یوم یقوم اهل الحساب لاجله» می‌باشد. همچنین در آیات شریفه‌ی مورد بحث، حقیقت و اصل کلام «اغتر اهل الدنیا بالدنیا» بوده است، یعنی در حقیقت فعل واقعی در اینجا لازم و از ماده‌ی اغترار است نه متعدی و از ماده غرور و تنها یک فاعل لازم دارد که آن هم خود انسان غره شده است ولی چون در این عمل فریب دنیا نقش موثری داشته و آرایش و زیندگی ظاهری آن سبب شده که انسان غره شود، جایز بلکه نیکو است که فعال غرور را به دنیا نسبت داده، انسان را مفعول آن قرار دهیم، به ملاحظه‌ی آنکه علمای ادب درباره‌ی مجاز و کنایه می‌گویند که این دو از تصریح ابلغ و اکد می‌باشند زیرا که در مجاز و کنایه بیان مطلب با ذکر دلیل است.

پس در اینجا می‌توان گفت که علی علیه‌السلام در بیان خویش این مجاز عقلی قرآن را توضیح داده و تشریح نموده است تا نادانان راحت‌طلب، به ظاهر آیات شریفه توجه ننمایند و مانند آن بی‌خردی که نزد آن حضرت دنیا را نکوهش می‌کرد، تقصیر معاصی و اعمال زشت خود را یکسره به گردن دنیا نیندازند و خود را تنزیه و تبرئه ننمایند.

[صفحه ۱۹۹]

در بیان کید و نیرنگ

قرآن مجید در آیات بسیاری، از کید (مکر و نیرنگ) نکوهش نموده است:

طور: ۴۲: ام یریدون کیدا فالذین کفروا هم المکیدون.

با آنکه کسانی که کافرند. قصد نیرنگی دارند (در حالی که) خودشان از نیرنگ خوردگانند.

این آیه در جواب کسانی نازل شده است که به نبی اکرم (ص) نسبت کفالت و جنون و شعر می‌دادند.

یوسف: ۲۸: فلما رای قمیصه قد من دبر قال انه من کید کن ان کید کن عظیم.

چون شوهر زلیخا دید که پیراهن یوسف از پشت دریده است، گفت: این از نیرنگ شما است و نیرنگ شما زنان، بزرگ است.

فیل: ۲: الم یجعل کیدهم فی تضلیل؟

مگر پروردگارت نیرنگ اصحاب فیل را در گمراهی قرار نداد؟

انبیاء: ۷۰: و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین.

کفار نسبت به ابراهیم قصد نیرنگی داشتند و ما ایشان را زیانکار نمودیم.

علی علیه‌السلام چون اصحابش را به جنگ با مردم شام دعوت می‌کرد و آنها تسامح و تعلل می‌کردند، ایشان را در مخیله گرد

آورد و خطبه مفصلی ایراد فرمود که در ضمن آن خطبه می‌فرماید:

خطبه ۳۴: تکادون و لا تکیدون.

به شما نیرنگ می‌زنند و شما نیرنگ نمی‌زنید.

اشکال: قرآن مجید در آیات شریفه‌ی ذکر شده از کید و نیرنگ نکوهش نموده و ستم و اعمال زشت کفار را نیرنگ نامیده است

در صورتی که حضرت در نهج البلاغه به تلویح و اشاره، امر به کید نموده است، و گویا به اصحابش می‌فرماید: چرا باید مردم شام [صفحه ۲۰۰]

به شما نیرنگ بزنند و شما ساکت می‌نشینید، شما هم به آنها نیرنگ بزنید.»

جواب: کید را چنین تعریف می‌کنند: «الکید السعی فی فساد الحال علی وجه الاحتيال- تقول کاده یکیده کیدا فهو کائد له اذا عمل فی ایقاع الضرر به علی وجه الحیله علیه» و خلاصه معنی این تعریف، این است که نیرنگ کوششی است که بر زیان دیگری به طور پوشیده و خفی انجام می‌شود و گاهی لفظ کید، در مجرد عملی که به طور پوشیده و پنهان انجام می‌شود، استعمال می‌گردد اگر چه نتیجه‌اش به زیان دیگری نباشد بلکه نصرت و غلبه‌ی حق باشد که در این مورد به تدبیر و چاره‌جویی تفسیر می‌شود مانند تدبیری که حضرت یوسف به الهام الهی برای نگه داشتن برادر عزیزش نمود و دستور داد جام شاهانه را در بار او بگذارند و سپس فریاد بزنند، جام شاه گم شده است و چنین وانمود کنند که برادر یوسف دزدیده است. قرآن مجید پس از بیان این داستان می‌فرماید: «کذلک کدنا لیوسف» [۱۲۰] یعنی: «این گونه برای یوسف تدبیر و چاره‌جویی نمودیم.» و در آیه‌ی دیگر نیز کلمه کید را به خود نسبت داده و می‌فرماید: «والذین کذبوا بآیاتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین.» [۱۲۱] یعنی: «کسانی که آیه‌های ما را دروغ شمردند، از آنجا که نمی‌دانند، به دامشان خواهیم آورد و مدت زمانی به آنان مهلت می‌دهیم، بدرستی که تدبیر من بسیار محکم است»

و گاهی کلمه‌ی کید به عنوان صنعت «مشاکله» و «مزواجه» که از محسنات لفظیه‌ی علم بدیع است، بکار می‌رود و صنعت مشاکله این است که لفظی را به واسطه‌ی آنکه قرین و ردیف لفظ دیگری واقع شده است، مشاکل و مشابه آن بیاورند در صورتی که حق این بود که لفظ دیگری آورده شود مانند:

لب سوال سزاوار بخیه بیشتر است

عبث به خرقة خود بخیه می‌زند درویش

و مانند آیات شریفه «ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم» [۱۲۲] و «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» [۱۲۳] و هم چنین «تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک» [۱۲۴].

[صفحه ۲۰۱]

مثلاً- در آیه‌ی اول خدعه را به خویش نسبت داده است با وجود آنکه او خادع نیست ولی فقط به جهت مشاکلت لفظی این کلمه آورده شده است.

شیخ توسی- رضوان الله علیه- این معنی مشاکلت و نیز معنی تدبیر و چاره‌جویی را که سابقاً ذکر شد، در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «انهم یکیدون کیدا و اکید کیدا» [۱۲۵].

چنین بیان فرموده است که: «ای اجازیه‌م علی کیده‌م و سمی الجزاء علی الکید باسمه لادواج الکلام و قیل المعنی انهم یحنالون لهلاک النبى و اصحابه و انا اسبب لهم النصر و الغلبه و اقوی دواعیهم الی التقلال فسمی ذلک کیدا من حیث یخفی علیهم ذلک.» [۱۲۶].

و نیز همین دو تفسیر را در آیه‌ی شریفه‌ی «و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین» [۱۲۷].

نقل نموده است می‌گوید: «قیل فی معنی الایه قولان: احدهما قال السدی، مکروا بالمسیح بالحیله علیه لقتله و مکر الله بمجازاتهم علیه بالعقوبه و المکر و ان کان قبیحا فانما اضافه الی نفسه لمزواجه الکلام.» [۱۲۸].

بنابراین معنی جمله نهج البلاغه کاملاً- روشن می‌گردد زیرا از طرفی شرط مشاکلت که اقتران لفظ کید است در آن جمله موجود است، لذا معنی چنین می‌شود که «مردم شام با شما نیرنگ می‌زنند و شما جزای نیرنگ آنها را نمی‌دهید» و از طرف دیگر، معنی

تدبیر و چاره‌جویی در آن جمله، کاملاً روشن و هویدا است.

آیا هدایت مردم به عهده پیغمبر است؟

قصص: ۵۶: انك لا تهدي من احببت و لكن الله يهدي من يشاء و هو اعلم بالمهتدين.

تو نمی‌توانی هر که را دوست داری هدایت کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد، هدایت می‌کند و او اهل هدایت را بهتر می‌شناسد. یونس: ۴۳: افانت تهدي العمى و لو كانوا لا يبصرون.

[صفحه ۲۰۲]

مگر تو می‌توانی کورانی را که نمی‌بینند، هدایت کنی؟

به عبارت دیگر، یعنی تو نمی‌توانی کسانی را که دل روشن ندارند، هدایت کنی.

زخرف: ۴۰: افانت تسمع الصم او تهدي العمى و من كان فى ضلال مبين.

مگر تو می‌توانی کران را شنوا کنی یا کوران و کسانی که در گمراهی آشکارند، هدایت کنی؟

نحل: ۳۷: ان تحرص على هداهم فان الله لا يهدي من يضل و ما لهم من ناصرين.

اگر به هدایت کردنشان، اشتیاق داری خداوند کسی را که محکوم به گمراهی نموده، هدایت نمی‌کند و ایشان را یاورانی نیست.

بقره: ۲۷۲: ليس عليك هداهم ولكن الله يهدي من يشاء.

هدایت ایشان به عهده‌ی تو نیست بلکه خدا هر که را بخواهد، هدایت می‌کند.

خطبه ۱: فهداهم به من الضلالة و انقذهم بمكانه من الجهاله.

خداوند به وسیله‌ی پیغمبر، مردم را از گمراهی به هدایت کشانید و به سبب شخصیت او ایشان را از نادانی، رهایی بخشید.

اشکال: قرآن مجید در پنج آیه‌ی مذکور و همچنین آیات دیگری، هدایت مردم را از عهده‌ی پیغمبر سلب نموده و وظیفه‌ی آن

حضرت ندانسته است و چنانکه از تاریخ پیداست، نبی اکرم (ص) به هدایت ایشان بسیار علاقه داشت و کوشش می‌کرد. ولی آیاتی

در قرآن مجید برای انصراف آن حضرت نازل می‌شد. اما نهج البلاغه هدایت ایشان را به وسیله‌ی آن حضرت، ثابت نموده است.

پس اگر عبارت نهج البلاغه را موجه‌ی جزئی بدانیم آیات شریفه را که از بعضی از آنها سالبه کلیه، بدست می‌آید، تناقض و

تخالف پیدا می‌شود.

جواب: درباره‌ی این موضوع چون علاوه بر جمله‌ی نهج البلاغه، آیاتی هم از خود قرآن مجید که منافات ظاهری با پنج آیه‌ی

مذکور دارد، وارد شده است مانند آیه‌ی شریفه‌ی:

«و انك لتهدى الى صراط مستقيم.» [۱۲۹] یعنی: «همانا تو، به راهی راست، هدایت می‌کنی.»

[صفحه ۲۰۳]

مفسرین این تنافی و رفعش را چنین توضیح می‌دهند:

هدایت دو معنی دارد: ۱) ایصال الی المطلوب که معنی اول را در فارسی، راهنمایی و معنی دوم را رسانیدن به هدف، باید تفسیر

نمود. مثلاً اگر شخصی آدرس منزلی را از شما پرسید اگر شما با سر و انگشت اشاره و با زبان راهنمایش نمودید، این ارائه‌ی طریق

است ولی اگر دست او را گرفتید و به در منزل بردید، این ایصال الی المطلوب است.

اینک در مورد ما نحن فیه می‌گوییم: اگر انبیا فقط مامور به راهنمایی و بیان اعمال نیک و بد و موجبات سعادت و شقاوت و خلاصه

نشان دادن راه بهشت و جهنم باشند، وظیفه‌ی ایشان ارائه‌ی طریق است و اگر ماموریت آنها چنین باشد که کلیه‌ی افراد بشر را که

در دسترس آنها و در حوزه‌ی ماموریت ایشانند، مومن و موحد و خدانشناس و خلاصه، اهل بهشت کنند، باید بگوییم وظیفه‌ی

ایشان، ایصال الی المطلوب است.

مفسرین می‌گویند به طور قطع و مسلم می‌دانیم که وظیفه پیغمبران هر چند اشرف و افضل آنها خاتم انبیا باشد ارائه طریق است نه ایصال الی المطلوب، زیرا در میان افراد بشری که سخنان انبیا را می‌شنوند، فرعونها و نمرودها و ابوجهل‌ها پیدا می‌شوند که بسیار لجوج و سرسخت و عنود و بدبختند که خداوند درباره‌ی آنها به رسول محترمش چنین می‌فرماید:

فرقان: ۴۳ و ۴۴: ارایت من اتخذ الهه هواه افانت تکون علیه و کیلام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سیلا.

مگر کسی را که هوس خویش را خدای خود گرفته، ندیده‌ای؟ مگر تو می‌توانی وکیل و کارگزار او باشی؟ مگر می‌پنداری بیشتر این مردم می‌شنوند یا می‌فهمند؟ ایشان جز مانند حیوانات نیستند بلکه روش آنها گمراهانه‌تر است.

اگر اینگونه مردم و پیغمبران هزار سال عمر کنند و اینها بگویند و آنها بشنوند، نتیجه همان قول سعدی است که:

بر سیه دل چه سود خواندن و عظم؟

نرود میخ آهنین بر سنگ

بلکه علاوه بر آنکه سخنان نرم و پر مهر ایشان بر دل سخت‌تر از سنگ خارای

[صفحه ۲۰۴]

آنها کوچکترین تاثیری نمی‌کند، بر شقاوت و خسارت آنها نیز افزوده می‌گردد و پیغمبران را مجنون و ساحر و کاهن و شاعر می‌خوانند «و لا یزید الظالمین الا خسارا.» [۱۳۰].

بنابراین روشن می‌شود که آیات شریفه‌یی که هدایت را از گردن پیغمبر بر می‌دارد، هدایت به معنی ایصال الی المطلوب یا نسبت به اینگونه کوردلان است، و آیاتی که هدایت را به آن حضرت نسبت می‌دهد و همچنین جمله نهج البلاغه که افرادی را به سبب آن مشعل هدایت، مهتدی دانسته است، هدایت به معنی ارائه طریق و نسبت به افرادی چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار است که چون دل روشن و گوش شنوا داشتند و لجاج و عناد را کنار گذاشته بودند و منصفانه قضاوت می‌کردند، از همان ارائه طریق نبی اکرم (ص) به سر منزل مقصود و سعادت ابدی رسیدند.

پیغمبر و امام تابع هوس مردم نمی‌شوند

انعام: ۵۶ و ۵۷: قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله قل لا اتبع اهلکم قد ضللت اذا و ما انا من المهتدین قل انی علی بینه من ربی و کذبتم به.

بگو: من از پرستیدن آن چیزها که شما به غیر خدا می‌خوانید، ممنوع شده‌ام. بگو: من هوسهای شما را پیروی نمی‌کنم و گرنه گمراه می‌شوم و از هدایت شدگان نخواهم بود. بگو: من از پروردگaram حجتی با خویش دارم که شما آن را تکذیب کرده‌اید. جائیه: ۱۸: ثم جعلناک علی شریعه من الامر فاتبعها و لا تتبع اهواء الذین لا یعلمون.

آنگاه ترا بر طریقی از دین قرار دادیم، از آن پیروی کن و از هوسهای مردمی که دانش ندارند، پیروی مکن. شوری: ۱۵: فذلک فادع و استقم کما امرت و لا تتبع اهواءهم.

به این دین دعوت کن و چنانکه مامور شده‌ی، استوار باش و از هوسهای ایشان پیروی مکن.

[صفحه ۲۰۵]

بقره: ۱۲۰: و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم مالک من الله من ولی و لا نصیر؟

اگر با وجود دانشی که سوی تو آمده است پیروی هوسهای ایشان نمایی از جانب خدا دوست و یاور نخواهی داشت.

جماعتی که در جنگ صفین با امیرالمومنین مخالفت نمودند و با وجود آنکه آن حضرت با امر حکمین مخالفت شدید می‌فرمود، آنها از حضرت متابعت نکردند و جز به حکمیت راضی نشدند و پس از امر حکمین نیز با آن حضرت مخالفت نمودند و جنگ نهروان را بپا کردند، به نام خوارج خوانده می‌شوند. علی علیه‌السلام قبل از جنگ نهروان، عبدالله بن عباس را فرستاد تا با ایشان صحبت و مباحثه کند و خود آن حضرت هم چند جلسه با ایشان صحبت فرمود، ولی سودی نبخشید.

در یکی از آن جلسات که ایشان را موعظه می‌کرد چنین فرمود:

خطبه ۳۶: و قد كنت نهيتكم عن هذه الحكومة فايتم على اباء المخالفين المنابدين حتى صرفت رايبى الى هواكم و انتم معاشر اخفاء الهام سفهاء الاحلام.

من شما را از حکومت حکمین بازداشتم و شما چون مخالفین پیمان شکن، امتناع ورزیدید تا رای خود را به هوس شما برگردانیدم، شما گروهی سبکسر و سفیه و بی‌خردید.

اشکال: قرآن کریم در چهار آیه‌ی مذکور نبی اکرم را از متابعت هوسهای مردم نهی می‌کند و بلکه آن حضرت را تهدید می‌نماید که اگر چنین کنی خدا دوست و یاور تو نخواهد بود و حق هم همین است همیشه باید مردم از رهبر و پیشوای خود متابعت کنند نه آنکه رهبر و پیشوا مطابق هوس و خواهش آنها رفتار کند تا در نتیجه آنها رهبر و پیرو شوند، ولی ظاهر جمله‌ی امیرالمومنین که به خوارج می‌گوید: «و صرفت رايبى الى هواكم» ... با این مطلب منافات دارد، زیرا مفاد آن جمله این است که در موضوع حکمین من از شما متابعت کردم. در اینجا خود آن حضرت اقرار می‌نماید که تابع شما شدم و از نظر واقع و تاریخ هم که چنین بوده است بالاخره موضوع حکمین واقع شد پس حل مطلب چیست؟

جواب: در مقام جواب این اشکال سه مطلب باید تجزیه و تحلیل شود:

[صفحه ۲۰۶]

۱- نهی از متابعت هوسهای مردم در چگونه مطالبی است؟

۲- این نهی تا چه درجه قوت دارد و رهبر تا چه حدی باید ایستادگی کند؟

۳- تجزیه و تحلیل جمله‌ی: «و صرفت رايبى الى هواكم».

مطلب اول: چنانکه از صدر و ذیل آیات شریفه پیداست نهی، از متابعت هوسهای مردم در ارکان دین و حدود و نوامیس الهی است نه در امور اجتماعی و مطالبی که دین در آنها اظهار نظری نفرموده است مخصوصاً در مواردی که مراد از مردم، اصحاب و یاران پیغمبر و امام باشد، چنانکه مفسرین تمامی آیات مذکور را به نهی از متابعت هوسهای کفار و مشرکین معنی نموده، می‌گویند اگر چه ظاهر خطاب متوجه نبی اکرم (ص) می‌باشد ولی چون خداوند متعال می‌داند که آن حضرت هرگز متابعت ایشان نخواهد نمود، پس مقصود به خطاب، امت آن حضرت می‌باشند. [۱۳۱].

اما در امور اجتماعی مانند تنظیم صفوف جنگ و تعیین زمان و مکان آن، آن حضرت مأمور به مشورت با اصحاب خویش بوده است، چنانکه در فصل دوم تحت عنوان ترغیب به مشورت بیان شد و پیداست که مخالفت علی علیه‌السلام با اصحابش بوده و نیز در موضوع متارکه و عدم متارکه جنگ واقع شده است.

مطلب دوم: راجع به مقدار قوت این نهی و ایستادگی رهبر باید گفت که رهبر و پیشوا تا نهایت درجه قدرت خویش باید با مردم مخالفت کند ولی اگر لجاج و عناد آنها به سر حد کشتن رهبر و پیشوا رسید و یا آنکه تالی، افسدی پیدا می‌کرد، نباید پیشوا تن به کشتن دهد و در مخالفت اصرار ورزد چنانکه مخالفت کفار قریش با نبی اکرم در مکه به این حد رسید که به کشتن حضرتش تصمیم گرفتند و در آنجا پیغمبر اکرم به دستور خدای متعال ایشان را رها کرد و به مدینه هجرت فرمود. همچنین در موضوع مصالحه خطی که در جنگ حدیبیه بین نبی اکرم و سهیل بن عمرو نوشته می‌شد و علی علیه‌السلام کاتب آن بود در ابتدا مرقوم

داشت: «هذا ما تصالح عليه محمد رسول الله و سهیل بن عمرو» در اینجا نیز سهیل مخالفت کرد و گفت باید کلمه رسول الله حذف شود اگر ما او را به رسالت یاور می‌داشتیم که با او نمی‌جنگیدیم. پیغمبر اکرم برای اینکه امر مصالحه به تعویق نیفتد به علی علیه‌السلام فرمود: «همانطور که می‌گویند بنویس و برای توهم چنین روزی پیش خواهد آمد.» [صفحه ۲۰۷]

این جمله نبی اکرم اشاره بود به مصالحه خطی که در خاتمه جنگ صفین بین علی علیه‌السلام و معاویه نوشته شد. در آنجا ابتدا کلمه «علی امیرالمومنین» را نوشتند، سپس معاویه و عمروعاص با کلمه «امیرالمومنین» مخالفت کردند و پس از گفتگوهای بسیار علی علیه‌السلام دستور داد، حذف کنند. [۱۳۲].

و اما در موضوع مخالفت اصحاب با آن حضرت، مورخین چنین می‌گویند که «پس از آنکه شامیان پانصد قرآن بر سر نیزه نمودند و گفتند بیایید هر دو دسته به حکم قرآن تن دهیم و یکدیگر را نکشیم، علی علیه‌السلام به اصحابش فرمود این عمل خدعه و نیرنگ است شامیان چون خود را در معرض شکست دیده‌اند، چنین نیرنگی زده‌اند... ولی آنها گوش نکردند و قریب بیست هزار از لشکر آن حضرت که بعد از خوارج شدند نزدش آمدند و گفتند اگر دستور متارکه جنگ ندهی و مالک اشتر را از جبهه‌ی جنگ بر نگردانی تو را می‌کشیم و یا دست بسته تحویل دشمن می‌دهیم. علی علیه‌السلام و مالک اشتر با آنها بسیار صحبت کردند ولی ابا تاثیر نکرد تا بالاخره آن حضرت فرمود من دیروز امیر شما بوده‌ام و امروز مامور شما شده‌ام. بر من نیست شما را به کاری که اکراه دارید، به اجبار وادار کنم. سپس در موضوع تعیین حکم با آن حضرت مخالفت کردند و هر چند که فرمود معاویه آن کس را که دوست داشته و برای این امر لایق می‌دانسته تعیین نموده است من هم ابن عباس را لایق می‌دانم و او را انتخاب می‌کنم، ایشان بهانه‌ها آوردند و در مخالفت خود سرسخت ایستادند و علی رغم آن حضرت، همواره از ابوموسی اشعری نام بردند تا بالاخره آن امام ساکت شد و در گوشه‌ی نشست. پس پیداست که علی علیه‌السلام بیش از این مقدار نمی‌توانست مخالفت کند زیرا به قیمت جاننش تمام می‌شد و آن به صلاح اسلام نبود، چنانکه بودن پیغمبر در مکه و ادامه‌ی تبلیغ چون به قیمت جاننش تمام می‌شد و اسلامی پایه نمی‌گرفت و بارور نمی‌گشت، در مخالفت اصرار نکرد و آنها را رها نمود.»

مطلب سوم: ممکن است با وجود آنچه ذکر شد کسی بگوید جمله‌ی علی علیه‌السلام: «و صرف رای الی هواکم» دلالت دارد بر اینکه من با شما هم عقیده شدم در صورتی که آن حضرت چنین سخنی نباید بگوید ولی چنین توهمی در این مقام بکلی [صفحه ۲۰۸]

بی مورد است زیرا:

اولاً- حضرت در مقام محاجه‌ی با خصم است و باید آنچه خصم را مجاب می‌کند، بگوید. او هرگز نخواهد فرمود من با شما هم عقیده شدم.

ثانیاً- صدر و ذیل این جمله که نکوهش و مذمت آنها را شامل است و سفاهت و سبک مغزی ایشان را بیان می‌کند با این معنی مناسب نیست.

ثالثاً- مفردات و هیئت ترکیبیه خود جمله این توهم را نفی می‌کند و بلکه این جمله را باید از شاهکارهای بلاغت، مانند تمام نهج البلاغه بحساب آورد زیرا آن حضرت در این جمله عقیده‌ی خویش را به لفظ «رای» و عقیده خصم را به لفظ «هوی» تعبیر فرموده است و در بین الفاظی که برای عقیده قلبی در عربی وضع شده است و شاید شماره‌ی آنها از سی متجاوز باشد مانند: «ظن»، «هم»، «علم»، «هوی»، «خیال»، «اعتقاد»، «نظر» از لحاظ مطابقت و عدم مطابقت با واقع، لفظ رای در عالیترین درجه آنها و لفظ هوی در نازلترین درجه‌ی آنها می‌باشد. زیرا در لفظ رای عقیده‌ی قلبی به دیدن به چشم تشبیه شده است، که احتمال خطا و اشتباهی در آن نیست و همان لفظ دیدن به چشم برای عقیده‌ی قلبی هم به کار رفته است. و ثانیاً موافقت این دو عقیده را با هم به لفظ «صرف»

(برگردانیدن) تعبیر فرموده است. پس باید گفت که معنی جمله این است: «انکار و مخالفت شما به سر حدی رسید که من مجبور شدم رای روشن و مطابق با حق و واقع خویش را که در طریق مستقیم خود می‌رفت، به سوی هوس غلط و خواهش نفسانی گمراه شما برگردانم.»

و از همه مهمتر اینکه این عمل را به خود نسبت داده و به طریق فعل مجهول نفرموده است که رای من به هوای شما برگشت، زیرا بسیار واضح است که برای انسان هیچ گاه ممکن نیست عقیده‌ی قلبی خود را به معتقد دیگری برگرداند مخصوصا در موردی که عقیده‌ی خود را مطابق واقع و عقیده‌ی دیگر را مخالف آن می‌داند. پس از این معنی می‌فهمیم که مقصود، موافقت در مقام عمل است که به صورت سکوت و گوشه‌گیری واقع شد، و اگر تصریح به آن می‌نمود نکات و لطایف ادبی مذکور مراعات نشده بود.

[صفحه ۲۰۹]

آنچه تا اینجا بیان کردیم، برخی از روابط نهج البلاغه با قرآن بود، نه همه‌ی آن، زیرا استخراج کامل روابط را اینجانب نمی‌توانم ادعا کنم و چنانکه در جزوه «بررسی نهج البلاغه و اسناد آن» توضیح داده‌ایم، بررسی کامل زمانی ممکن است که شخص تمام قرآن و نهج البلاغه را حفظ کرده و حاضر الذهن باشد. ما می‌توانیم بگوییم: قرآن با نهج البلاغه هیچ گونه مخالفتی ندارد بلکه علی‌علیه‌السلام تمام قرآن را در وجود خویش حفظ کرده و از اسرارش آگاهی یافته و قرآن با گوشت و خون علی عجین گشته است، علی‌علیه‌السلام قرآن را بهترین هادی و رهبر می‌داند، بهترین مقتدای روشنگر می‌داند که هنگام فتنه و بلا و مصیبت باید به آن پناه برد و از انوار معنویش استمداد جست. علی‌علیه‌السلام، در بسیاری از موارد به قرآن استناد جسته و در ۳ خطبه مفصل، آیات و سوره‌هایی از قرآن مجید را تفسیر کرده است، «علی مع القران و القرآن مع علی» ...

صلوا الله علیه خطیبا بلیغا

[صفحه ۲۱۱]

خاتمه

اشاره

در پایان این مبحث، سه موضوع دیگر درباره‌ی (ارتباط نهج البلاغه با قرآن) باقی می‌ماند که در اینجا به طور فشرده به آن اشاره می‌شود:

- ۱- موارد استشهاد نهج البلاغه به آیات قرآن.
- ۲- تفاسیر آیات و سور قرآنی در نهج البلاغه.
- ۳- وصف قرآن در نهج البلاغه.

مورد اول

نهج البلاغه در ۱۲۱ مورد به آیات قرآن کریم استشهاد نموده و یا اقتباس کرده است:

خطبه ۱: ۱. اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس.

خطبه ۲: ۱. انك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم.

خطبه ۳: ۱. و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا، و من كفر فان الله غنی عن العالمین.

[صفحه ۲۱۲]

- خطبه ۴: ۳. تلك الدار الآخرة جعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض ولا فسادا والعاقبة للمتقين.
- خطبه ۵: ۲۳. احدى الحسينين.
- خطبه ۶: ۸۵. تبيانا لكل شيء.
- خطبه ۷: ۱۸. ما فرطنا في الكتاب من شيء.
- خطبه ۸: ۱۸. و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا.
- خطبه ۹: ۲۸. قل تمتعوا فان مصيركم الى النار.
- خطبه ۱۰: ۳۹. كانما يساقون الى الموت وهم ينظرون.
- خطبه ۱۱: ۵۰. و ينجو الذين سبقتلهم من الله الحسنی.
- خطبه ۱۲: ۵۷. لقد ضللت اذا و ما انا من المهتدين.
- خطبه ۱۳: ۶۵. و انتم الاعلون و الله معكم، و لن يترك اعمالكم.
- خطبه ۱۴: ۷۰. و لتعلمن نباه بعد حين.
- خطبه ۱۵: ۸۴. كل نفس معها سائق و شهيد.
- خطبه ۱۶: ۸۶. فاين تذهبون.
- خطبه ۱۷: ۸۶. و نى توفكون.
- خطبه ۱۸: ۹۰. تالله ان كنا لفي ضلال مبين، اذ نسويكم برب العالمين.
- خطبه ۱۹: ۹۰. بل عباد مكرمون، لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون.

[صفحه ۲۱۳]

- خطبه ۲۰: ۲۱۶. انك على كل شيء قدير
- خطبه ۲۱: ۹۷. فان العاقبة للمتقين.
- خطبه ۲۲: ۱۰۲. ان في ذلك لايات و ان كنا المبتلين.
- خطبه ۲۳: ۱۰۸. من ماء مهين.
- خطبه ۲۴: ۱۰۸. ريب المنون.
- خطبه ۲۵: ۱۱۰. كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشيمًا تذرؤه الرياح، و كان الله على كل شيء مقتدرا.
- خطبه ۲۶: ۱۱۰. كما بدأنا اول خلق نعيده وعدا علينا، انا كنا فاعلين.
- خطبه ۲۷: ۱۱۳. فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون.
- خطبه ۲۸: ۱۱۴. تنزل الغيث من بعد ما قنطوا و تنشر رحمتك و انت الولي الحميد.
- خطبه ۲۹: ۱۱۹. و تبلى فيه السرائر.
- خطبه ۳۰: ۱۲۵. فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله و الرسول.
- خطبه ۳۱: ۱۲۸. ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما فى الارحام و ما تدرى نفس ماذا تكسب غدا و ما تدرى نفس باى ارض تموت.
- خطبه ۳۲: ۱۲۹. فانا لله و انا اليه راجعون.
- خطبه ۳۳: ۱۲۹. ظهر الفساد.
- خطبه ۳۴: ۱۴۳. استغفروا ربكم انه كان غفارا، يرسل السماء عليكم مدرارا و يمددكم باموال و بنين.

[صفحه ۲۱۴]

خطبه ۳۵: ۱۴۳. و لا تواخذنا بما فعل السفهاء منا.

خطبه ۳۶: ۱۴۴. ليلوهم ايهم احسن عملا.

خطبه ۳۷: ۱۴۷. هدى للتي هي اقوم.

خطبه ۳۸: ۱۵۲. و لا يئسك مثل خبير.

خطبه ۳۹: ۱۵۵. و تبرز الجحيم للغاوين.

خطبه ۴۰: ۱۵۵. الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا و هم لا يفتنون.

خطبه ۴۱: ۱۵۹. انك حى قيوم لا تخذك سنه و لا نوم.

خطبه ۴۲: ۱۵۹. و اخذت بالنواصي و الاقدام.

خطبه ۴۳: ۱۵۹. رب انى لما انزلت الى من خير فقير.

خطبه ۴۴: ۱۶۱. فلا تذهب نفسك عليهم حسرات ان الله عليم بما يصنعون.

خطبه ۴۵: ۱۶۲. من سلاله من طين، وضعت فى قرار مكين، الى قدر معلوم.

خطبه ۴۶: ۱۷۵. ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكه ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنه التى كنتم توعدون.

خطبه ۴۷: ۱۷۵. ان الله لا يغفر ان يشرك به.

خطبه ۴۸: ۱۷۷. لان الله ليس بظلام للعبيد.

خطبه ۴۹: ۱۸۰. بعدا لهم كما بعدت ثمود.

خطبه ۵۰: ۱۸۲. من يتق الله يجعل له مخرجا

[صفحه ۲۱۵]

خطبه ۵۱: ۱۸۲. ان تنصروا الله ينصركم و يثبت اقدامكم.

خطبه ۵۲: ۱۸۲. من ذا الذى يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له، وله اجر كريم.

خطبه ۵۳: ۱۸۲. و له جنود السماوات و الارض و هو العزيز الحكيم.

خطبه ۵۴: ۱۸۲. و له خزائن السماوات و الارض و هو الغنى الحميد.

خطبه ۵۵: ۱۸۲. ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء، و الله ذوالفضل العظيم.

خطبه ۵۶: ۲۲۷. فتبارك الذى يسجد له من فى السموات و الارض طوعا و كرها.

خطبه ۵۷: ۲۲۷. و انشا السحاب الثقال.

خطبه ۵۸: ۲۲۸. يقول لئن اراد كونه كن فيكون.

خطبه ۵۹: ۲۳۱. الى اجل معلوم.

خطبه ۶۰: ۲۳۲. و سيق الذين اتقوا ربهم الى الجنه زمرا.

خطبه ۶۱: ۲۳۲. و كانوا احق بها و اهلها.

خطبه ۶۲: ۲۳۳. و قليل من عبادى الشكور.

خطبه ۶۳: ۲۳۳. و لات حين مناص.

خطبه ۶۴: ۲۳۳. فما بكت عليهم السماء و الارض و ما كانوا منظرين.

خطبه ۶۵: ۲۳۴. انى خالق بشرا من طين، فاذا سويته و نفخت فيه من روحى فقعوا له ساجدين، فسجد الملائكه كلهم اجمعون الا

ابلیس.

خطبه ۶۶: ۲۳۴. قال رب بما اغويتني لازين لهم في الارض و لاغوينهم اجمعين.

[صفحه ۲۱۶]

خطبه ۶۷: ۲۳۴. ايجسون انما نمدهم به من مال و بنين. نساوع لهم في الخيرات؟ بل لا يشعرون.

خطبه ۶۸: ۲۳۴. فجعلها بيته الحرام الذي جعله الله للناس قياما.

خطبه ۶۹: ۲۳۴. فاقولوا نحن اكثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبين.

خطبه ۷۰: ۱۸۴. فان الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسون.

خطبه ۷۱: ۱۸۵. اولئك حزب الشيطان الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون.

خطبه ۷۲: ۱۸۶. في يوم تشخص فيه الابصار.

خطبه ۷۳: ۱۹۰. فانها كانت على المومنين كتابا موقوتا.

خطبه ۷۴: ۱۹۰. ما سللكم في سقر؟ قالوا لم نك من المصلين.

خطبه ۷۵: ۱۹۰. رجال لا تلهيهم تجاره و لا بيع عن ذكر الله و اقام الصلاة و ايتاء الزكاه.

خطبه ۷۶: ۱۹۰. و امر اهلك بالصلاه و اصطر عليها.

خطبه ۷۷: ۱۹۰. و هو الانسان، انه كان ظلوما جهولا.

خطبه ۷۸: ۱۹۲. فعقروها فاصبحوا نادمين.

خطبه ۷۹: ۱۹۳. انا لله و انا اليه راجعون.

خطبه ۸۰: ۲۰۲. ان في ذلك لعبره لمن يخشى.

خطبه ۸۱: ۲۱۲. الهيكم التكاثر حتى زرتم المقابر.

خطبه ۸۲: ۲۱۳. رجال لا تلهيهم تجاره و لا بيع عن ذكر الله.

[صفحه ۲۱۷]

خطبه ۸۳: ۲۱۴. يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم.

خطبه ۸۴: ۲۱۷. هنالك تبلوا كل نفس ما اسلفت و ردوا الى الله مولاهم الحق و ضل عنهم ما كانوا يفترون.

نامه ۸۵: ۳. و خير هنالك المبطلون.

نامه ۸۶: ۱۵. ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق، و انت خير الفاتحين.

نامه ۸۷: ۲۳. الا تحبون ان يغفر الله لكم.

نامه ۸۸: ۲۳. و ما عند الله خير للابرار.

نامه ۸۹: ۲۸. و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله.

نامه ۹۰: ۲۸. ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين امنوا، و الله ولى المومنين.

نامه ۹۱: ۲۸. لقد علم الله المعوقين منكم و القائلين لاخوانهم هلم الينا و لاياتون الباس الا قليلا.

نامه ۹۲: ۲۸. و ما اردت الا الاصلاح ما استطعت و ما توفيقى الا بالله عليه توكلت و اليه انيب.

نامه ۹۳: ۲۸. و ما هي من الظالمين ببيعد.

نامه ۹۴: ۴۱. و لات حين مناص.

نامه ۹۵: ۴۵. اولئك حزب الله، الا ان حزب الله هم المفلحون.

نامه ۹۶: ۵۳. يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم، فان

[صفحه ۲۱۸]

تنازعتم فى شىء فردوه الى الله و الرسول.

نامه ۹۷: ۵۳. كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون.

نامه ۹۸: ۵۵. حتى يحكم الله بيننا و هو خير الحاكمين.

نامه ۹۹: ۶۷. سواء العاكف فيه و الباد.

نامه ۱۰۰: ۷۴. ان عهد الله كان مسوولا.

حکمت ۱۰۱: ۷۵. ذلك ظن الذين كفروا، فويل للذين كفروا من النار.

حکمت ۱۰۲: ۸۵. و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون.

حکمت ۱۰۳: ۹۰. و اعلموا انما اموالكم و اولادكم فتنه.

حکمت ۱۰۴: ۹۲. ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و هذا النبى و الذين امنوا.

حکمت ۱۰۵: ۹۵. انا لله و انا اليه راجعون.

حکمت ۱۰۶: ۱۲۵. ان خير الزاد التقوى.

حکمت ۱۰۷: ۱۳۰. ادعونى استجب لكم، و من يعمل سوء او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحیما، لئن شكرتم لا زيدنكم.

حکمت ۱۰۸: ۱۳۰. انما التوبه على الله للذين يعملون السوء بجهاله ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم و كان الله علیما

حکيما.

حکمت ۱۰۹: ۱۹۵. و الله يحب المحسنين.

حکمت ۱۱۰: ۲۰۰. و نريد ان نمى على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين.

[صفحه ۲۱۹]

حکمت ۱۱۱: ۲۲۱. فلنحيينه حياه طيبه.

حکمت ۱۱۲: ۲۲۳. ان الله يامر بالعدل و الاحسان.

حکمت ۱۱۳: ۳۰۹. اجعل لنا الها كما لهم الهه فقال انكم قوم تجهلون.

حکمت ۱۱۴: ۳۳۵. كل نفس بما كسبت رهينه.

حکمت ۱۱۵: ۳۳۶. خسر الدنيا و الاخره، ذلك هو الخسران المبين.

حکمت ۱۱۶: ۳۶۹. فلا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون.

حکمت ۱۱۷: ۳۶۹. انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون.

حکمت ۱۱۸: ۴۳۱. لكيلا تاسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما اتاكم.

حکمت ۱۱۹: ۴۶۰. و لا تنسوا الفضل بينكم.

حکمت ۱۲۰: ۱۷۷. عفا الله عما سلف.

حکمت ۱۲۱: ۲۳۴. فهلا القى عليهما اساور من ذهب.

مورد دوم

مواردی که در نهج البلاغه تفسیر آیات و سوره‌های قرآنی آمده است:

- ۱- در جمله‌ی: «لم یوجس موسی - علیه السلام - خیفه علی نفسه اشفق من غلبه الجهال و دول الضلال». [۱۳۳] امیرالمومنین علیه السلام آیه‌ی شریفه‌ی «فوجس فی نفسه خیفه موسی». [۱۳۴] را تفسیر نموده است.
- ۲- جمله‌ی «لم یلد فیکون مولودا و لم یولد فیصیر محدودا». [۱۳۵] آیه شریفه‌ی «لم یلد و لم یولد». [۲۲۰ صفحه]
- یولد». [۱۳۶] را توضیح می‌دهد.
- ۳- راجع به آیه‌ی امانت چنین می‌فرماید: «انها عرضت علی السماوات المبنیه و الارضین المدحوه و الجبال ذات الطول المنصوبه فلا اطول و لا- اعرض و لا اعلی و لا اعظم منها و لو امتنع شیء بطول او عرض او قوه او عز لا متنعن ولكن اشفقن من العقوبه و عقلن ما جهل من هو اضعف منهن و هو الانسان». [۱۳۷].
- ۴- آیه‌ی شریفه‌ی «لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتاکم». [۱۳۸] در دو مورد از نهج البلاغه تفسیر شده است.
- الف: «اما بعد فان المرء قد یسره درک مالم یکن لیفوته و یسوءه فوت ما لم یکن لیدرکه فلیکن سرورک بما نلت من اخرتک و لیکن اسفک علی ما فاتک منه». [۱۳۹].
- ب: «الزهد کله بین کلمتین من القران: قال الله سبحانه: «لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتاکم». و من لم یاس علی الماضي و لم یفرح بالاتی فقد اخذ الزهد بطرفیه». [۱۴۰].
- ۵- «فان الله سبحانه یقول (سواء العاکف فیه و الباد) فالعاکف المقیم به و البادی الذی یحجج الیه من غیر اهله». [۱۴۱].
- ۶- «و سئل علیه السلام عن قوله تعالی (فلنحینه حیاه طیبه) فقال هی القناعه». [۱۴۲].
- ۷- «و قال علیه السلام فی قوله تعالی (ان الله یامر بالعدل و الاحسان)، العدل: الانصاف و الاحسان: التفضل». [۱۴۳].
- ۸- «و قد سمع - علیه السلام - رجلا یقول (انا لله و انا الیه راجعون) فقال ان قولنا (انا لله) اقرار علی انفسنا بالملک، و قولنا (و انا الیه راجعون) اقرار علی انفسنا بالهکک». [۱۴۴].
- ۹- «قاله بعد تلاوته (الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر) یا له مراما ما ابعده و زورا ما اغفله» [...] [۱۴۵].
- [صفحه ۲۲۱]
- ۱۰- «قاله عند تلاوته (رجال لا- تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله) ان الله سبحانه و تعالی جعل الذکر جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقره و تبصره به عد العشوه» [...] [۱۴۶].
- ۱۱- «قاله عند تلاوته (یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم) ادحض مسوول حجه و اقطع مغتر معذره، لقد ابرح جهاله بنفسه». [۱۴۷].
- علاوه بر این، مواردی در قسمت اول ذکر شد که امیرالمومنین - علیه السلام - در آنها به آیات قرآن استشهاد نموده یا اقتباس فرموده بود و همگی دارای نوعی تفسیر و توضیح پیرامون آیات قرآن می‌باشد.

مورد سوم

مواردی که نهج البلاغه قرآن را وصف نموده و مردم را به تبعیت از آن دستور داده است: نهج البلاغه ۹۶ بار کلمه «قرآن»، کتاب الله، کتاب ربکم» و امثال آن را تکرار کرده است. به عنوان نمونه بعضی از اوصاف قرآن که در نهج البلاغه آمده است، در اینجا ذکر می‌شود:

خطبه ۱۷۵: و اعلموا ان هذا القران هو الناصح الذی لا یغض و الهادی الذی لا یضل و المحدث الذی لا یکذب و ما جالس القران احد الا عنه بزیاده او نقصان: زیاده فی هدی و نقصان من عمی و اعلموا انه لیس علی احد بعد القران من فاقه و لا لاحد قبل القران

من غنی لاستشفعوه من ادوائکم و استعینوا به علی لاوائکم فان فيه شفاء من اکبر الداء و هو الکفر و النفاق و الغی و الضلال. بدانید که این قرآن خیرخواهی، امین و راهنمایی بدون گمراهی و سخنگویی بدون دروغ است. هر کس با قرآن مصاحبت کند، هدایتش فزونی می‌یابد و از کوری دلش کاسته می‌شود. پس از هدایت گرفتن از قرآن، برای کسی نیازی باقی نمی‌ماند و غیر از قرآن برای هیچ کس بی‌نیازی نباشد. از قرآن دوی دردهای خود را بخواهید و در گرفتاریها [صفحه ۲۲۲]

از آن کمک بجوید که شفای بزرگترین دردها که کفر و نفاق و کوردلی و گمراهی است در قرآن است. خطبه ۱۵۵: و علیکم بکتاب الله فانه الحبل المتین والنور المبین و الشفاء النافع والری النافع و العصمه للمتمسک و النجاه للمتعلق لا یعوج فیقام و لا یزیغ فیتعتب و لا تخلقه کثره الرد و ولوج السمع من قال به صدق و من عمل سبق. به کتاب خدا چنگ بزنید که ریسمانی محکم و نوری آشکار و شفادهنده‌ی سودمند و سیراب‌کننده‌ی کامل است، سنگر است برای پناهنده و نجات است برای چنگ زنده، از راه حق منحرف نشود تا نیاز به راست کردن داشته باشد، هر چند تکرار شود، گوشها را بنوازد و کهنه نگردد، هر کس سخن قرآنی بگوید صادق است و هر که به قرآن عمل کند از همه کس پیشی می‌گیرد. حکمت ۳۰۵: فی القرآن نبا ما قبلکم و خیر ما بعدکم و حکم ما بینکم. قرآن از حال پیش از شما حکایت می‌کند و از آینده‌ی شما، خیر می‌دهد و در حال حاضر، حاکم و داور میان شماست. نامه ۴۷: و الله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم. شما را به خدا سوگند می‌دهم درباره‌ی قرآن، مبدا که دیگران در عمل کردن به قرآن از شما پیشی گیرند.

پاورقی

- [۱] در این خطبه از اول تا آخر یک جمله از قرآن و یک جمله از نهج البلاغه اقتباس شده است تا علاوه بر رعایت تیمن و تبرک، ملاحظه‌ی نوعی از براءت استهلال هم شده باشد.
- [۲] الحمد لله رب العالمین (فاتحه الکتاب: ۲).
- [۳] الحمد لله الاول فلا شیء قبله و الاخر فلا شیء بعده. (خطبه ۱: ۹۵).
- [۴] و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک (... اسراء: ۱۱۱).
- [۵] الحمد لله العلی عن شبه المخلوقین، الغالب لمقال الواصفین (خطبه ۲۰۴).
- [۶] الرحمن علی العرش استوی (طه: ۵).
- [۷] بان من الاشیاء بالقهر لها و القدره علیها و بانت الاشیاء منه بالخضوع له و الرجوع الیه (خطبه ۱۵۲).
- [۸] له مقالید السموات و الارض یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر انه بکل شیء علیم. (شوری: ۱۲).
- [۹] مانح کل غنیمه و فضل و کاشف کل عظیمه و ازل (خطبه ۸۲).
- [۱۰] الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتاهم کبر مقتا عند الله و عند الذین امنوا کذلک یطیع الله علی کل قلب متکبر جبار (غافر (مومن): ۳۵).

[۱۱] اللهم انک انس الانسین لاولیائک و احضرهم بالكفایه للمتوکلین علیک (خطبه ۲۱۸).

- [۱۲] ق و القرآن المجید (ق: ۱) و ۲- انه لقرآن کریم (واقعه: ۷۷) و ۳- ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم و انه لکتاب عزیز (فصلت: ۴۱) و ۴- الر تلک آیات الکتاب الحکیم (یونس: ۱) و ۵- ذلک الکتاب لا ریب فیه (... بقره: ۲) و ۶- الرحمن علی العرش استوی (طه: ۵) و ۷- نحن نقص علیک احسن القصص (یوسف: ۳) و ۸- ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکره لمن یخشی (طه: ۱ و ۲).

- [۱۳] واعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش و الهادي الذي لا يضل و المحدث الذي لا يكذب و ما جالس هذا القرآن احد الاقام عنه بزياده او نقصان: زياده في هدى و نقصان من عمى (خطبه ۱۷۵).
- [۱۴] نزل به الروح الامين على قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربى مبين (شعراء: ۱۹۴ و ۱۹۵) - ذى قوه عند ذى العرش مكين مطاع ثم امين (تكوير: ۲۰ و ۲۱) - هو الذى بعث فى الاميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته و يزيههم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين (جمعه: ۲).
- [۱۵] و اعلموا انه من يتق الله يجعل له مخرجا من الفتن نورا من الظلم (خطبه ۱۸۲).
- [۱۶] قل لئن اجتمعت الانس و الجن على ان ياتوا بمثل هذا القرآن لا ياتون بمثله (اسراء: ۸۸) - انه لقول فصل و ما هو بالهول (طارق: ۱۴) - لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرايته خاشعا متصدعا من خشية الله (حشر: ۲۱).
- [۱۷] حتى افصت كرامه الله سبحانه الى محمد صلى الله عليه و اله فاخرجه من افضل المعادن منبتا و اعز الارومات مغرسا من الشجره التى صدع منها انبياءه و انتجب منها امناه، عترته خير العتر و اسرته خير الاسر و شجرته خير الجشر نبتت فى حرم و بسقت فى كرم (خطبه ۹۳).
- [۱۸] يا ايها النبى انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذيرا و داعيا الى الله باذنه و سراجا منيرا (احزاب: ۴۵ و ۴۶).
- [۱۹] ارسله على حين فتره من الرسل و طول هجعه من الامم و اعتزام من الفتن و انتشار من الامور و تلظ من الحروب و الدنيا كاسفه النور، ظاهره الغرور على حين اصفرار من ورقها و اياس من ثمرها و اغورار من مائها قد درست منار الهدى و ظهرت اعلام الردى... (خطبه ۸۸).
- [۲۰] لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزيههم و يعلمهم الكتاب و الحكمة (... آل عمران: ۱۶۴).
- [۲۱] قائما بامرک مستوفزا فى مرضاتک غير ناكل عن قدم و لاواه فى عزم و اعياء لوحيدک. حافظا لعهدک ماضيا على نفاذ امرک حتى اورى قبس القابس و اضاء الطريق للخابط (... خطبه ۷۱).
- [۲۲] انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا (احزاب: ۳۳).
- [۲۳] هم موضع سره و لجا امره و عيبه علمه و موئل حكمه و كهوف كتبه و جبال دينه (خطبه ۲).
- [۲۴] يوفون بالنذر و يخافون يوما كان شره مستطيرا و يطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيما و اسيرا (دهر (انسان): ۷ و ۸).
- [۲۵] و لقد كان يجاور فى كل سنه بحراء، فاراه و لا يراه غيرى و لم يجمع بيت واحد يومئذ فى الاسلام غير رسول الله - ص - و خذيجه و انا ثالثهما، ارى نور الوحى و الرساله و اشم ريح النبوه (خطبه ۲۳۴).
- [۲۶] و لقد اتيناك سبعا من المثانى و القرآن العظيم (حجر: ۸۷).
- [۲۷] و هذا كتاب انزلناه مبارك فاتبعوه و اتقوا لعلکم ترحمون (انعام: ۱۵۵).
- [۲۸] تلك آيات الكتاب المبين (قصص: ۲).
- [۲۹] ... و انزل الفرقان (... آل عمران: ۴).
- [۳۰] هذا بيان للناس و هدى و موعظه للمتقين (آل عمران: ۱۳۸).
- [۳۱] كتاب فصلت آياته قرانا عربيا لقوم يعلمون بشيرا و نذيرا (... فصلت: ۴).
- [۳۲] ... قد جاءكم من الله نور و كتاب مبين (مائده: ۱۵).
- [۳۳] ان هذا القرآن يهدى للتى هى اقوم (اسراء: ۹).
- [۳۴] و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنين (... اسراء: ۸۲).

- [۳۵] یا ایها الناس قد جاء تکم موعظه من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمہ للمومنین (یونس: ۵۷).
- [۳۶] نزل علیک الكتاب بالحق مصدقا بین یدیہ (... آل عمران: ۳).
- [۳۷] فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یکنونوا راوه بما اراهم من قدرته (خطبه ۱۴۷).
- [۳۸] ... و احل حلاله و حرم حرامه (... نامه ۶۹).
- [۳۹] الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب و لم یجعل له عوجا (کهف: ۱).
- [۴۰] لا یتیه الباطل من بین یدیہ و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید (فصلت: ۴۲).
- [۴۱] اقرا باسم ربک الذی خلق (علق: ۱).
- [۴۲] و اذا قرى القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون (اعراف: ۲۰۴).
- [۴۳] افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها (محمد: ۲۴).
- [۴۴] و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله و ادعوا شهداء کم من دون الله ان کنتم صادقین (بقره: ۲۳).
- [۴۵] ام یقولون افتریه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتريات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین (هود: ۱۳).
- [۴۶] ام یقولون افتریه قل فاتوا بسوره مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین (یونس: ۳۸).
- [۴۷] فلیاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین (طور: ۳۴).
- [۴۸] قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا (اسراء: ۸۸).
- [۴۹] مقدمه پاینده بر قرآن کریم.
- [۵۰] حجر: ۲۲.
- [۵۱] رسالات: ۲۲.
- [۵۲] الرحمن: ۱۹ و ۲۰.
- [۵۳] و لقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان لا یند یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین (نحل: ۱۰۳).
- [۵۴] و قال الذین کفروا ان هذا الا فک افتریه و اعانه علیه قوم اخرون فقد جاءوا ظلما و زورا (فرقان: ۴).
- [۵۵] بل قالوا اضغاث احلام بل افتراه بل هو شاعر فلیاتنا بایه کما ارسل الاولون (انبیاء: ۵).
- [۵۶] و قالوا اساطیر الاولین اکتبها فهی تملى علیه بکره و اصیلا (فرقان: ۵).
- [۵۷] و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین (انعام: ۷).
- [۵۸] و یقول الذین کفروا لولا انزل علیه ایه من ربه قل ان الله یضل من یشاء و ینزل من یشاء و ینزل من یشاء و ینزل من یشاء (رعد: ۲۷).
- [۵۹] مقدمه نهج الفصاحه، مترجم و فراهم آورنده: پاینده، صفحه ۹، انتشارات جاویدان.
- [۶۰] اشاره به کتاب جواهر الکلام تألیف معلم الفقهاء شیخ محمد حسن بن شیخ باقر نجفی متوفی به سال ۱۲۶۶ است که کتابش در فقه مانند بحار الانوار در حدیث است و مولف بزرگوارش را پدر روحانی فقهای متاخر نامیده‌اند. این بزرگوار درباره‌ی مقدار کر و تطبیق اشبار با اوزان کلامی، مطلبی خالی از تحقیق گفته است.
- [۶۱] منهاج البراعه، میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی، ج ۱، ص ۲۴۲ تا ۲۴۶.
- [۶۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.
- [۶۳] الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهراین، ج ۱۴، ص ۱۱۱.
- [۶۴] اوعیه: ظروف.
- [۶۵] مرتسم: نقش گشتن، ترسیم شدن.

- [۶۶] الذریعه، ج ۷، ص ۱۸۷.
- [۶۷] الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۸، ص ۸۸ چاپ دوم، بیروت، ۱۳۸۷ هـ (۱۹۶۷ م).
- [۶۸] دانشمندان دیگری پس از این فاضل معاصر، کار او را تکمیل کرده و در این باره نوشته‌اند، همچون شیخ عبدالله نعمت و سید عبدالزهرای حسینی محلاتی که در جزوه‌ی «بررسی اسناد نهج البلاغه» توضیح داده‌ایم.
- [۶۹] این اسناد و مدارک را در صفحات ۲۳۴ الی ۲۶۵ کتاب مستدرک نهج البلاغه تالیف شیخ هادی کاشف الغطا می‌توان دید.
- [۷۰] مائده: ۲۷.
- [۷۱] اصول کافی، مصحح علی اکبر غفاری، مجلد ۲، ج ۲، ص ۳۹۱، حدیث ۱.
- [۷۲] نهج البلاغه، حکمت ۳۰.
- [۷۳] نهج البلاغه، حکمت ۱۸۱.
- [۷۴] خطبه‌ی ۱۵۶.
- [۷۵] انعام: ۱.
- [۷۶] تفسیر تبیان، شیخ توسی، ج ۴، ص ۷۶، چاپ مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ هـ.
- [۷۷] نمل: ۱۵.
- [۷۸] کهف: ۱.
- [۷۹] خطبه‌ی ۹۹.
- [۸۰] ابراهیم: ۳۹.
- [۸۱] فاتحه الكتاب: ۴.
- [۸۲] یوسف: ۷۶.
- [۸۳] فتح: ۲۸.
- [۸۴] استیناس: انس گرفتن، مانوس شدن.
- [۸۵] ایصال: رسانیدن، پیوند دادن.
- [۸۶] مرتهن: وام دهنده.
- [۸۷] راهن: وام گیرنده.
- [۸۸] تبیان فی تفسیر القرآن، شیخ توسی، ج ۹، ص ۴۰۹.
- [۸۹] منهاج البراعه، ج ۷، ص ۷، به نقل از توحید صدوق.
- [۹۰] منعوث: نعت شده.
- [۹۱] خطبه ۱.
- [۹۲] نساء: ۹۳.
- [۹۳] تفسیر تبیان، ج ۵، ص ۷۷.
- [۹۴] نهج البلاغه: خطبه ۹۳، خطبه ۸۲، خطبه ۲۳۷.
- [۹۵]: مساوق: هم معنی.
- [۹۶] سورت: شدت.
- [۹۷] شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، به تحقیق ابوالفضل ابراهیم، ج ۶، ص ۴۲۵، انتشارات اسماعیلیان.

- [۹۸] عمل موسع: عملی که برای انجام آن فرصت کافی باشد.
- [۹۹] یوسف: ۴۰ و ۶۸، نحل: ۳۸، روم: ۶.
- [۱۰۰] مائده: ۱۰۳، عنکبوت: ۶۳، حجرات: ۴.
- [۱۰۱] مومنون: ۷۰.
- [۱۰۲] یونس: ۳۶.
- [۱۰۳] اسراء: ۸۹، فرقان: ۵۰.
- [۱۰۴] بقره: ۲۴۳، یوسف: ۳۸، غافر (مومن): ۶۱.
- [۱۰۵] اعراف: ۱۰۲.
- [۱۰۶] صوت العدالة الانسانیه، جرج جرداق، ج ۶، چاپ ۱۳۵۱، انتشارات فراهانی.
- [۱۰۷] تحف العقول، مواضع النبی، ص ۴۵.
- [۱۰۸] حکمت ۱۰۹.
- [۱۰۹] حکمت ۴.
- [۱۱۰] راهن: وام گیرنده.
- [۱۱۱] مرتهن: وام دهنده.
- [۱۱۲] فک: آزاد.
- [۱۱۳] موهم: به وهم افکننده.
- [۱۱۴] نساء: ۴۹.
- [۱۱۵] نجم: ۳۲.
- [۱۱۶] منطوق: معنی و آنچه از نطق کسی فهمیده می‌شود.
- [۱۱۷] هضم نفس: مجاهده‌ی نفس.
- [۱۱۸] شوری: ۴۰.
- [۱۱۹] منغمر: غریق، فرورفته، غرق در چیزی.
- [۱۲۰] یوسف: ۷۶.
- [۱۲۱] اعراف: ۱۸۲ و ۱۸۳.
- [۱۲۲] نساء: ۱۴۲.
- [۱۲۳] بقره: ۱۹۴.
- [۱۲۴] مائده: ۱۱۶.
- [۱۲۵] طارق: ۱۵ و ۱۶.
- [۱۲۶] تفسیر تبیان، شیخ توسی، ج ۱۰، ص ۳۲۷، انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی.
- [۱۲۷] آل عمران: ۵۴.
- [۱۲۸] تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۴۷۶.
- [۱۲۹] شوری: ۵۲.
- [۱۳۰] اسراء: ۸۲.

- [۱۳۱] تفسیر تبيان، ج ۹، ص ۱۵۲.
- [۱۳۲] منهاج البراعه، ج ۴، ص ۱۰۲، تالیف علامه میرزا حبیب الله هاشمی، مصحح سید ابراهیم میانجی، انتشارات اسلامیه.
- [۱۳۳] خطبه ۴.
- [۱۳۴] طه: ۶۷.
- [۱۳۵] خطبه ۲۲۸.
- [۱۳۶] سوره اخلاص (توحید): ۳.
- [۱۳۷] خطبه ۱۹۰.
- [۱۳۸] حدید: ۲۳.
- [۱۳۹] نامه ۲۲.
- [۱۴۰] حکمت ۴۳۱.
- [۱۴۱] نامه ۶۷.
- [۱۴۲] حکمت ۲۲۱.
- [۱۴۳] حکمت ۲۲۳.
- [۱۴۴] حکمت ۹۵.
- [۱۴۵] خطبه ۲۱۲.
- [۱۴۶] خطبه ۲۱۳.
- [۱۴۷] خطبه ۲۱۴.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲-۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

